



بازرسی شد
۶ - ۳۷



بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: معارف ملاحظه
مؤلف: ...
موضوع: ...
شماره ثبت کتاب: ۲۳۹۰۵
۱۱۱۹۴

۲۲۱۱
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

خطی - فهرست شده
۲۰۸۵

بازرسی شد
۶ - ۳۷

بازدید شده
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: معارف ملاحظه
موضوع: تاریخ
شماره ثبت کتاب: ۲۳۹۰۵
۱۱۱۹۵

۲۳۸۰۶
۲۰۰۸۵

۲۰۸۵

خطی - فهرست شده
۲۰۸۵



بازرسی شد
۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: معارف ملاقطب
مؤلف: ...
موضوع: ...
شماره ثبت کتاب: ۲۳۹۰۵
۱۱۱۹۴

تاریخ ثبت: ۱۳۸۱
شماره ثبت: ۲۰۸۵

۲۳۹۰۵
۱۱۱۹۴

خطی - فهرست شده
۲۰۸۵

عالمی رازی
تفسیر ۲۰۲

سرفصل

او آن مال را در طاعت خدا تعالی صرف کند فردای قیامت آن
 مرد ثواب مال خود را در تراوی غیر می پند بسیار حسرت و ندامت
 خورد که چرا من خود این مال را در طاعت الهی صرف نکردم که ثواب
 را امروز دیگری ز ما من داشته باشد و اگر وارثان مال را
 در معصیت تلف کند پس قوی ساخته و ارث خود را با مال ^{معصیت} در
 پس هر دو در عذاب خواهند بود و حق تعالی در چند موضع از قرآن
مجید باین معنی تشبیه نموده از آنچه با آنها الذین أموالهم
تلكم أموالکم و لا اولادکم عن ذکری الله و من
یفعل ذلک فاولادک هم الخاسرون یعنی همان کسانی که
 ایمان آورده اند و اعتقاد بخدا و رسول خدا نموده اندند
 که مشغول بشمارد شما را مالهای شما و فرزندان شما از یاد
 حق تعالی یعنی باید که عمر عزیز را در تحصیل مال و جاه و
 اسباب دنیا ضایع نسازید و سعی بسیار در تدبیر صلاح
 آن ننمایید و تا تو انید استمتاع و لذت از دنیا بر مدارید
 خوشحال ببقای اولاد و کثرت ایشان مشوید و محبت ایشان را
 بسیار در دل جا دهید تا آن تو حجتا در طاعت و عبادت
 الهی بازنمانید و هر کس حالش این باشد یعنی بسبب لذت و فرزند
 از یاد با نماند پس و آنچه زیان کاران و ندامت کسان آن
 جهان خواهد بود چرا و عظیم باقی عقیبتی بختیر فانی است

خطی
۳

دیکر فرموده إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ یعنی جز
این نیست که مالهای شما و فرزندان شما موجب بلا و محنت اند و
سبب ریاضت و مشقت چو بسببشان تکلیف شما زیاد میشود
که تقصیر کنند آن مستوجب عذاب الهی میگردد و هیچ بدی بدتر
ازین نیست یا آنکه مال و فرزندان شما از فانی شدن شما و انانیت
ظاهر شود که کدام از شما محبت حق تعالی را بر دوستی مال و فرزندان
اختیار میکنید و کدام دل بر آنها بسته از طاعت و عبادت الهی
کرانه میکشید و در جای دیگر فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن
مِن آذَانِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ وَعَدْوَاكُمْ فَاخَذُوا مِنْهُم مَّا
أَنكسَانِي که ایمان آورده اند بجهت تحقیق و یقین که بعضی از زنان
شما و فرزندان شما دشمن اند و شما را چو ایشان میکشند که شما
بمشروبات اخرویة برسید پس از ایشان حد ذکر کنید و بملق و بانی
ایشان فریفته مشوید تا شما را از راه ببرند و مستحق عذاب الهی
نسازند و در جای دیگر میفرماید الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَاتُ خَيْرٌ لِّمَا تَرَكَتُمْ و آنرا
و خیر املای یعنی مال و پسران آرایش زندگی دنیا اند نه
زاد قبر میشوند و نه توشه آخرت چو باندک زمانی هدف
تلف و نشانه زوال خواهند بود پس چیزی که تواد در آخرت بکار
نخامد آمد و از منتفع خواهی شد آن اعمال صلح است که

ثمره آن ابد الابد باقی ماند که بهتر است نزد پروردگار تو از
روی پاداش عظیم در عقبی و نیکوتر است از وجه امیدواری در
آنها یعنی صاحب اعمال صلح هر چه از حق تعالی میخواهد در آخرت
و امید دارد با و میدهد و در بعضی تفاسیر من کواست که عمل
صلح متابعت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلوک در منهاج
او و ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت و بریدن از خلق
و پوستن بحق در حدیث است باین مضمون که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که امت من در دنیا بر سه طبقه باشند
اول جماعتی که در جمع کردن مال و اسباب دنیا رغبت میکنند در
ذخیره آن سعی نمایند و از دنیا بقوت لایموت و سدد رقی
کنند و توانگری آخرت را خواهند نه دنیا را این جماعت آنکسانند
که حق تعالی در باره ایشان فرموده لَا تَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ یعنی ترسی و پی نخواهد بود این جماعت را در روز
چه جای آنکه مگرومی با ایشان برسد و آندوهی نیست ایشان را
در روز زیرا که نقض در مشروبات اخرویة ایشان نخواهد بود
دویم جمعی که مال دوست داشته باشند و از پاکیزه ترین نوعی
جمع کنند و آنرا بجرام مخلوط سازند و در رضای الهی صرف نمایند
و با درویشان مواصله کنند و صلوة رحیم را بجا آورند و در
اجتناب از حرام چنان باشند که سنگ خوردن را بهتر دانند از مال

خلق
دا

حرام اینجاست بعد از حساب بهشت روند **طبقه سیوم** جمعی
 که مال را دوست دارند و جمع کردن آن حریص باشند و حلال
 و حرام را بهم مخلوط سازند و در راه خدا صرف تمام نمایند
 که دنیا زمام دهایی ایشان را بدست گرفته تا ایشان را بدو فرغ
 کشاند **ای عزیز** چون معلوم شود که جمع کردن مال و اسباب
 اینجهان و گذاشتن بوار ثمن و دوستی زنان و فرزندان و
 ساختن عمر از بهر ایشان نفعی بحال نیکس نخواهد داد در اینجهان
 بلکه موجب حسرت و موبتندامت خواهد بود در روز قیامت
شعر در اول که خواهی کنی حال جمع بسی ریخ بر خویش باید کاشت
 پس ز بهر آن تا بماند بجای شب و روز میبایدت پاس داشت
 و از انجمل آن حال مشکلات که آخر حسرت باید گذشت پس اگر
 عاقلی امروز بخوار خود باش و تا فرصتی داری ز آنچه در دست
 نشت توشه از بهر این راه دور بردار که درین سفر کسی با تو
 همراه نخواهد بود و بفریاد تو نخواهد رسید **شعر** زن و فرزند
 و مال و دولت و زوره همه هستند همزه تال کوره روند
 همزهان غمناک با تو نیاید هیچکس رخا ک با تو همک و زند
 در خواب و مستی تویی با خوشتن هر جا که هستی **تنبیه دوم**
 در بیان دانستن آنکه آدمی را بعد از بلوغ تحصیل اتمام علم
 ضرورت است تا در آن سعی بیشتر نماید پس چون دانستی که حق تعالی

این

این چهار خلق کرد و ترابری همه مخلوقات تفصیل داد و کلامی
 مُلک خود را بتوازی داشت تا تو از آن مستغنی شوی و از خود
 کمالی حاصل کنی تا بد درجات عالیّه اینجهانی فایز گردی اکنون
 بدانکه اول چیزی که ترا ضرورت است معرفت الهی است که غرض اصلی
 خلق نوع انسانیت و بعد از آن عبادت و سایر امور تکلیفیست
 چنانکه آیه شریفه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادِي و این
 خبر میدهد یعنی نیافریدم جنیان و آدمیان را مگر جهت آنکه
 پرستند و بندگی کنند مرا بطریقی که بآن مأمور باشند و مومنان
 مغیبت وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِعِبَادِي وَاللَّهُ یعنی مأمور نشده اند
 بندگان بچیزی مگر آنکه پرستند و بندگی کنند خدا را چنانکه
 موصوفت بجمع صفات کمال و در بعضی صحایف منکره عربی
 نبیت و علیه السلام مذکور است که حق تعالی فرموده ای فرزندانم
 نیافریدم شما را تا کثرتی بهم رسانم از وقتی یا انشی بکیر از وقت
 یا آنکه یاری دهید مرا در محنتی یا بجهت دفع مضرتی بلکه ازین
 شمار تا عبادت کنید مرا بسیار و شکر بجا آورید مرا بسیار
 گوید مرا در لیل و نهار پس معلوم شد که غرض اصلی و مطلب کلی از
 ایجاد انسان در اینجهان مختصر است در عبادت و بندگی الهی نه
 چیز دیگر لیکن چون عبادت و بندگی الهی بی معرفت و شناختن صفات
 صورت ندارد و جماعت میان علمای اهل اسلام که تا کسی معرفت

های
 بگو
 است
 بنویس
 درین درگاه نیست

ذات مقدس آبی را وصفات ثبوتیه و سلبیّه او را حاصل
 عبادت و بیح و بیج و صحیح خواهد بود پس با چارست اینکند که او
 معرفت جناب مقدس الهی را حاصل کند تا عبادتی که بعد از آن
 بجا آورد صحیح باشد و لهذا بعضی از علماء کعبه وین نام لعمرون
 تفسیر کرده اند یعنی نیست غرض حق تعالی را ایجاد جن و امن
 مگر آنکه معرفت و شناخت او را حاصل نمایند و عبادت و بندگی
 او را بجای آورند اما در واقع و نفس الامر غرض اصلی از ایجاد
 بندگان نه تحصیل معرفت و نه رنج عبادت بلکه مطلب اعلی
مقصداً قضی آنست که حق تعالی میخواهد باین وسیله چنانکه مقتضی
 حکمت اوست بندگان را در پهنان بمراتب عالیّه و منازل تعالیّه
 چنان رسانیده در حظایر قدس با حوران و ولدان هم نشین
 سازد چنانکه این آیه شریفه و مانندان که در قرآن مجید محمود
از ان خبر میدهد و الذین امنوا و عملوا الصالحات لننبوهم
من الجنة عرقاً تجري من تحتها الانهار حالدین فيها فعم
 اجراً العالمین یعنی و انگسانی که خدای خود را بیکانگی شناخته
 اعتقاد بصفات ثبوتیه و سلبیّه او نموده اند و اذعان
 کتب و ارسال رسل کرده بمقتضای فرموده او اعمال صالحه
 بجا آورده اند هر آینه جای دهیم و عطا فرماییم ایشان را از
 بهشت عنبر سرشت عرقهای منزلها و در روایات

و در حد

و در جرد و طلا و نقره که جاری باشد از زیر آن غرضانهای
 آب و شیر و عسل در حالتی که جاوید باشند در آن بهشت و غیرها
 آن چنانکه هرگز دست فقط بدانان بقای ایشان نرسد چنانکه
 مراد اجتماع نیکوکاران پس معلوم شد که غرض از تحصیل معرفت
 الهی و مطلب از عبادت و بندگی او رسانیدن بندگان است پس
 غیر متناهی لیکن چون این ثواب حاصل نمیشود ایشان را مگر
 معرفت خاب مقدس الهی و سایر امور تکلیفی پس گویا معرفت
 و عبادت الهی غایت ایجاد بندگان شده و مقولست از حضرت
 امام جعفر صادق صلوات الله علیه که غرض حق تعالی از تکلیف
 بندگان معرفت و عبادت خود در رنج مکلفانست بلکه غرض
 وی آنست که بسبب تکلیف ایشان را جز نبه عظیمه و منزل رفیع
 برساند چه حکمت الهی مقتضی آنست که بدون این تکلیف باین مرتبه
 نرسند پس در اول ایشان را بتجمل مشقت معرفت و عبادت
 خود تکلیف نمود تا بجهت آن در آخرت مستحق ثواب الهی شوند
 غیر متناهی و شوند و این غایت کرده و نهایت احسانست که به
 بندگان خود نموده که ایشان را رخصت مکالمه داده و بیغایات
 و بندگی خود خوانده و همه کس را در همه جا و همه وقت بجا آید
 خود راه داده نه وزیری که بشکست خواهد و نه حاجتی دست
 گیرد شهر هر که آید کوبیا و هر چه خواهد کوبد تا ز کبر و حاجت

درین در حد

ذات مقدس آبی را وصفات ثبوتیه و سلبیّه او را حاصل
 عبادت او هیچ وجه صحیح نخواهد بود پس با چارست اینکند که او
 معرفت جناب مقدس الهی را حاصل کند تا عبادتی که بعد از آن
 بجا آورد صحیح باشد و لهذا بعضی از علماء کعبه وین را لیرفون
 تفسیر کرده اند یعنی نیست غرض حق تعالی از ایجاد جن و انس
 مگر آنکه معرفت و شناخت او را حاصل نمایند و عبادت و بندگی
 او را بجای آورند اما در واقع و نفس الامر غرض اصلی از ایجاد
 بندگان نه تحصیل معرفت و نه رنج عبادت بلکه مطلب اعلی
مقصداً قضی آنست که حق تعالی میخواهد باین وسیله چنانکه مقتضی
 حکمت است بندگان را در پرتو نور انوار تعالیه و منازل تعالیه
 جنان رسانیده در حظایر قدس با حوران و ولدان هم نشین
 سازد چنانکه این آیه شریفه و مانندان که در قرآن مجید مجبور
 اذ ان خبر میدهد و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنبؤنهم
من الجنة عرفا تحریری من تحتها الانها را خالدين فيها فعم
 اجرا عالمین یعنی و انگاشتی که خدای خود را بیکانگی شناخته
 اعتقاد بصفات ثبوتیه و سلبیّه او نموده اند و اذعان
 کتب و ارسال رسل کرده بمقتضای فرموده او اعمال صالحه
 بجا آورده اند هر آینه جای دهیم و عطا فرماییم ایشان را از
 بهشت عبرت هرشت عرفهائی و منزلهای رحمت از دروایات

و در هر

و در هر چند و طلال و نقره که جاری باشند از زیر آن عرفهائی
 آب و شیر و عسل در حالتی که جاوید باشند در آن بهشت و غنای
 آن چنانکه هرگز دست بخطا با مان بقای ایشان نرسد چنانکه
 مراد اینجاست نیکو کاران پس معلوم شد که غرض از تحصیل معرفت
 الهی و مطلب از عبادت و بندگی او رسانیدن بندگان است و ثواب
 غیر متناهی بیکر چون این ثواب حاصل میشود ایشان را اگر تحصیل
 معرفت خاب مقدس الهی و سایر امور تکلیفی پس گویا معرفت
 و عبادت الهی غایت ایجاد بندگان شده و مقولست از حضرت
 امام جعفر صادق صلوات الله علیه که غرض حق تعالی از ایجاد
 بندگان معرفت و عبادت خود نه رنج مکلّفانست بلکه غرض
 و پیاوست که بسبب تکلیف ایشان را بر نهد عظیمه و منزل رفیع
 رساند چه حکمت الهی مقتضی آنست که بدون این تکلیف باین مراتب
 نرسند پس در اول ایشان را بتجمل مشقت معرفت و عبادت
 خود تکلیف نمود تا بجهت آن در آخرت مستحق نعمای الهی و ثواب
 غیر متناهی و شوند و این غایت کرم و نهایت احسانست که به
 بندگان خود نموده که ایشان را رخصت مکالمه داده و بیانات
 و بندگی خود خوانند و همه کس را در همه جا و همه وقت بجا میآورد
 خود راه داده نه و زیری که پیشکش خواهد و در حاجتی زود
 گیرد شهر هر که آید کویا و هر چه خواهد کویا که ناز و کبر و حاجت

و در هر
 و در هر
 و در هر

و از اعمی نقل کرده که حق تعالی را فرشته ایست که هر روز میگوید
کاش حق تعالی خلفا را نیاوردیدی و چون آفریدی دانستی
که از برای چه کار آفریده شده اند تا اندیشه می نمودند که چه باید
کرد عرض اینکه هر مکتوبی که در عرصه کاینات مخلوق گشته آنچه
شرط بندگی و فرمان برداریست بجا آورده و در ادای آنچه
بر ذمت او سپرده شده و با عشا ایجاد او گردیده بهیچ وجه تقصیر
نگریده مگر انسان که در ادای آنچه بر ذمت او سپرده شده و
ایجاد او گردیده که آن معرفت و عبادت الهیست چنانکه مذکور شد
تقریباً کرده و خیانت و رزیده چنانکه این آیه شریفه از آن خبر
مِیْهَدُ اِنَّا عَرَضْنَا الْاِمَانَةَ عَلَی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبَالِ
فَاَبَيْنَ اَنْ یَّحْمِلْنَهَا وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهٗ كَانَ
ظَلُوْمًا جُوْلًا یعنی بدستی که ما عرض نمودیم امانت را بر آسمانها
و زمین و کوهها پس را با کردند همه اینها از حمل این امانت و ترسیدند
از حمل آن و انسان حاصل آن شد از روی ظلم بر نفس خود و جهالت
بعاقبت آن و از حمل آن نترسیدند و از صعوبت آن نیندیشید
و حمل امانت در لغت بمعنی خیانت و تقصیر را دای آن آمده چه
خیانت باعث آنست که همیشه ذمت خائن حاصل آن امانت باشد
بخلاف ادای امانت که منشأ آنست که ذمت میان اذن بری
پس بنا برین معنی چنین میشود که آسمان و زمین و کوه و ذمت

و هر چه موجودی که در دایره ایجاد داخلست در امانتی که بر او
اوست سپرده شده تقصیری ننموده و خیانت در ادای آن بهیچ
نکرده مگر انسان که او در ادای امانت یعنی معرفت و عبادت
الهی تقصیر کرده و خیانت و رزیده و خود را از اوج عزت
بخصیض خست انداخته و این ظلمیست که او بر نفس خود کرده
از روی جهل و نادانی پس بنا برین ظَلُوْمًا جُوْلًا در مقام ملا
و مذمت انسان واقع شده باشد اَمَّا اِبْرٰهٖمَ ای عزیز من که
این مذمت نسبت بحال آنکس نیست که از خست طبیعت عقل
خود را مغلوب هوای نفس مآره گردانیده در مرتبه اهمیت
مانده باشد و بزخارف دنیای دُونَ مغرور گشته تمام عمر
را در تحصیل مال و جاه و ترتیب امر معاش و سایر اسباب دنیا
صرف نموده باشند و باین لذت فانیه بخی روزه واضحی
مسکن اصلی خود را فراموش کرده باشند و حال آنکه حق تعالی
دنیا را بنا بر بیجه طفلان تشبیه فرموده چنانکه این آیه شریفه
از آن خبر میدهد اَمَّا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ طُوْرٌ زٰوِیَةٌ وَا
تَفٰخُرٌ بَیْنَکُمْ وَا تَکَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ وَا الْاَوْلَادِ یعنی تحقیق
بدانند ای طالبان دنیا که نیست زندگانی دنیا مگر مانند
بازیچه طفلان و نیست طلب کردن آن مگر رنج بسیار و مغولی
از مراتب عالیّه دار قرار و آرایشست در لباسها و طعامها

و خانه های ذریک و تفاحیت در میان شما بگذشت و فرزند
و اموال بسیار و بر هیچ عاقلی محفی نیست که این بازیچه باندک زمانی
بر طرف شود و لذت های فانی آن بقیه های باقیه مبدل گردد
زینت های عازی آن عنقریب از هم فروریزد و از علی بن الحسین
صلوات الله علیه ما رواست که فرمود بدانند ای مردمان بدستی
که حق تعالی دوست نداشته زینت فانیه دنیا را و نه خواسته
لذت عاجله آنرا از برای هیچ یک از دوستان خود و راغب
نگردانید اینها را در آن بگد دنیا و اهل آنرا خلق فرموده تا ظاهر
شود که کدام عمل بهتر میکنند از برای آخرت و از حضرت صادق
صلوات الله علیه روایت که هر کرا ایمان پست تر معاشل و تنگ تر و
حکمت درین است که جمعیت و زنا هیت دنیا باعث فراموشی
از ذکر خدا و روز آخرت چنانکه حق تعالی میفرماید ان
الانسان لیطغی ان راه استغنی یعنی تحقیق که آدمی هر
آینه از راه میرود چون خود را مستغنی می پند و طغنا
مقرر بان حضرت اله از انبیاء و اولیاء و صلحاء با کلمه ترک
دنیا و لذت آن کرده اصلاً و قطعاً بان التفات نبوده اند
در خبر است که جبرئیل علیه السلام سه مرتبه کلید های خزان زمین
را نزد حضرت رسول صلی الله علیه و اله آورد و گفت یا محمد حق تعالی
ترا سلام میرساند و میگوید این خزان زمین را بتو از زانی دادیم

بی

بی آنکه از مراتب و درجات آخرتیه تو چیزی کم شود حضرت
رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود یا جبرئیل من تواضع و فروتنی
اختیار کردم و در ویشی و بر توانگری برگزیدم میخواهم که بگردد
کرسنه باشم و از خدای خود سؤال کنم و بگردد سیر باشم و شکر
بجا آورم شرط بندی آنست که موی ایچمت امتحان هر چند بزرگ
و توانگری حواله بده کند بنده گوید که توانگری و بزرگی من در
خدمت تست تا از جمله مقربان درگاه موی شود پس تک کون
انحضرت دنیا را و اختیار نمودن فقر را دلیست بر مذمت دنیا
که اگر جمعیت دنیا و لذت برداشتن از آن نیکو میبود انحضرت
صلی الله علیه و اله اولی بود بان مفقوست که حضرت رسول
صلی الله علیه و اله بزغاله مرده را دید که در مزبله افتاده بود
فرمود که این بزغاله بدرهمی بیرون از احباب گشتن این دزدان
بیکد دم از دزد انحضرت فرمود بخدا قسم که دنیا و آنچه در دست
حقیر تراست نزد حق تعالی ازین بزغاله مرده و از حضرت
امیر صلوات الله و سلامه علیه پرسیدند که وصف کن دنیا را از برای
ما فرمودند که چه وصف کنم سرایی را که اولش بخت و معنا
و آخرش فوتت و فنا در حلاش جنابست و در حرامش عقاب
هر که توانگر شد در آن در فتنه افتاد و هر که فقیر گشت ندهنا
کردید و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه رواست که

۱۲ مثل اهل دنیا و حرص ایشان در جمع کردن مال مثل زهر است یعنی
همچنانکه آن کرم غافست و نمیداند که هر چند تا در این پرده زیاده
می تند گرفتار تر میگردد تا آنکه خود را هلاک کند همچنین اهل
دنیا نیز غافلند و نمیدانند که هر چند پشت تر سعی میکنند در جمع
کردن مال پشت تر خود را در مهلکه می نمانند تا آنکه آخر خود را
هلاک کنند شعر هر چه نزد دنیا که خوری یا پوشی • معدوری
اگر در طلب آن کوشی • باقی جهان جوی نیرزد ز رفتار • تا عمر
کراغای بریدان نفروشی • ای عزیز من چون قدر دنیا و اعتبار
آن بر تو ظاهر شد فصل را بگذارد و قناعت را سر مایه خود
سازد و باقی عمر را غنیمت شمارد و از بهر آخرت تخیل بکار نماند
اینهمه نباشی شعر هر که دانه نفشاند بر مستان در خاک •
ناامیدی بود از حاصل تا بستانش • و گمان مبر که اگر در تحصیل
کمال خواهی کوشید و از بهر آخرت سعی خواهی نمود معاش و مصارفت
نخواهد گذشت که این گمان غلطست زیرا که حق تعالی در قرآن
مجید خود فرموده و ما من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها یعنی نیست هیچ چنبد از حیوانات بر وجهی مگر آنکه
بر حق تعالی واجبست که روزی او را ببارساند و روایتست
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود یا ابا ذر اگر فرزند
آدم از روزی خود بگریزد همچنانکه از مرک میگریزد هر آینه این

روزی

۱۳ روزی با خواهد رسید پس اگر کس طلب فضول نماید و حال جاه
و منصب دنیا نخواهد و بقدر قوتش ضرورت کفایت نماید یقین که
هیچ آن را نخواهد کشید و این قدر در دینش نباید دوید و مقصد
اصلی تواند رسید شعر کرم در خانه باشد نا فی از جو • میفت
از هر کدم در دوا دوه • با پی صبر کردن پادشاه است • دوی
در پی کجی کدایت • پس سعادت بی همتا از قناعت نمیشاید که
اگر آنرا سر مایه خود سازد و ترک لذات فانیه و دنیاوی نماند
نمایم ممکن است که از ظلمت پرورن آید و بنور علم الهی منور گردد
که بدی دنیا و آخرت در جهلست و خوبی دنیا و آخرت در علم
چنانکه حق تعالی فرموده و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا
کثیرا یعنی هر که را علم و دانش عطا فرموند هر چند اندک باشد
بدرستی که دادند با و نیکوی بسیار و متاع دنیا را بجز قلیل باید
فرموده اگر چه بسیار باشد که قلی متاع الدنیا قلیل یعنی بگو
ای محمد طایبان دنیا را که متاع دنیا و بهره برداشتن از آنها
چند بسیار باشند کست نسبت به نعمتهای غیر متناهی آخرت
که حق تعالی از برای زاهدان و تادکان دنیا مهیا ساخته
پس اهل علم باید که قدر خود بشناسند و داع بندگی اهل دنیا
را برچین ملازمت نگذارند زیرا که ایشان از نزد حق تعالی
کرامت و منزلت بسیارست چنانکه روایتست از حضرت رسول

صلی الله علیه و آله که فرمود از جبرئیل سؤال کرد که علماء کرامی
نزد حق تعالی یا شهداء فرمود که بیک عالم نزد حق تعالی کوا
تراست زده هزار شهید زیرا که اقتدای علماء با نبیاء است و
اقتدای شهداء بعلماء و در حدیث دیگر فرموده که علمای امت
چون انبیاء بنی اسرائیل اند لیکن بدانکه مراد ازین علماء آنکه
که بعلم خود عمل کنند که عالم بی عمل مانند درخت بی میوه
که با تش سوختن سزاوارترست و بدینیا نیامیزند که رسول
صلی الله علیه و آله فرموده علماء امینان یغفر اند ما دای که
بدینیا نیامیزند پس چون بدینیا بیامیزند پرهیزید از ایشان
تا بدین شما نقصان نرسد و روایت که نزد حضرت صادق
صلوات الله علیه مذکور شد که حدیث کرده رسول خدا
صلی الله علیه و آله که نظر بروی عالم عبادت است آنحضرت صلوات
الله علیه فرمودند که مرادان عالمیست که هر گاه او را به پستی
اخوت را باید تو آرد که اگر بخلاف این باشد پس بدین او
فتنه خواهد داد و بگریز تا در فتنه نیفتی دیگر میباید که علماء
بجو شام مردم مان سخن نگویند که در روز قیامت هیچکس عدا
سخت تراز عدا بایشان نباشد پس تا ترک دنیا و زینت
دنیا نمایی و قناعت را سر مای خود سازی و بدن زادر
کعبه عزالت بر ریاضت طاعت و عبادت الهی نگذاری عالم حقیقی

توانی

توانی شد و بمقصد اصلی توانی رسید بزرگی دین با خوب
فرموده شعر کرد لا زغم ذریا جدا توانی کرده نشاط و عین باج
بقا توانی کرده و کرباب ریاضت بر او روی غلی سمکد و دست لرا
صفا توانی کرده و ز منزلات هوس کربون نهی قدیمی نزول در
حرم کبریا توانی کرده و کز رهستی خود بگذری یقین میدان
که عرش و فرش و ملک زریا توانی کرده و بیکایین عمل ره روان
چالاکت توانی زین جهانی کجا توانی کرده نه دست و پای عمل
را توانی بست نه دنک و بوی جهان راها توانی کرد ای عزیز
من چون دانستی که حق تعالی بندگارا خلق کرده و مامور ساخته
تا عبادت و بندگی او را بجای آورند و فهمیدی که تا معرفت حاصل
نشود عبادت صورت ندارد و صحیح نخواهد بود پس ثابت
شد که آنچه بر بندگی بالغ عاقل و الا تحصیل معرفت الله است
اکنون بدانکه مراد بفرقه الله آنست که بدلائل عقلیه و نقلیه
بنانی که حق تعالی موجود است و هست و متصف بصفات ثبوتیه
که آنرا صفات جمالیه گویند و منوره است آنرا صفات سلبیه که آنرا
صفات جلالیه خوانند و بقیه آنچه را بر وجهیست از افعال
حسنه مثل لطف و انزال کتب و ارسال رسل و نصب ائمه مخلوقات
الله علیهم و غیر اینها از امور اخرویه و آنچه از او مستغنی از افعال
قیحه مانند ظلم و کذب و فعل عیب و مانند اینها و این مجموع

را حاجت

که عبادت از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد
 و علم کلام و علم توحید و اصول دین گویند پس مراد بقره الله
 معرفت اصول خمس دین مذکوره است و اشارت باین معنی از
 قول حق تعالی فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ چنانکه بعضی از
 علماء بیان فرموده اند و گفته اند که این آیه شریفه چنانکه
 دلالت بر وجوب معرفت و حدانیت الهی میکند و این ظاهر است
 همچنین دلالت بر وجوب معرفت ذات مقدس الهی نیز
 میکند زیرا که معرفت و حدانیت که آن معرفت صفتیست از
 صفات الهی موقوفست بر معرفت ذات جو معرفت صفات نوع
 معرفت ذات است و همچنین دلالت میکند که مراد بقره الله
 معرفت اصول خمس دین مذکوره است زیرا که معنی لفظ
 الله ذاتیست که مستجمع جمیع صفات کمالست و شکی نیست که
 معرفت ذات کذایی همین معرفت اصول خمس مذکوره است
 و چون معلوم شد که مراد بقره الله معرفت اصول خمس
 دین مذکوره است اکنون شروع مینمایم در آنچه مقصود است
 درین رساله از بیان مسائل اصول خمس مذکوره و الله
الْمُسْتَعَانُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانُ **باب اول در بیان مسائل**
توحید درین باب مقصد است **اول در بیان اثبات**
پروردگار عالم بدانکه حقیقت ذات مقدس چون الهی محالست

که در

که در مدد کی از مدارک عالییه و سافله در آید و گفته صفات
 ذاتی او امکان ندارد که در عقل از عقل علوی بر حاصلا گردد
 ذاتیست که عقل نخستین را در سرا پرده معرفت عظمت و جلالتش
 راهی نیست و حقیقتیست که وهم دورین را از شناخت گفته
 صفاتش آگاهی نه این و ادیت خطرات و دریا بیست بی
 تا که **شعر** جهان متفق بر اهیتش فرموده در گفته همیشه
 نه بر آوج ذاتش پرده مرغ و هم نه بر ذیل وصفش رسد دست
 درین و در طبعش فرود هزاره که پیدا نشد تحت بر کنار
 پس تفکر در حقیقت ذات بچون او کردن خیر نیست و خود
 در کیفیت صفات و نمودن سرگردانیت هَذَا دَرْ شَرْعِيَّتِ
مَنْعَ اَزَانِ وَاَقْعُ شَيْءٍ چنانکه تفکر وافی الاء الله ولا
تفکر وافی ذات الله از آن خبر میدهد و اگر کسی درین
 وادی فکر کند و توه و اهمه از برای و خدای تواند دهد
 حتی از جهات چنانکه اکثر عوام میگویند که حق تعالی بالایی
 عرش است باید که فی الحال زان خیال محال بر کرد و استغفار
 کند پس طریق معرفت ذات و شناخت صفات الهی را بخوی
 باید دانست که پیشوایان خلق و راه نمایان راه حق بیخبر است
 ائمه معصومین صلوات الله علیهم زان خبر داده اند چنانکه
 روایت کرده اند که روزی دو کس زنگران راه حق نزد

صلى الله عليه وآله آمدند و از کیفیت ذات و حقیقت صفات
 الهی سؤال کردند درین اثنا سوره قل هو الله احد نازل
 نازل شد مضمونش آنکه بگو یا محمد آن ذاتی که از ان سؤال
 میکنید موجود است که عقلا همه از کثرت ذات او حیران گشته
 و فکرها همه از دریافت حقیقت صفات او سرگردان گشته
شعر عقلا عاجزند از اوصافش فکرها هر چه میزند لافش
 عقل غفلت و جان جانست او و ان کزان بر تراست آنت او
 متوحد است در ذات و مفرد است در صفات هم کس با او
 محتاج نیست و را بهیچکس احتیاج نراندست کسی را از یاد آنت
 از هیچکس نه او را شپهی نظیری و نه مانند و شریکی و این
 جواب با شارت با نیست که شما این بندگان ممکن اوجود یعنی
 ذات شما فی نفسه مقضی عدم است و او واجب الوجود یعنی
 ذاتش مقضی وجود است پس در حقیقت شما عدمید او
 وجود و عدم را بوجود نسبتی نیست هیئات هیئات شما
 کجا و شناخت حقیقت ذات همچون او کجا **شعر** ندانم که کز
 واجب نمونه چه گونه دانندش آخر چه گونه پس آند و کس که
 این جواب را شنیدند چون دیده بصیرت ایشان نابینا
 بود اعتقاد نمودند ناگاه صاعقه پدید آمد یکی را بست
 و نیزه در پهلوئی دیگری آمد و او را نیز هلاک کرد و محفل

یعقوب

یعقوب کلینی قدس سره در اصول خود روایت کرده مضمونش
 اینست که عبدالرحمن بن ابیجران در حضرت امام محمد تقی علیه السلام
 سؤال کرد که من حق تعالی را چیزی کان کنم و مودند که کان کنم
 یعنی بگو که او چیزیت اما نه چیزی که معقول و محدود باشد
 یعنی کان ممکن که او چیزیت که تعقل یا تصور یا توهم آن توان
 نمود یا یکی را خواست ظاهره و باطنه او را توان یافت زیرا که
 هر چه در عقل و و هم تو را پیدا غیر ذات همچون اوست حقیقت
 او مخالف حقیقت جمیع اشیا است که غیر اوست چنانکه بهیچ وجه
 و نسبتی با شیاء ندارد پس هر چه عقل و و هم تو بران واقع شود
 و نهایت دقت کنی در تنزیه آن بدانکه ذات مقدس او از ان
 مبرا است و غیر آنت **شعر** کفتم همه ملک حسن سرمایه است
 خورشید فلک چو ذره در سایه است کفنا غلظت ما نشان
 نتوان یافت از ما تو سر آنچه دیده پایه است و هم در اصول
 روایت کرده که حسین بن سعید سؤال نمود از آنحضرت صلوات الله
 علیه که آیا جایز است حق تعالی را جبر گفتن فرمود میتوان گفت
 و او را از حد تعطیل و تشبیه میباید برد یعنی ملک که او چیزی
 نیست و ملک که او چیزیت مانند نور و آفتاب و غیر اینها از ان
 چیزهای که ما بعقل ادراک آن میکنیم پس آن قولی که لایق است
 آنت که بگویی او چیزیت موجود که بهیچ وجه مشابهتی ندارد یعنی
 با شیاء

زمانی و مکانی نیست و در جهت اجزای نمی باشد زیرا که او از
زمان و مکان و جهات است اما جای نیست که او باشد شعر ابن عربین
بقا در چه بقای که نه در جای که نام جای که نه ای ذات
توانجا و جهت مستغنی آخر تو کجایی و کجایی که نه پس چون
دانستی که گفته ذات مقدس آبی را در یافتن محال است اکنون
بدانکه نهایت معرفت عارف کامل است که بدانند از روی یقین
که پروردگار عالم موجود است و هست نوعی که اصلا احتمال بود
نداشته باشد مثل بودن خودش که در آن هیچ شک ندارد این
دانش او را از دلایل عقلیه و نقلیه حاصل میشود و دلایل عقلیه
بر وجود پروردگار عالم و هستی او بسیار است که اگر عارف نیک
نظر کند و تا مل نماید درین آفاق می یابد که هر ذره از ذرات
کاینات بر هائیت مبین و دلیلیست روشن بر هستی ذات پروردگار
عالم و این نحو معرفت یعنی دانستن وجود او ازین جهت که مبدأ
انوار موجود موجود است همه کس باید بدینست بلکه جلی است چنانکه
این آیه شریفه از آن خبر میدهد ان فی خلق السموات و الارض
وانحلال فی لیل و النهار لآیات لا ولی الا للاب یعنی بدین
که در آفرینش آسمانها و آنچه در دست از آفاق ماه و سایر
کواکب سیارات و غیر سیارات و در آفریدن زمین آنچه
در دست از انواع حیوانات و اصناف نباتات و غیر اینها

و در آمدن شب و روز و اختلاف آن از نور و ظلمت و زیاده و نقصان
هر کینه علامتهاست بر وجود صانع زمین و آسمان و نشانهاست
بر کمال علم و قدرت و حکمت پروردگار عالمیان مرضاوندان عقل
و هوش را که نظر کنند و تا مل نمایند که این افعال محکم و متقن
بر فایده بی صلاح قادر عالم قدیم متفرد در الوهیت وجود
و صورت پذیرد فی انفسکم افلا تبصرون یعنی در نفسها
خود آیا نظر نمیکنید و تا مل مینمایید یعنی هر کس که خود را مورد
داند و محتاج شناسند و یقین داند که او هر چه مثل اوست همه
محتاجند در هستی خود بغیر و بخودی خود پیدا نمیشوند یعنی
که پیدا کننده هست غیر اینها و این یک نیست از معانی من عرف
نفسه فقد عرف ربه و همچنین اگر کسی تا مل نماید تو زیور
عسل و خانه ساختن او بان شکل عجیب غریب که مهندسان
عالم در ساختن آن حیوانند و در شهیدی که از شکوهای تلخ
بهم رسیده و از شکم او بیرون می آید با لوان مختلفه که جمیع
در فهمیدن آن عاجزند یقین حاصل میشود او را که مدبر معلم
این صنعت غریب نمیشاند مگر واجبه لوجود یکجای عالم قادر
بر جمیع اشیاء متصف همه صفات علیا و اسماء حسنی و از
جمیع نقایص منزّه و میرا شعر از مردم چشم خود خطابت باید
با کس نه سوال و نه جوابت باید چشمی اری و عالمی در نظرات

دیکر چه معلم چه کتابت باید ^{پس بگناه} پروردگار خود را با این طریق
استدلال ارشاد نموده باشد محتاج برهان دور و تسلسل و
تضایف نخواهد بود و لهذا جمعی از علماء معرفه الله را بدلیل
دانستن بطریق اهل استدلال واجب گفائی میدانند یعنی واجب
نیست بر هر فردی از افراد مکلفین خصوصاً بر عوام که تحصیل
معرفه الله را بطریق اهل استدلال بلکه کافیت ایشانرا تقلید
اهل استدلال در ^{در} معتقدات خود زیرا که غرض حصول
حرمت درین مسائل که خالی از تردید باشد و تقلید ایشان مفید
این معنی هست دیگر آنکه اشتغال بطریق اهل استدلال موجب
اشتغالست بجمع آنچه موقوفست دلیل بران و این معنی بدون
~~بطلان~~ و اعتراضات که واردست بر دلیل محقق نمیشود
و واجب بودن این معنی بر هر فردی از افراد مکلفین موجب اختیال
نظام معاش ایشان میگردد زیرا که تحصیل این در نهایت صعوبت
که بعضی را در مدت عمر حاصل نمیشود دیگر آنکه اگر تقلید از برای
عوام کافی نباشد حکم بگفرائشان لازم آید و این حرج عظیم
است بر ایشان و تصریح باین معنی نموده سلطان محققین ^{الدین} الصیرفی
طوسی قدس سره در بسیاری از کتب خود و جمعی از اهل ملوک
نیز باین معنی قایلند لیکن اکثر علمائی طریق اهل استدلال را
در معرفت جناب مقدس الهی واجب عینی گفته اند و تارک

از

از اذرتقه مؤمنان خارج میدانند حتی آنکه جمعی واجب گفند
اند تحصیل آتاقی و اکتاحت استدلال بران موقوفست مثل منطلق
و دلایل بسیار عقلیه و نقلیه بر این قول ذکر کرده اند چنانکه
مشهور است و بعضی از فضلاء متأخرین رضوان الله علیهم
جمع نموده اند میان این دو قول باین طریق که دلیل واجبست بر اهل
و تقلید کافیت تا از اختلال بان کفر لایزنیاید پس استدلال
مثل سایر واجباتست که تارک آن با تمکن از ان فاسق است
نه کافر پس بنا برین بر همه عقلاء واجبست که اشتغال نمایند ب تحصیل
دلیل در معرفت جناب مقدس الهی بقدر وسع و طاقت خود تا آنچه
عطا فرموده حق تعالی ایشانرا از عقل و شعور لیکن حکماء و محققین
و علماء متکلمین جهت اسکات منازعین مضلین و تبکیت مخالفین
ضالین بر اهلین متعدده و دلایل متکثره ذکر نموده اند از جمله
چند دلیل که محتاج با بطلان دور و تسلسل نیست درین مقاله
مذکور میشود تا همه کس از ان منتفع تواند شد و قبل از شروع
مقصود باید دانست که موجود یعنی هر چه هستی از در وجود
واجب وجود و ممکن وجود زیرا که موجود در آنکه موجود باشد
یا محتاج نیست در وجود خود بغير یا محتاجت اول را و اول
الوجود بالذات گویند و دویم را ممکن وجود بالذات و معنی
واجب وجود بالذات آنست که ذاتش مقتضی وجود است و

مجلس

۲۴ که عدم بر او سابق باشد یا لاحق شود و معنی ممکن الوجود بالذات
 آنست که ذاتش نه مقتضی وجود است و نه عدم و عدم بر او سابق
 و لاحق تواند شد و واسطه میان واجب الوجود بالذات و ممکن
 الوجود بالذات نیست چنانکه در کتب متوسطه ثابت شده و باید
 دانست که تا چیزی در خارج ذهن موجود نباشد موجود هست
 کننده چیزی دیگر نتواند شد و این ظاهر است محتاج بتأمل نیست
تشریح ذات نایافته از هستی بخشی کی تواند که شود هستی بخش
 خشک بری که بود ز آب هستی ناید از وی صفت آب دمی و
 پوشیده نیست که وجود ممکن الوجود چون وابسته بغیر اوست
 پس قطع نظر از آن غیر آن ممکن الوجود در صد ذات خود مستحق عدم
 و سزاوار نیستی خواهد بود و موجود چیزی نتواند شد و این نیز
 ظاهر است پس بنا برین میگوید اگر واجب الوجود علیاً و بالذات موجود
 نباشد لازم آید که هیچ چیز موجود نباشد و آنکه هیچ چیز موجود
 نباشد باطلست زیرا که شکی نیست در وجود ممکنات پس آنکه واجب
 الوجود موجود نباشد نیز باطلست پس میباید که واجب الوجود
 البته موجود باشد و این مطلبیست اما باین آنکه اگر واجب
 موجود نباشد همه موجودات منحصر میشوند در ممکن الوجود زیرا که
 واسطه نیست میان این هر دو و دانستی که ممکن الوجود در صد
 ذات خود وجود ندارد تا موجود چیزی نتواند شد پس هیچ چیز

موجود

۲۵ موجود نخواهد بود که اگر ممکن الوجود موجود چیزی شود و نسبت
 که اول استفاده و وجود از غیر خود کند تا تواند دیگری را وجود
 دهد و بر تقدیر عدم واجب الوجود آن غیر نیز ممکن الوجود مستحق
 عدم و نیستی خواهد بود و مادام که این چنین باشد بدیهه عقل
 حاکمت که هیچ فردی از ممکن الوجود موجود بالفعل نتواند بود تا
 دیگری را وجود دهد پس تا سلسله ممکنات منقطع از ذات واجب
 الوجود بود موجود نتواند شد پس ناچار است ممکن الوجود را از
 واجب الوجود تا تواند موجود شد و بطریق اختصار میگوییم
 شکلی که ممکن الوجود موجود است چون ذات و تقاضای وجود
 نمیکند چنانکه مذکور شد پس ناچار است او را از اجبار و کسند
 موجود در خارج که تمام باشد در تاثیر خود یعنی وجودش بر خود
 وجود غیر نباشد و ممکن الوجود این صلاحیت ندارد زیرا که
 محتاج بغیر است در وجود خود پس نمی تواند اثر تمام ایجاد
 کننده ممکن الوجود و واجب الوجود **دلیل دیگر** میگوییم
 اگر در خارج ذهن واجب الوجود معدوم باشد حال خالی
 از آن نیست که ذات او تقاضای عدم او کرده یا غیری بسبب
 عدم او شده بنا بر اول لازم آید که واجب الوجود مستحق الوجود
 باشد و بنا بر دوم لازم آید که واجب الوجود ممکن الوجود باشد
 و بر هر تقدیر انقلاب ماهیت لازم آید و این محالست پس عدم

بودن واجب وجود نیز محالست پس واجب الوجود موجود باشد
دلیل دیگر میگویم که لازمت که موجود مطلق را مبدئی
 وعلتی نباشد و الا لازم آید که شیء بر نفس خود مقدم شود که
 موجود متحقق است در ضمن جمیع افراد موجود و هرگاه او را
 مبدئی باشد یقین که او در ضمن آن مبدئ خواهد بود پس لازم
 آید که موجود مطلق بر خود مقدم باشد و این محالست پس
 او را مبدئی نخواهد بود و موجودی که او را مبدئی نباشد
 الوجود است پس واجب الوجود موجود باشد و این مطلوب
مقصد دوم در بیان صفات ثبوتیه جمالیه یعنی صفاتی که
 لایق جناب مقدس الهیست بدانکه همچنانکه گفته ذات مقدس
 را دانستن محالست بچنین حقیقت صفات ذاتی و را فهمیدن
 محالست زیرا که صفات و صیغین ذات او است چنانکه مذکور شد
 شد ان شاء الله تعالی پس گفته صفات او را دانستن نیز
 محالست چنانکه این آیه شریفه از آن خبر میدهد **سُبْحَانَ**
رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ روایتست که حضرت امام
 صلوات الله علیه فرمود نمی نمایند حق تعالی را عالمی قادر و
 بجهت آنکه بخشنده علمت عالمات را و عطا کننده قدرت
 قادران را و هر صفتی از صفات حق تعالی را که در ذهن خود
 درمیآورد هر چند نهایت دقت کنید در معنی آن بدانید که

مطلق
صح

آن

آن مخلوق و مضعوت مثل شما و مردود است بشما و جناب
 مقدس او از آن دور است و گاه باشد که مورد چه تو هم گفته
 حق تعالی را در ذنوب باینه است زیرا که کمال او در آنست و تصور
 کند که هر که این را ندارد ناقص خواهد بود و همچنین است حال
 عقلاء در آنچه وصف میکنند حق تعالی را بان **شعر** ای برتر
 از خیال و قیاس کن و وهمه و زهر چه گفته اند و شنیدیم
 و خوانده ایم دفتر تمام کشت و باخر رسید کار ما همچنان
 اول وصف تو مانده ایم لیکن عقلاء غایت سعی و نهایت
 جهد خود را در آن میدانند که بر مضم حقیقی خود ناکویند
 آنچه او را اوصاف اند بحدب عقل خود مثل الهیت و
 عظمت و کبریا و عزت و مانند اینها و در مقابلین بطرفی
 که اشرف باشد مانند علم و قدرت و سایر صفات ثبوتیه
 و علمای اعلام از صفات ثبوتیه هشت صفت را که اصل
 در کتب متداوله خود ذکر کرده اند و الا صفات ثبوتیه
 الهی بسیارست و سلطان محققین طوسی علیه الرحمة در تجریدی
 چهارده صفت غیر این صفات هشتگانه را ذکر کرده و نوشته
 که بعضی این صفات از وجوب وجودند و بعضی دیگر راجع اند
 بصفات هشتگانه پس معلوم میشود که اصل و عمده این هشت
 صفتست **اول** قدرت و اعتقاد باید کرد که واجب الوجود

نقد

بالغات قادر مختار است قادر آن بود که صد و در فعل از اول
 بود یعنی کردن و ناکردن هر دو از او بود و موجب مخلوق
 اینست یعنی صد و در فعل از اول لازم بود و ترک فعل از صورت
 نه بندد مانده است که بی اختیار چیزی را میسوزد و قدرت بر
 آن ندارد و مختار آن بود که کردن و ناکردن هر دو با اختیار او
 باشد و اگر او را خواستی و ناخواستی باشد اما کردن و ناکردن
 بخواست او نباشد بلکه بخواست دیگری باشد یا بر وجهی باشد که
 اگر خواهد و اگر نخواهد کردن و ناکردن از او در وجود آید مانند
 مفلوج او را مجبور خوانند و دلیل بر آنکه واجب الوجود قادر
 مختار است آنست که قدرت صفت کمالست و نبودنش نقص است
 و عجز و این هر دو بر واجب الوجود محالست بیده عقل خصوصا
 معلوم باشد که بعضی مخلوقات قادر مختارند پس لازم آید در
 هنگام که خالق زبون تر از مخلوق خود باشد و این باطلست
دلیل دیگر آنکه صد و در فعل از او سبحانه و تعالی در وقت
 امکان صد و در آن فعل از او در وقت دیگر دلیل ظاهرست که آن فعل
 بار آده و اختیار از او صادر شده نه با یجاب زیرا که فعل موجب
 از فاعلش منفک نمیشود پس واجب الوجود قادر مختار باشد
دلیل دیگر آنکه ثابت شد که ممکنات مختار چندند
 خود بواجب الوجود همه موجود و قائمند با و این ظاهرست

که ایجاد

که ایجاد او سبحانه و تعالی ممکنات را در حالت وجود ممکنات
 نخواهد بود زیرا که موجود ساختن چیزی که موجود باشد تحصیل
 حاصلست و این معقول نیست پس در حالت عدم ممکنات ایجاد
 ایشان کرده پس صد و در وجود ممکنات از واجب الوجود واجب باشد
 پس واجب الوجود موجب نخواهد بود و چون موجب باشد پس قادر
 مختار خواهد بود زیرا که واسطه نیست میان قادر مختار و موجب
 دیگر آنکه اعتقاد باید کرد که قدرت او سبحانه و تعالی شامل جمیع
 مقدر و راست زیرا که مقضی قدرت ذات مقدس است و مستلزم
 خارج و تحقیق این بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی و نیست
 ذات او جمیع مقدر و راست مساویت زیرا که مجرد است و مقضی
 مقدر و راست اشیا امکانست و امکان در همه مساویت پس
 او شامل جمیع مقدر و راست دیگر آنکه مذکور شد که قدرت صفت
 کمالست پس اگر شامل جمیع مقدر و راست نباشد لازم آید که موجب
 از بعضی مقدر و راست عاجز باشد پس در کل خود ناقص خواهد بود
 و این باطلست پس قدرت او شامل جمیع مقدر و راست و بعضی از
 معتزله را مذهب نیست که حق تعالی قادر نیست بعین آنچه از
 صادر میشود و بعضی دیگر را اعتقاد اینست که قادر نیست عمل
 از بند صادر میشود و دلیل ایشان اینست که آنچه از بند صادر
 میشود یا طاعتت یا سفاقت و حق تعالی ازین هر دو منزّه است

و بعضی دیگر گفته اند که قادر نیست بر قبح و الا لازم آید که حق تعالی
جاهل باشد یا محتاج باشد بان فعل قبح و این باطلت و شوی را
مذاهب نیست که حق تعالی قادر نیست بر شر و الا لازم آید که حق تعالی
شریر باشد و جواب از همه مذاهب اینست که آنچه شما میگوید بر تقدیر
که این افعال از حق تعالی صادر شود و سخن ما در تعلق قدرت
نه در صدور و مقتدرات او و از تعلق قدرت بر جمیع مقدرات
صد و جمیع مقدرات او و از لزوم آید پس آنچه از مقدرات
واقع است بعضی نه کلی و جواب بیکر از قول معتزله گفته اند که طاعت
و سفاهت امریست که بستگی بهم میرسد هیچ فعلی با هیئت و
فعل ندارد و حق تعالی منزّه است از آنکه طاعت کند یا مخالفت
کند و جواب بیکر از قول شوی در مقصد سوم مذکور خواهد شد
شاء الله تعالی و اشاعره با اعتقاد عمر و تعلق الهی مقدرات دعا
عموم وقوع جمیع مقدرات حتی افعال عباد از حق تعالی نموده اند
قول باطلت چنانکه در باب عدل مذکور خواهد شد ان شاء الله
و حکما را مذاهب نیست که چون حق تعالی واحد حقیقی است که هیچ
از وجوه و اعتبارات تعدد پذیر نیست پس میباید که از وصاف
مکریکچیز و الا تکثر در ذات مقدس و لازم آید و این باطلت و
متکلیفین علماء جواب گفته اند که این بر تقدیر نیست که حق تعالی واجب
نه قادر مختار و ما ثابت کردیم که حق تعالی قادر مختار است یعنی باراده

عز

خود اشیا را ایجاد مینماید و اراده را تعلقات متکثره مینماید که با
آن تعلقات متکثره اشیا متکثره از وصاف میشود و این تعلقات
امور اعتباری اند و در خارج وجود ندارند تا از کثرت آنها کثرت
ذات مقدس الهی هم رسد و دلیل سمعی بر عموم تعلق قدرت الهی
از آنست که محصور کرده مثل ان الله علی کل شیء قدیر و هو علی کل
شیء قدير و كان الله علی کل شیء قدیرا و مانند اینها و ویم علمت
یعنی اعتقاد باید نمود که واجب بوجود عالم است و علمش همه اشیا علی
میگرد چنانکه هیچ چیز نرزد و پوشیده نیست اما دلیل بر آنکه عالم است
آنست که علم صفت کاست و نبودنش نقص است و نقص بر وجه وجود
محالست دلیل دیگر آنکه افعال غیریه و آثار عجیبه در غایت
احکام و نهایت اتقان از وصاف شده مثل خلق افلاک و حرکات
آنها و آنچه در افلاک است از کواکب سیاره و ثابت و غیر اینها و اول
خلق زمین و آنچه در پوست زرافه حیوانات و اقسام نباتات
خصوصا افراد انسان چنانکه این آیه شریفه از آن خبر میدهد که
سُرِّبَهُمْ اَیَاتِنَا فِی الْاَفَاقِ وَ فِی اَنْفُسِهِمْ حَتّٰی یَبْیِّنَ لَهُمْ اَنْتَ الْخَلِیْقُ
یعنی مینماییم در مان دلایل توحید و علم و قدرت خود را در افاق
عالمه و اقطار آسمان و اقطاب ماه و ستارگان و اشجار و نباتات
دریا و کوهها و در نفسهای ایشان از لطافت صنعت و حسن صورت
و احکام خلقت تا ظاهر شود ایشانرا که خالق آفاق و انفس موجود حق

۲۱

و یکناست در علم و قدرت و سایر صفات پس بعد از معرفت آنها
 بدیده عقل حکمت که صدور این افعال و آثار از نادان محال است
 اما دلیل بر آنکه علمش همه اشیا تعلق میکرد آنست که علم الهی ذاتیست
 نه عرضی نسبت ذات بجمیع معلومات مساویت چنانکه در وقت
 گفته شد پس تعلق علمش جمیع معلومات مساویت که در علمش محصور
 بعض معلومات باشد لازم آید که این تخصیص بی خصوص باشد و این
 محالست زیرا که اگر محضی باشد غیر ذات خواهد بود پس لازم آید
 که واجب الوجود محتاج بغیر باشد و این ظاهر البطلان است زیرا
 که هر چه محتاجست بغیر ممکن الوجود است پس میباید علم شامل جمیع
 معلومات باشد **دلیل** دیگر آنکه علم بعلم تا آنکه شیء موجب علم آن
 شیء است و این ظاهرات و واجبات وجود علت تا آنکه جمیع اشیا
 بواسطه باری و واسطه و عالم نباتات خود هست زیرا که ذات او از خود
 غایب نیست پس میباید که عالم باشد جمیع اشیا و اگر کسی گوید که علم
 حق تعالی ذاتیست زیرا که متحد میشود بمشود و معلومات و این
 در صورتیست که معلوم معدوم ^{باشد} که درین هنگام علم با معدوم ^{خواهد بود}
 و چون موجود شود علم با او متحد شود و صفات ذاتی متحدی
 باشد **جواب** زین اعتراض گفته اند که لازم نمی آید از عدم معلوم
 علم الهی بآن معلوم بلکه همه اشیا معلوم الهیست خواه معدوم ^{باشند}
 و خواه موجود یعنی علم او با اشیا قبل از وجود مثل علم اوست بعد

اینچنین

اینچنین نیست که بعد از وجود چیزی بر علم الهی بیفزاید بلکه در حالت
 عدم آن شیء علم الهی نسبتی از جهت عدم دارد بآن و در حال وجود
 نسبتی از جهت وجود و چون موجود میشود نسبت عدم بآن برطرف
 میشود و نسبت وجود مقتضی دیگر در پس آنچنین متحد است آن نسبت
 نزد ذات علم و نسبت آنرا مورد اعتبار است نه حقیقیه تا بعد
 آن نقص علم الهی باشد و همین جوابی است میتوان گفت آنچنین بعضی
 گفته اند که علم الهی تعلق به اشیا تغییر پذیر نیست و الای لازم آید
 که ذات مقدس الهی محل تغییر باشد زیرا که این نوع علم حادث میشود
 بحدوث معلوم و زایل میشود بزوال معلوم مثلاً هرگاه محتاجی
 که الحال زید در خانه است پس چون از خانه بیرون رود الای ^{هنگام}
 حق تعالی را همان علم اول کردید در خانه است باقیست یا آن علم
 زایل میشود و علم بر بیرون رفتن زید از خانه بهم میرساند پس
 اول حمل لازم آید و بنابراین تغییر ذاتی از صفتی بصفتی دیگر و این
 هر دو نقصست تعالی عن ذلک علو الکبریا و حکما و این
 جوابی که گفته اند حاصلش اینست که بعضی آنکذاست مقدس الهی
 زمانی نیست و در زمان واقع نشده مانند ذات ما تا بعضی زمان
 نسبت با واقعی و بعضی حال و بعضی مستقبل باشد بلکه نسبت او
 جمیع ازمه مساویست و محیطست بآن همچنین علم او نیز بخواص
 زمانی نیست و در زمان واقع نشده تا بعضی زمان نسبت بعلم او

و بعضی حال و بعضی مستقبل باشد و محذور و مذکور لازم آید که
علم او مساویت و محیطست بجمع از همه و جمیع حوادثی که در آن
پس جمیع از همه با حوادثی که در آن واقعتا زایل تا ابد همه
اوست هر یک در وقت خود یکدفعه پس ماضی و حال و استقبال
در علم الهی مدخل نیست پس تعیر لازم نیاید و بعضی از مذهب نیست
که حق تعالی علم بحوادث قبل از وجود ندارد و الا لازم آید که آن
حوادث هم ممکن و هم واجب باشند و این باطلست زیرا که منافا
میان امکان و وجوب بیان نرود و آنکه این حوادث ممکن اند بجهت
حدوثی که دارند و واجبند ایضا که اگر واجب نباشند ممکن نبودند
بود که یافت نشوند پس علم حق تعالی حمل باشد و این محالست
جواب آنکه این سخن وقتی صحیحست که علم الهی علمت معلوم باشد و بعد از
معلوم میشود ان شاء الله تعالی که علم الهی تابع معلومت زرعست پس
مفید وجود معلوم نخواهد بود تا لازم آید اجتماع وجودی امکان
و بر تقدیر تسلیم جواب میگویم که حوادث ممکن بالذاتند و واجب بالغير
و منافات نیست میان امکان بالذات و وجوب بالغير نسبت
شد که حق تعالی علم دارد بحوادث قبل از وجود اما دانستن
کیفیت این نوع علم بر ما واجب نیست بلکه ممکن نیست چنانکه مذکور شد
آنچه لازمست بر ما آنست که بدانیم و اعتقاد کنیم که علم او سبحانه و
محیط همه اشیا است و هیچ چیز از موجود و معدوم و ظاهر و باطن

و شاهد

و شاهد و غایب و صغیر و کبیر و قلیل و کثیر و نقیر و قطبیز نزد او پوشیده
نیست حتی آنکه اگر کم و ضعیفی در قدر یاد در میان سنگ سیاهی
جا داشته باشد حق تعالی میداند که در هر شبانه روزی آن کم
چند مرتبه نفس میزند و چند بار حرکت میکند و دلالت بر معنی
میکند قول حق تعالی ان الله قد احاط بكل شیء علما انزل بکل شیء علما
شیء محیط و مانند این آیات که غیر محصور است در قرآن مجید و اگر
گفتی گوید که تصدیق بکتاب خدا و قول رسول موقوف بر تصدیق
بانکه حق تعالی قادر و عالمست پس زائبات علم و قدرت بکتاب
دور لازم آید و این باطلست جواب گفته اند ازین اعتراض که
هرگاه معجزه در دست رسول خدا ظاهر شد یقین حاصل میشود
بصدق رسول پس تصدیق بر چه او خبر دهد از قرآن و غیر آن
خواهد شد و آنجمله آنست که علم و قدرتست پس تصدیق بکتاب خدا
و قول رسول و صلی الله علیه و آله موقوف بر علم و قدرت حق تعالی
خواهد بود بلکه موقوف بر معجزه رسول و خواهد بود پس لازم
نیاید **سیم** حیوانست یعنی اعتقاد باید کرد که واجب بوجود بالذات
حی است یعنی زنده است که هرگز نمیرد بدانکه حیوة در حیوان
صفتی است که مقتضی و با عیش و حس و حرکت حیوان است بشرط عدم
مناج و بیدیه عقل حاکمست که ذات مقدس الهی منزله است ازین
معنی پس محققین علماء گفته اند جهتی که بسبب آن علم توان کرد بر

انزل بکل شیء علما

که آن حی است است آنست که او عالم و فاعل باشد از عالم و فاعل بعضی
 باشد یا عالم و فاعل بواسطه قوی و آلات جسمانی باشد و مقتررا
 نزد عقل سلیم که عالمیت و فاعلیت هیچ عالم فاعل مثل عالمیت
 و فاعلیت حق تعالی نیست پس هیچ چیز در معنی حیات و حقیقت
 آن مثل حیات حق تعالی باشد بلکه حیات هر چه غیر اوست اثری
 از آثار حیات اوست و چون ثابت شد که حق تعالی قادر است
 پس حی باشد بالضرورة زیرا که علم و قدرت پچیات ممکن است
 و این مذهب هم وجه حکم و بعضی معتزله است که گفته اند حیات الهی
 عبارت از عدم امتناع او بقدرت و علم و نیست چیزی که مستلزم
 انتفاء این امتناع باشد مگر ذات الهی پس وحی باشد و بعضی
 که بنا برین تعریف حیات را از صفات نبوتی شمردن مناسب است
 جواب اینست که هر گاه معنی حیات عدم امتناع است و معنی امتناع
 عدمت پس معنی حیات عدم عدمت و عدم نبوت پس
 حیات الهی صحیح امتناع است و علم و قدرت و این مذهب است
 و اشاعره را مذهب نیست که حیات الهی صفتست تحقیق زاید
 ذات که مقتضی امتناع است و علم و قدرت و این مذهب باطلت
 چنانکه مذکور خواهد شد که صفات حق تعالی عین اوست نه زاید
 ذات **دلیل** دیگر آنکه حیات صفت کمالست و عدس نقص نقص حق
 تعالی محالست و دلایل معیه برین مدعی بسیار است از آن جمله هو حی

لا

لا اله الا هو الحي و توكل على الحي الذي لا يموت الله الا
الله الا هو الحي القوي و غير انما جهاد اراده است یعنی
 اعتقاد باید کرد که واجب وجود مریداست و کاره یعنی میداند
 چیزی را که نفعش مخلوقات میرسد و میخوهد از این پس پیدا
 میکند یا هر چه پیدا کردن آن مینماید و میداند چیزی را که وجوبش
 ضرر مخلوقات دارد و میخوهد ترکش را پس ترک میکند از آن
 بنا که جمیع عقلاء متفق اند که واجب وجود مرید و کاره است
 و این معنی در کلام مجید بسیار است مانند اذ اراد شیا ان
يقول له ان يكون و يريد الله ان يذهب عنكم الرجس و
الله لا يريد ظلم العباد و اقيموا الصلوة و لا تقربوا الزنا
 و قادر حکیم امر میکند مگر چیزی که میخوهد و نهی نمیفرماید مگر از
 چیزی که نمیخوهد پس او مرید طاعت و کاره معصیت باشد این
 مطلوبت و از دلایل قدرت نیز ظاهر شد که او مرید است پس
 احتیاج بدلیل دیگر نخواهد بود اما علماء در معنی اراده اختلاف
 کرده اند حق اینست که اراده الهی عبارتست از علم او و صلحت ^{داعی}
 و خواهنده ایجاد فعلت و بودن او کاره عبارتست از علم مفسده
 که ضار و مانع ایجاد فعل باشد چنانکه در اول مذکور شد و همین
 معنیست که سلطان محققین طوسی قدس سره در تجرید فرموده
 که نسبت زاید علی داعی یعنی اراده الهی غیر از علم بطایع و

بگویند که قیاس نمودن غایب بر آشکار
و اینها در ادوات و ادوات و ادوات است

مخلوقات چیز دیگر نیست و این علمت که داعی و باعث ایجاد اشیا است
پس راده و داعی یک چیز باشد و آن علم بقضت و بدانکه چون راده
انسان امریت زاید بر علم بصلحت و دفع زیرا که کاسی میداند که در
نفعی هست و بجای آن آورده این جهت هم بود اشاعره توهم کرده اند که
اراده الهی امریت زاید بر ذات و مغایر علم بصلحت و این باطل است
و دلیل اینست که هر دو در عالم تخصیص آمده بعضی مقدرات
در ایجاد در وقت خاصی مخصوص این ایجاد قدرت نمیتواند بود زیرا که
نسبت قدرت بجمع مقدرات مساویست چو که قدرت تا غیرا
و تا غیر مخصوص ایجاد چیزی نمیشود و همچنین حیات و کلام نیز مخصوص
ایجاد نتواند بود زیرا که حیات مثل قدرت در تساوی نسبت
و کلام دخل ایجاد ندارد و مطلق علم نیز مخصوص نتواند بود زیرا که
علم تابع معلومت پس مانند چیزی دیگر که مخصوص باشد که نوع خاصی
از علم که آن علم بقضت که داعی و باعث ایجاد فعلت **بسم ادوات**
یعنی عقدا باید کرد که واجب وجود سميع و بصیر است بدانکه
قرآن الهی و احادیث نبوی ملو است از اینکه واجب وجود سميع و بصیر است
چنانکه ممکن نیست انکار آن و اجماع امت نیز برین معنی منعقد است
اجماع ایشان بختت و آنچه در شرع واقعست که حق تعالی بزرگست
راجع است سميع و بصیر و باین معنی اشارت نموده سلطان متقیان
طوسی نازا لله برهان در تجربه که **النقل دل علی اضافة الاله**

واعقل

واعقل علی استخالة الآلات یعنی دلایل سمعی که قرآن و نصبت
دلالت میکند که حق تعالی مدد رکست و قطعیات عقلیه دلالت میکند
که منزله است از آلات و حواس پس مراد سميع و بصیر است که آنچه
ما بکوش میشنویم و بچشم می بینیم و آنچه تواند بود که بشنویم و ببینیم
حق تعالی علم بآن دارد و میداند نازا نه آنکه آن را میشنود و می بیند
پس بنا برین ادراک داخلست در علم و دخول آن در علم تصوری
مثل دخول راده در علم و دخول کلام در قدرت و چون بدلائل
سمعی قطعیه ثابتست که حق تعالی سميع و بصیر است پس اثبات این
دو صفت از برای حق تعالی محتاج بدلیل دیگر نخواهد بود و اگر کسی
گوید هر گاه این دو صفت داخلند در علم پس در این دو صفت
عبث خواهد بود جواب گفته اند که سبب جدا کردن این دو صفت
از علم آنست که چون در آیات قرآنی و اخبار نبوی این دو صفت
مذکورند یا آنکه بواسطه دفع توهم آنکه حق تعالی بچیزهای که ما بکوش
میشنویم و بچشم می بینیم علم نداشته باشد چه اینها یا آلت میشوند
و لهذا بعضی از حکماء توهم کرده اند که حق تعالی علم بچیزهای بر وجه
جزئی ندارد و چه بود اشاعره و مذهب اینست که این ادوات
قدیم قایم بذات حق تعالی زاید بر علم یعنی حالتیست که حاصل میشود
حق تعالی را پی آلت سمع و بصر بهمان کیفیت که ما بچشم می بینیم و بکوش
میشنویم و دلیل ایشان اینست که ما تفرقه می یابیم میان علم بچیزات

و میان مشبها در حق واجب وجود نیز چنین باشد
 و این قیاس است مع الفارق چنانکه در داده شد که پیش از این
 باشد و بدانکه سبب عدم انصاف حق تعالی بلاس و شام و ذاب
 با آنکه او سبحانه و تعالی علم بملموسات و مشموسات و مذوقات نیز
 آنست که اینها نزدیک به مشابهاست اجسام پس اطلاق اینها بر حق تعالی
 توهم جیمیت میشود و لهذا علماء این صفات را ذکر نکرده اند
ششم و نهم یعنی اعتقاد باید نمود که حق تعالی قدیم و
 یعنی همیشه بوده است و هرگز نبوده که نباشد و باقی و ابد است
 یعنی همیشه خواهد بود و هرگز نخواهد بود که نباشد زیرا که ثابت شد
 که او واجب الوجود بالذات است یعنی هرگز از او منقک نمیشود پس
 محالست که عدم بر او سابق یا لاحق شود و چون این صفات از او
 واجب وجودند بعضی علماء اینها را از صفات نکرده اند **هفتم**
تکلمت یعنی اعتقاد باید کرد که واجب الوجود متکلم است یعنی
 سخنست نه زبان بدانکه جمیع انبیاء که صدقایشان بدلائل حجرت
 ثابت شد و همه اهل اسلام بکرمه ملتزما اجماع نموده اند که حق تعالی
 متکلمست و اجماع اینان بجهتست لیکن اهل اسلام در معنی کلام
 بلك اعلام اختلاف نموده اند اما مابین و معتزله بر آنند که کلام الهی
 عبارتست از همین حروف و اصواتی که در مصحفها خوانده و شنیده
 میشود و این حادث مانند کلام آدمیان زیرا که بحسب لغت و عرف

همین

همین الفاظ و اصواتست که موجود است در بعضی اجسام و فوق میا
 کلام حق تعالی و کلام آدمی آنست که حق تعالی سخن را یعنی حروف
 و اصوات را موجود میسازد در هوا بسبب چیزی مثل درختان
 که بحرکت آن موجود ساخت سخن را با موسی و آدمی موجود میسازد
 سخن را در هوا بسبب حرکت زبان در دهان پس بنا بر این معنی
 قرآن کلام حق تعالی چنین خواهد بود که حق تعالی پیدا کرده است
 این حروف مجموع را در هوا بواسطه حرکت لسان جبرئیل علیه السلام
 و خوانده بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و معنی بودن حق
 تعالی متکلم آن خواهد بود که ایجاد کند حروف و اصواتست در
 جسمی از اجسام زیرا که متکلم در لغت کسی گویند که تکلم یعنی سخن
 که مصدر است با و قایم باشد نه آن چیزی را که کلام یعنی حروف
 که حاصل بالمصدر است با و قایم باشد که اگر متکلم آن باشد که کلام
 با و قایم باشد همچنانکه اشاعه میگویند لازم آید که هوا متکلم باشد
 نه آدمی و حق تعالی نیز متکلم باشد کلام لفظی دیگرانکه در اطفال
 و زنان میدانند که آنچه خوانده میشود در مصحفها کلام حق تعالی
 و این حروف و اصوات حادثه است دیگرانکه آنچه حق تعالی از
 قرآن مجید ذکر کرده دلالت میکند که مراد بکلام حروف و اصوات
 است مثل قلیاً تو اجد بیت مثله و هذا ذکر مبارک و انه
 لذكر لك ولقومك و انا انزلناه و انا عربی و حتی یسمع کلام الله

و یقینست که آنچه حدیث و مدکور و منزل و مسوعست لفظ صاد
 نه معنی قدیم پس آنچه اشاعره گفته اند که منکلم آنست که کلام باوقایم
 باشد و کلام صفت حق تعالی است و صفات و قدیم است و این حرف
 حادثند پس میباید که کلام حق تعالی معنی قدیم فایم بدنا باشد
 نه ایخروف و اصوات حادثه و گفته اند که این معنی قدیم که انرا کلام
 نفسی خوانند معنی این حرف و اصوات و حق تعالی متصف است
 بان باطلست **دیگر** آنکه اگر قول ایشان صحیح باشد لازم آید که معنی
 لفظ قال موسی علی بنی ا و علی السلام که خبر دادن حق تعالی است
 در وقت خاصی حضرت پغبرها صلی الله علیه و آله که موسی چنین گفت
 قدیم باشد و همچنین صلوا و سایر اوامر و نواهی آتی قدیم باشد
 با آنکه مخاطب و تکلیف حادث است پس قول ایشان صحیح باشد
 و اگر مراد ایشان بکلام نفسی معنی دیگرست پس آن معنی متصور شود
 نفی و اثبات آن ممکن نخواهد بود **و دلایل سمعیه برین مدعی بسیار است**
از آنجمله قول حق تعالی است **و کلم الله موسی تکلیما و ا و کسی گوید**
 که از استدلال نمودن باین آیه کریمه دور لازم آید زیرا که اثبات
 کلامست بکلام جو ابلیست که اگر چه این کلام حق تعالی است پس
 استدلال بان نه ازین حیثیت است که آن مستند است بحق تعالی
 بلکه ازین حیثیت است که سخن صادق که آن رسول خداست صلی الله
 بان خبر داده و مدکور شد صدا و باظهار معجزه ثابت شده پس

کلام

بکلام حق تعالی نباشد و دور لازم نیاید **هشتم صد قسمت** یعنی اعتقاد
 باید کرد که واجب وجود صادق است یعنی است کوست بر چیزی که رسول
 خود خبر داده و خلاف دران نیست زیرا که کذب بچسبست و ذات
 مقدس را و مغزیه است از جمیع قبایح پس صادق باشد دیگر آنکه اگر کذب
 در کلام آتی جایز باشد و توفیق و اعتماد بر وعده او ثواب و عقاب
 و اخبار او باحوال آخرت و دنیا بر طرف میشود و فرستادن پغبران
 و تکلیف نمودن بندگان نیز عبت خواهد بود و این منافی صحت
 ایجاد عالمست و برحق هر چه صحت و واجبست و اخلال بان جایز
 پس واجبست که حق تعالی صادق باشد **نهم** بدانکه اعتقاد باید
 کرد که وجود واجب وجود عین ذات مقدس است و است باین معنی نیست
 او را ماهیتی و حقیقتی سوای آن وجودی که مخصوص است پس
 مقدس است و محض وجود هستی خاصه است و مست ممکن او وجود که او را
 ماهیتی و حقیقتی باشد سوای وجود و وجود عارض او شده باشد
 زیرا که اگر وجود زاید بر ذات باشد پس او را ماهیتی خواهد بود که
 این وجود خاصه عارض او شده باشد و بنا برین ناچارست تصاف
 ماهیت را باین وجود از علتی و ذات خالی از وجود علت این تصاف
 تواند بود زیرا که مذکور شد که تا چیزی موجود نباشد علت مؤجل
 چیزی نتواند شد پس علت تصاف ماهیه او بوجود غیر ذات
 بود پس لازم آید که واجب وجود محتاج بغیر باشد و وجود خود

مکنی ار جود خواهد بود و این ظاهر المطلق است پس وجود او این
 ذات اوست نه ذاتی بر ذات و همچنین اعتقاد باید کرد که صفات
 مذکوره الهی نیز عین ذات مقدس است وست باین معنی که آثاری که در
 غیر واجب وجود بر ذات یا صفت مترتب میشود آن آثار نفسانی
 واجب وجود مترتب میشود بی آنکه آنجا وصفی آیدی باشد مثلاً
 ذات حق تعالی در آنکه اشیا بر او منکشف محتاج بعلمی زاید
 خارج از ذات او باشد نیست مانند انسان که محتاجست در ذات
 اشیا با مر خارج از خود که آن علمست پس ذات حق تعالی باعتبار
 آنکه عینی ظهور را اشیاست علمست و باعتبار آنکه اشیا بر ظاهر
 علمست و برین قیاس است سایر صفات الهی و اشاعه را هم
 اینست که صفات الهی زاید بر ذات اوست باین معنی که قادرست
 بقدرت و علمست بعلم و باین قیاس گفته اند سایر صفات را و این
 مذهب باطلت زیرا که اگر زاید بر ذات باشند موجودات قائم بنا
 و محتاج بموصوف خواهند بود که آن ذات مقدس الهیت پس این
 ممکن الوجود باشند پس اگر قدیمند تقدیماء لازم آید و این
 باطلست با اتفاق جمیع اهل اسلام و مع هذا قدم اینها منافات
 دارد باقدرت و اختیار و ما ثابت کردیم که حق تعالی قادرست
 و اگر حادث باشد پس میباید که علم و قدرت دیگر قائم بذات باشد
 تا بان علم و قدرت متصف باین صفات حادثه شده باشد و اگر بنا

علم و قدرت و ذات اول قلیل شویم لازم آید که حق تعالی در مرتبه جملی
 مؤید چیزی بوده باشد و این باطلست دیگر آنکه بر تقدیر زاید
 بودن این صفات لازم آید که حق تعالی در حد ذات خود خاص
 بوده کامل غیر شدن باشد و این باطلست و از جمله دلایل معیه
 کلام سیدنا و صیبا علی بن ابی طالب است جملوا ثاباً علیاً علیه السلام
 که فرموده أول الین معرفه و کمال معرفه الصدیق به و کمال
الصدیق به توحید و کمال توحید الإخلاق له و کمال الإخلاق
له نقی الصفات عنه لثماده کل صفة أتمها غیر الموصوف
و ثماده کل موصوف أنه غیر الصفة فمن وصف الله سبحانه
تقدونه و من قرنه فقد شانه و من شانه فقد جناه و من
جناه فقد جبه له الی آخر الحدیث یعنی بعد از صدیق بوجود
 و صدیق بتوحید و یکسان داشتن او تمامی توحیداً خلاص است در
 عمل از برای او که آن پراریست از غیر او زیرا که منظور داشتن عباد
 غیر او را در عمل شریکست و شریک منافی توحید است و تمامی اخلاص
 از برای او سلب صفات است او او را عین ذات دانستن زیرا که
 حال هر صفت شهادتست که آن غیر موصوف یعنی غیر ذات است و
 حال هر موصوف شهادتست که آن غیر صفتست پس هر کسی که صفت
 که در حق تعالی را و صفت را قائم بذات او دانست پس تحقیق که
 قرینی پیدا کرد از برای او زیرا که هر گاه صفت غیر ذات باشد لازم

آید که زاید بر ذات باشد پس ذات ترین خواهد بود و هر که تو برین پیدا
 کرد او را پس تحقیق که دوئی پیدا کرد او را و هر که اثبات دوئی کرد از
 برای او پس بدستی که مجزا ساخت او را هر ذی اجزاء مرکب است که
 اثبات نمود اجزاء از برای او پس تحقیق که او را اثبات است پس معلوم
 شد که معرفت الهی است که صفات او را عین ذات دانند و ذات
 را مبدأ و فاعل آن آثار دانند که از این صفات بهم میرسد
میورد در بیان صفات سلبیه که لاین جناب مقدس
الهی نیست و بدانکه این صفات غیر متناهیست زیرا که جناب تقدس
 او را نسبت به موجود که غیر اوست صفت سلبی و آن بودن ذات
 اوست غیر آن موجود لیکن آنچه در اینجا مذکور میشود باز در صفتست که در
 ضمن آن مطلب مبین میگردد **مطلب اول در بیان آنکه واجب الوجود**
جسم نیست زیرا که جسم موجودیست که در وسعت است باشد طول عرض
 و عمق و هر چه در این جهت فرض توان کرد متجزی خواهد بود با اجزای
 خواه بالفعل و خواه بالقوه و هر ذی اجزاء مرکبست و مذکور خواهد شد
 ان شاء الله تعالی که حق تعالی مرکب نیست پس جسم نخواهد بود همچنین
 واجب الوجود جوهر نیست زیرا که جوهر ماهیتیست که در حال وجود خارج
 ذهن در موضوع نباشد و چون ثابت شد که وجود واجب الوجود عین
 ذات اوست و آنجا ماهیتی و وجودی متصور نیست پس واجب الوجود
 نباشد همچنین حق تعالی عرض نیست زیرا که عرض موجودیست که در وجود

خود محتاج بحال باشد که در این در آید و احتیاج بحال منافی وجود است
 و این ظاهر است و در مکان و جهت نیست زیرا که هر چه در مکان
 جهت یا جسمت یا از لوازم جسم مثل عرض و واجب الوجود ازین هر دو
 منزله است چنانکه مذکور خواهد شد و بدانکه بعد از نفی جسمیت احتیاج
 بقی مکان و جهت نبود زیرا که نفی جسمیت از لوازم دارد نفی مکان و
 راه اما اگر ائمه اثبات جهت و مکان کرده اند از برای حق تعالی با آنکه نفی
 جسمیت از عنده اند پس جهت رد این قول نفی این دو صفت لازم
دویم در بیان آنکه واجب الوجود متحد بغیر نیست بدانکه اتحاد
 برد و معنی اطلاق کرده میشود اول مجازی دویم حقیقی مجازی است
 که در چیز یکپس شود یا بطریق اتصال مثل آب که در یک ظرف جمع
 یا بطریق امتزاج مثل آب که با خاک ممزوج شود و کل گردد یا بطریق
 کون و قساد مانند آب که هوا کرده و اتحاد حقیقی است که یکپس
 عین چند یک شود مثل آنکه زید عین عمر و شود یا بعکس اما محال
 بودن معنی اول بر حق تعالی ظاهر است زیرا که اتصال و امتزاج
 و کون و قساد از صفات ممکن الوجود است و او واجب الوجود
 پس محالست که او متحد باین معنی باشد و اما معنی دویم محالست
 خواه در حق تعالی و خواه در غیر و اما در حق تعالی زیرا که گردیدن
 ذات او عین چیزی دیگر اگر آن چیز واجب الوجود است فقد واجب
 لازم آید و اگر ممکن الوجود است اجتماع ممکن و واجب یا انقلاب واجب

بمکن لازم آید و بطلان این شقوق ظاهر است و اما محال بودن
 این معنی در غیر واجب وجود زیرا که آن دو چیز بعد از اتحاد با هم
 موجودند یا هر دو معدوم و بر هر تقدیر اتحاد نخواهد بود و این
 ظاهرات و یا یکی موجود است و دیگری معدوم در بی ضرورت نیز
 اتحاد نیست زیرا که محالست که معدوم با موجود متحد شود و هر گاه
 اتحادی با معنی بر غیر حق تعالی محال باشد بر حق تعالی بطریق اولی
 محال خواهد بود پس بنا بر این آنچه بعضی متصوّم گفته اند که **حق تعالی**
 منتهی میشود بمرتبه از مراتب عرفان که با حق تعالی متحد میشود
 مرتبه را فانی فی الله گویند باطلست زیرا که اگر مراد ایشان اتحاد
 یکی از این معانیست که مذکور شد شکلی در بطلانش نیست و اگر معنی
 دیگری است پس آن معنی متصوّر نشود اثبات و نقض ممکن نیست
 همچنین باطلست قول نضاری که میگویند حق تعالی متحد شده با سببی
 یعنی لطیف حق تعالی با ناسبت عیبی یکی شده **تعالی الله عما**
یقول الظالمون علواً کبیراً سیوم و در بیان آنکه واجب وجود
حلول در چیزی نکرده یعنی و زرفته در چیزی مثل فو و قین
 سفیدی و سیاهی و بوی در محل خود زیرا که ثابت شده در حکمت که
 آنچه حلول میکند در چیزی یا احتیاج خواهد بود بان محل در وجود
 یا در تشخص و تعیین خود و بر هر تقدیر منافات داد احتیاج بوجود
 ذاتی چنانکه مذکور شد دیگر آنکه بر تقدیر حلول پس از محل و قابل **انتظام**

باشد

باشد لازم آید که واجب وجود منقسم شود بانقسام محل خود **مرکب**
 نخواهد بود و این باطلست چنانکه مذکور خواهد شد و اگر قابل **انتظام**
 نباشد لازم آید که واجب وجود کوچکتر از همه اشیا باشد و این
 نیز ظاهر البطلانست پس آنچه بعضی متصوّفه و بعضی نضاری میگویند
 حق تعالی حلول میکند در عرفاء باطلست اگر مراد ایشان این معنی است
 که مذکور شد و اگر مراد ایشان معنی دیگری است تا آن معنی معلوم نشود
 تخی و اثبات آن ممکن نخواهد بود و همچنین باطلست آنچه غلات
 گفته اند که حق تعالی حلول کرده است در علی بن ابی طالب علی السلام
تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً چهارم در بیان آنکه واجب وجود
انتظام
 محل حوادث نیست یعنی تصف بصفات حقیقیه حادثه نیست مثل
 او بعلم حادث و قدرت حادثه و غیر آن اوصاف حقیقیه بلکه این
 عین ذات است چنانکه ثابت شد و اما انتصاف و سبحانه و تعالی
 بصفات غیر حقیقیه حادثه که آنرا سلوک اضافات گویند جایز است
 مثل بودن حق تعالی رازق زید معدوم و بودن رازق عمر موجود
 و مانند این زیرا که این اوصاف کمال نیست تا از خالی بودن حق تعالی
 از این صفات نقص لازم آید **پنجم در بیان آنکه واجب وجود**
مرکب نیست یعنی جزء ندارد در خارج و نه در ذهن زیرا که هر
 در خارج ذهن محتاجست در وجود باجزا و موجوده خود در خارج
 خواه آن اجزاء متمیز باشند در وجود بحسب حس از وجود کل متمیز

نباشد زیرا که عقل حکم میکند که اگر آن اجزاء نباشند آن مرکب موجود
بود و این حکم منافات دارد بوجوبی که آن استغنائی از غیر است زیرا که
واجب الوجود بسیط حقیقی است که در هیچ نوع جزء متصور نیست پس
تعالی مرکب در خارج ذهن نباشد و همچنین اگر واجب الوجود مرکب
ذهن باشد یعنی ورا اجزاء عقلیه باشد که حکم آنرا اجتناف حاصل
مستلزم احتیاج عقلی خواهد بود باجزای خود زیرا که در این مقام وجود
باین اعتبار که ماخذ استخراج و ادراک جنس است ماخذ استخراج و ادراک
فصل نخواهد بود زیرا که جنس و ایهتی است مبهم و فصل میرشع است
ارضا کات و ظاهرات که یکیز بیک اعتبار ماخذ و مفهوم این جنس
نخواهد بود پس لازم آید که در ذات واجب الوجود دو حیثیت موجوده
یافت شود زیرا که معدوم مستقلاً استخراج و ادراک موجود نتواند شد
ذات واجب الوجود در صورت مرکب زد و حیثیت خواهد بود
مرکب محتاجت بجزء خود و دانستی که احتیاج منافی بوجوب است پس
واجب الوجود مرکب عقلی نیز نباشد **ششم در بیان آنکه واجب الوجود**
شریک ندارد بلکه واحد باشد شخص است بدانکه واجب الوجود را که
واحد میگویند با جمعی که منقسم و مجزئی بهج نوع از اجزاء نیست نه
در ذهن و نه در خارج و که واحد میگویند باین معنی که مقید
و معنی اول ثابت شد اما اثبات معنی دوم که نفی شریک است
چنانکه در کلام مجید فرموده لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ

مخزولا

تَخْفُذُ وَلَا يَسْ بَدَانِكُمْ إِنَّمَا تَطْلُبُ سَمْعَهُ دَرَعُ كَلَامٍ وَمَعْرُكَةُ آيَاتِ
عظیم نزد علماء اسلام لهذا مجموع این علم را علم توحید گفته اند یعنی
اسم کل را بر جزء اطلاق نموده اند بدانکه نزاعی نیست اهل ایلام
داد رانکه واجب الوجود شریک ندارد لیکن یکفرقه که ایشان را **مذاهب**
میگویند درین اصل عظیم شبهه کرده اند که ما در عالم خیر بسیار
شر بسیار می بینیم و حق تعالی خیر محض است ممکن نیست ایجاد شر
از و پس ناچار است از ذوق خالق یکی بود که خالق خیر است و دیگری
ظلمت که خالق شر است جواب گفته اند ازین شبهه که آنچه حق
تعالی ایجاد میکند یا خیر محضت یا خیرش بر شرش غالب است ایجاد
شر قلیل جهت خیر کثیر خیر کثیر است و ترک خیر جهت شر قلیل شر
کثیر است پس قول ایشان که ممکن نیست ایجاد شر از و صحیح نباشد
و بدانکه عده دلائل برین مطلب نقلیه است مانند قول حق تعالی
إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ وَقَوْلُهُ فَاَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ
سُورَةُ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَغَيْرِهَا که در قرآن مجید غیر محصور
و صدق این قول موقوفست بر صدق رسول صلی الله علیه و آله و
صدق او موقوف نیست بر توحید بلکه موقوفست بانظار معجزه
پس دور لازم نیاید چنانکه مذکور شد دلیل دیگر اجماع انبیاء است
صلوات الله علیهم جمعین که صدق ایشان بانظار معجزه ثابت شده
پس اجماع ایشان حجت باشد و از جمله دلائل عقلیه دلیل تکلیف

که مشهور است بتنازع و ماخذ آن قول حق تعالی است لو كان فيهما
 آلهة الا الله لقد اتينا يعني اگر بودی در آسمان و زمین این
 که تدبیر امور کنند غیر از خدای بحق که او مستحق تعبادتست نه غیر او
 هر آینه تباها شدی آسمان و زمین و نظام و کادهای و در هر
 شکستی لیکن فاسد و باطل نشده پس معبود بحق حق تعالی است
 نه غیر او زیرا که اگر دو واجب بود باشد و یکی اراده کند وجود
 ممکن را پس آن دیگری یا تواند که اراده عدم آن کند یا نتواند
 اگر نتواند پس عجز و لازم آید و عاجز را خدایی نشاید و اگر تواند
 بود پس در این صورت حال خالی از آن نیست که مراد هر دو حاصل
 شود یا مراد هیچ یک حاصل نشود یا مراد یکی حاصل شود نه دیگری پس
 بر تقدیر اول اجتماع نفیضین لازم آید یعنی لازم آید که آن ممکن
 در یک وقت هم موجود باشد و هم معدوم و این محالست و بر تقدیر
 دوم ارتفاع نفیضین لازم آید یعنی لازم آید که آن ممکن نه موجود
 باشد و نه معدوم و این نیز محالست و مع هذا عجز هر دو نیز لازم
 آید و این باطلت و بر تقدیر سیوم ترجیح بلا مرجح و عجز دیگری لازم
 آید و این نیز باطلت پس بنا برین تقدیر آنکه مرادش حاصل شود
 واجب الوجود خواهد بود نه دیگری پس تقدیر واجب الوجود محال
 باشد **دلیل** دیگر قول حکماء است باین طریق که اگر در وجود دو واجب
 الوجود باشد لازم آید که هر دو ممکن الوجود باشند و این خلاف

وفی

فرضت زیرا که درین حکام هر دو شریک خواهند بود در وجوب وجود
 پس یا ممتنا نخواهد بود از یکدیگر یا ممتنا نیستند بنا بر تقدیر ثانی
 دو واجب الوجود نخواهند بود و بر تقدیر اول هر یک مرکب خواهند
 بود از طایفه الا شریک که آن وجوب وجود است و از مایه الا
 که آن تشخص و تعیین است و هر مرکب ممکن الوجود خواهد بود چنانکه
 که مذکور شد پس تقدیر واجب الوجود محالست **دلیل** دیگر آنکه ثابت
 شد که واجب الوجود تعیین وجود حقیقی است و باعتبار ذات خود
 قطع نظرا غیر موجود است پس و متقدیر نتواند بود زیرا که تقدیر باین
 اعتبار مستلزم کلیت است و کلیت شیئی منافی است که آن شیئی با
 نفس خود موجود باشد زیرا که کلی در آنکه کلی باشد محتاجست تعیین
 پس ذات واجب الوجود کلی نباشد و هر گاه کلی نباشد پس احدی بخص
 خواهد بود و بدانکه نفی شریک مستلزم نفی مثلست زیرا که معنی مثل
 اخص است از معنی شریک به جهت آنکه مثل شریکست که مساوی باشد
 در تمام حقیقت با مثل خود و شریک لازم نیست که در حقیقت مساوی
 شریک خود باشد و نفی اعم مستلزم نفی اخص است پس واجب الوجود
 را مثل نباشد و معنی ندر و نظیر مانند معنی مثلست و ضد
 است که مانع باشد ضد خود را در ذات غیر معلوم شد که هر چه غیر
 حق تعالی است همه مخلوق است و طاهرات که مخلوقند متناهی
 نتواند بود در ذات غیر پس ثابت شد که حق تعالی واحد حقیقیست که

بسیجی صحت تعدد دیدن نیست **هفتم در بیان آنکه واجب الوجود دیدنی نیست**

یعنی او را بچشم نتوان دید نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که اگر او بچشم دیده شود باید که در مقابل بیننده یاد در حکم مقابل بود چنانکه بجزیره معلومت و هر چه در مقابل یاد در حکم مقابل باشد جسم خواهد بود یا جسمانی و بهر تقدیر محتاج بجان و جهت خواهد بود و این باطلست چنانکه ثابت شد **دلیل** دیگر آنکه دیدن چیزی بچشم یا با اتصال شعاع مثل است بان چیزی یا با تشام صورت آن چیزی است بحد قهرانی بنا بر اخلاف مذمبین در رؤیت و این هود و معنی از خواص جنائیات است چون مذکور شد که ذات مقدس و منزله است از آن پس دیدن بچشم محالست **دلیل** دیگر آنکه اگر جناب مقدس او را دیدن جایز باشد باید که هر چند چنان داشته باشد او را تواند دیدیم در دنیا و هم در آخرت زیرا که دیدن را شرط چند میباشد که با وجود آن شروط دیدن واجب میشود و بدون آن ممنوع و از شرایط آنچه عقولست در دنیا سه شرطست که همه در آن متحقق است **اول** سلام بودن چشمست از آفت **دوم** حجاب **سوم** جواز رؤیت او پس میباید که رؤیت متحقق باشد مخصوص وقتی دون وقتی نباشد زیرا که هر گاهی از برای ذات مقدس او نباشد که در اینجا رؤیتست میباید ایضا باشد و الا محال خواهد بود و این باطلست چنانکه مذکور شد

پس

پس

پس جواز رؤیت او همیشه متحقق باشد و هر گاه جواز رؤیت او با شرایط دیگر همیشه متحقق باشد رؤیت او نیز همیشه متحقق خواهد بود و رؤیت در دنیا بیده عقل متقی است و در آخرت با جمیع اهل حق و دلایل عقلیه چنانکه مذکور شد پس دیدن او مطلقا جایز خواهد بود و اگر کسی گوید که با تحقق شرایط رؤیت لازم نیست که رؤیت متحقق شود پس میتواند بود که رؤیت جایز باشد لیکن واقع نشود جواب میگویم که بنا بر این جایز خواهد بود که عظیمی برابر با باشد و ما با عدم او را نه بینیم و این محقول نیست و از جمله دلایل سمیه قول حق تعالی است لا تدركه الابصار و جرد لا لتش اینست که ماقبل و ما بعد آیر دلالت بر مدح جناب مقدس میکند و هر گاه ندیدن بچشم مدح باشد پس دیدن بچشم نقص خواهد بود و نقص بر جناب مقدس و ذلالت پس دیدن او بچشم ممنوع خواهد بود و قول دیگر حق تعالی است در جواب حضرت موسی علیه السلام ان ربی وجهه لا لتش آنکه نا فیه موضوع از برای تابید است که شامل جمیع اوقات یعنی ای موسی هر گز منی بینی نه در دنیا و نه در آخرت که اگر در آخرت دیده شود چنانکه مذکور شد اهل خلافت صادق است که در بعضی اوقات دیده شده است پس نفی رؤیت در جمیع اوقات نخواهد بود و این منافی وضع معنی آن است و هر گاه حضرت موسی

۵۶
که یکی از مقربان حضرت آله بوده از سر امتحان از زبان قوم ادا
این سؤال کرده کن ترا بی شهید و ستم ملائکه او را عتاب کردند
و بسبب مشاهده امور عجیبه که بر ظاهر کشت بهوش گردید
چنانکه گویا روح از تن او مفارقت نمود و قوم او چون جرات نمود
این سؤال کردند بصاعقه عظیمه هلاک شدند پس کوی خویز
دیدان حقیقی آن توان کرد همچنانکه اهل خلاف میگویند که در روز
قیامت مؤمنان حق تعالی را خواهند دید بی آنکه در مقابل باشد
یا در حکم مقابل و بی آنکه با تقاضا شعاع باشد یا با در تمام صورت
بلکه میگویند جایز است که شخصی با پندار در مشرق پیشه را در مغرب
برپندد و بطلان این قول از آنچه مذکور شد ظاهر است اگر چه
ایشان اینست که چشم ظاهر دیده خواهد شد و اگر مراد ایشان
اینست که مؤمنان را در روز کشف تمام و اعتقاد ثابت جا زدم
حق تعالی بهم میرسد چنانکه شک و وهم را در آن مداخلی نخواهد
یعنی بمنزله خواهد شد که گویا او را چشم دیده اند پس قول ایشان
حقیقت زیرا که جمیع معارف در آخرت بدیهی میشود و اگر مراد
ایشان معنی دیگر است پس تا آن معنی مقصود نشود نفی و اثباتش
ممکن نخواهد بود در حدیثی که یکی از صحابه حضرت امیرالمؤمنین را
صلوات الله علیه پرسید که تو پروردگار خود را می بینی فرمودند
که بندگی نمیکنیم کسی را که نمی بینیم باز پرسید که آیا امیرالمؤمنین چون می بینی

ادرا

۵۷
او را فرمودند که دیدها ادراک و متواند کرد بزرگترین عیان **لیکن**
ادراک می کنند و در اجلوس جان **مستند در بیان آنکه لذت اولم**
بر واجب الوجود روایت بدانکه لذت دریاقتن چیزیست که ملامت
باشد ازین حیثیت که ملامت و آله دریاقتن چیزیست که منافی باشد
ازین حیثیت که منافی است یا کیفیتی است که تابع این ادراک باشد
و این لذت و آله حسی میباشد و عقلی میباشد و چون لذت و
آله حسی از توابع مزاجند و مزاج در مرکبات میباشد چنانکه در
خود مبین شده و ثابت شد که حق تعالی مرکب میباشد پس لذت
و آله حسی بر او متنع باشد و همچنین آله عقلی نیز بر او متنع است
زیرا که او مبدء وجود جمیع اشیاء است و مبدء وجود چیزی منافی
آن چیزی نمی باشد اما لذت عقلی را پس علماء از برای اثبات
باین دلیل که لذت نمی باشد که ادراک کمال ازین حیثیت که کمالست
و ذات مقدس و متصفست هر کمال که لایق اوست و بهترین است
عذرک ذات مقدس خود هست پس لذت عقلی بر او روا باشد
لیکن متکلمین علماء میگویند که اطلاق اشخاص و صفات بر جنات مقدس
حق تعالی توفیقی است یعنی موقوفست باذن شارع و چون ازین
شارع درین اطلاق معلوم نیست پس لذت مطلقا بر جنات مقدس
او روا باشد هر چند بحسب عقل جایز باشد **نم در بیان آنکه**
واجب الوجود محتاج بغیر نیست نزد ذات و نه در صفات مطلقا

زیرا که هر چه محتاجت ممکن وجود است و واجب وجود با ذات
 و منافات میان وجوب ذاتی و امکان ظاهرات پس مخالفتی
 او محتاج بغیر باشد بلکه همه شخه اند از نجات وجود او و ذره
 از ذرات جود و **باب دوم در بیان عدل** بدانکه این مطلبیست
 جلیل و بحیثیت عظیم میان عدلیه و مجبیه و اصلیت عمده از
 اصول دین که متفرع میشود بر فروع بسیار مثل حسن تکلیف و
 وجوب آن و ارسال پیغمبران و ایصال ثواب و عوض و انصاف
 مظلوما از ظالم و غیر اینها و از بیعت عدل را باب علمه شمرده
 و در مباحث صفات نبوتیه مندرج نساخته اند با آنکه از صفات
 نبوتیه است و مراد بعد از اینجا آنست که مکلفا عقدا کند که او
 اوجود فعل قبیح و عیب و اخلال واجب نمیکند و چون تحقیق این
 معانی موقوف بر دانستن معنی حسن و قبیح پس اجازت است
 قبل از شروع در مضمود معنی حسن و قبیح دانسته شود بدانکه هر
 که از فاعل مختار صادر میشود اگر فاعل آن مستحق مذمت میشود
 آن فعل را قبیح گویند و اگر مستحق مذمت نمیشود آنرا احسن خوانند پس
 اگر فاعل فعل حسن مستحق مدح میشود آنرا واجب گویند اگر ترک
 آن مستحق مذمت شود و اگر ترک آن مستحق مذمت نشود آنرا
 مندوب گویند و اگر فاعلش مستحق مدح نشود آنرا مکروه گویند
 اگر ترک آن مستحق مدح شود و اگر ترک آن مستحق مدح نشود آنرا

مباح گویند و بعد از تحقیق این معانی باید دانست که هر یک از
 قبیح را بر سه معنی اطلاق میکنند **اول** صفت کمال و صفت نقص
 چنانکه کوی علم حسن است و جعل قبیح و **دوم** بودن شیئی ملامت طبیعت
 و منافی آن مانند صحت و مرض و **سیم** بودن فعل موجب ثواب
 در آخرت و مدح در دنیا و موجب عقاب در آخرت و مذمت در
 دنیا مانند ایمان و کفر و خلافی نیست که حسن و قبیح بدو معنی اولی
 میباشند و اما در معنی سیم اختلاف واقع شده است آنچه را
 اینست که حسن و قبیح را بمعنی عقلی نیست بلکه شرعیست یعنی حاکم
 بلکه بعضی افعال موجب مدح و ثواب است و بعضی موجب مذمت
 و عقاب شارع است نه عقل و در فعل صفتی نیست که باعتبار آن
 صفات آن فعل حسن باشد یا قبیح تا عقل را در آن مدخلی باشد بلکه
 هر فعلی را که شارع بآن امر کرده حسن است و هر چه را که از آن نهی
 نموده قبیحست و دلیل ایقان اینست که حق تعالی تکلیف
 ابواب ایمان و واجبات بقدری حق تعالی نمودن هر چیزی
 که بآن اخبار نماید و از جمله اخبار او اینست که ابواب ایمان آورده
 و این تکلیف بقیضین است پس که حسن و قبیح بقض افعال عقلی
 بود این نوع تکلیف از حق تعالی واقع نمیشود تا قبح حاصل جواب گفته
 که تکلیف ابواب ایمان باعتبار آنست که او قدرت و احتیاد را
 دارد و اخبار بعدم ایمان او باعتبار علم الهیست که او بار آورده خود

ایمان نمی آورد و مذکور میشود ان شاء الله تعالی که ندهد در عمل
خود محتاد است نه مجبور و علم الهی تابع معلومت نه علت آن پس
تکلیف و ایمان و اخبار بعدم ایمان او تکلیف تعیین نباشد
دلیل دیگر گفته اند که اگر حسن و قبح بعضی افعال عقلی میبود حکم آن
مختلف نمی شد و حال آنکه مختلف میشود مثل کذب که فعل نجاست
کامی قبح آن زایل میشود و حسن بهم میرساند وقتی که مشتمل بر صحت
باشد پس اگر قبح آن عقلی میبود زایل نمی شد جواب گفته اند
را که حسن این کذب نه باعتبار آنست که کذب است بلکه باعتبار آنست
که مشتملست بر مصلحتی پس قبح آن باعتبار آنکه کذب است زایل
نشده و امامیه و معتزله را مذهب است که حسن و قبح افعال
عقلیست نه شرعی یعنی قطع نظر از شرع خوده افعال را در حد
ذات خود حسنی و قبحی مینماید که فاعل آن مستحق ثواب و عقاب
میکردد لیکن چون حسن و قبح بعضی افعال ظاهرست مانند عدل
و ظلم و صدق و کذب عقلی تا اهل از احادیث یا بد و بعضی
که ظاهر نیست محتاجست باشتعانت شارع یعنی تا شارع امر
بان یا نهی از آن ننماید حسن و قبح آن بر او مکتشف نمیشود پس
حسن و قبح افعال موقوفست بر کشف شارع و بنا برین حسن
عقلی فعل آنست که فاعل آن مستحق مذمت نشود در نظر عقلاء
و حسن شرعی فعل آنست که فاعل آن مستحق عقاب نشود و قبح عقلی

آن بود که فاعل آن مستحق مذمت نشود در نظر عقلاء و قبح شرعی آن
بود که فاعل آن مستحق عقاب شود و وجوب عقلی و وجوب شرعی در
تحت حسن عقلی و حسن شرعی مند رجعت پس وجوب عقلی فعل آن
بود که فاعل آن مستحق مدح شود در نظر جمیع عقلاء و وجوب شرعی
فعل آن بود که فاعل آن مستحق مدح شود در نظر ارباب شرع و
امامیه و معتزله استدلال نموده اند بآنکه اگر حسن و قبح بعضی
افعال شرعی باشد نه عقلی همچنانکه اشاعره میگویند لازم آید که حکام
شرعیه بالکلیه بر طرف شود و این باطلست زیرا که بنا برین افعال حد
ذات خود حسن و قبح نخواهد داشت پس جایز خواهد بود در حد
همه افعال از حق تعالی حتی آنکه خلف وعده و وعید خود نیز میسوزند
کرد چون نزد عقل قبح ندارد پس حکما در وعده و وعیدنا نخواهد
بود و حال آنکه مکلف اقامت با حکام شرعیه می نماید بر تقدیری که
داند که حق تعالی صادقست و وفا میکند با آنچه وعده داده و هرگاه
جایز نباشد خلاف آن پس مکلف اتمام با حکام شرعیه نخواهد
و تکلیف بان فایده نخواهد داشت پس احکام شرعیه بالکلیه بر طرف
خواهد بود **دلیل** دیگر آنکه اگر مذهب اشاعره درین مسئله صحیح باشد
لازم آید که بدون شرع حسن و قبح بعضی افعال متحقق نباشد و این
باطلست زیرا که جمعی که در اصل عقاید شرع ندارند مثل ملاحده حکم
میکند بحسن و قبح بعضی افعال مانند عدل و ظلم و صدق و کذب

پس حسن و قبح عقلی باشد نه شرعی و دلیل دیگر آنکه اگر حسن و قبح شرعی
 باشد نه عقلی لازم آید که نه شرعی باشد و نه عقلی و این باطلست بیان
 زود آنکه علم حسن آنچه شارع بان امر میکند یا میگوید که آن حسنت
 و قبح آنچه از آن می نماید یا میگوید که این قبیحتست موقوف بر
 قبح کذب و عدم صدور آن از شارع و هرگاه قبح کذب عقلی باشد
 پس شرعی خواهد بود و این مستلزم دو راست و دو باطلست
 پس شرعی نیز خواهد بود و چون معنی حسن و قبح معلوم شد اکنون
 شروع مینمایم در آنچه مقصود است از این باب و آن در پنج مطلب
 مبین میگردد **مطلب اول** آنکه اعتقاد باید کرد که حق تعالی
 عادلست یعنی قبح و فعل عیب و اخلال بواجب میکند و چون
 فعل عیب و اخلال بواجب از افراد فعل قبح اند پس بیان این
 حکم است که از حق تعالی فعل قبح صادر نمیشود زیرا که صدور قبح
 از وی یا بنا بر آنست که علم قبح آن نباشد و کند و چون ثابت شد
 که او عالمست پس صدور قبح بواسطه جهل تواند بود و یا بنا بر
 که با وجود علم بان احتیاج داشته و کند و چون معلوم شد که او
 محتاج نیست پس صدور قبح از وی بواسطه احتیاج نخواهد بود
 و یا بنا بر آنست که با وجود علم و عدم احتیاج بان با اضطرار آن قبح
 از وی صادر شود و چون مذکور شد که او قادر بر مختار است پس قبح
 بودن نظریات مقدس و معقول نخواهد بود و یا بنا بر آنست که

باعلم

باعلم قبح آن و عدم احتیاج و عدم اضطرار آن قبح از وی صادر شود
 و این سفاقت خواهد بود و محالست که از وی صادر شود زیرا که بدست
 عقل جاگفت که هرگاه کسی عالم بقبیحت و مستغنی از آن و مضطرب نیست
 بان آن قبح از وی صادر نمیشود پس ثابت شد که فعل قبح از حق تعالی
 صادر نمیشود و اعتقاد باید نمود که همچنانکه صدور فعل قبح از
 حق تعالی محالست اراده فعل قبح و ترک فعل حسن نیز از ویست
 زیرا که اراده فعل قبح نیز قبیحتست بدلیل آنکه او نشد پس حق تعالی
 مریب ایمان کار فرما باشد هر چند از واقع نشود و همچنین مریب
 طاعت فاسق هر چند از واقع نشود **مطلب دوم** آنکه اعتقاد
 باید کرد که بنده فاعل فعل خود است یعنی هر فعلی که از وی صادر شود
 خواه نیک و خواه بد بقدرت و اختیار خود است نه بطریق فعل
 خلاف که ایشان را جبری خوانند میگویند که بنده را اختیاری در
 هیچ فعلی نیست آنچه میکند از غیر و شر فعل خداست و کفر و ظلم و
 معصیت مانند زنا و لواطه و شرب خمر و قتل مؤمن و فاسق
 و هر نامشروعی که در عالم واقع میشود همه با اراده و مشیت حق
 تعالی است و چنین خواسته و تقدیر برفته که چنین باشد و بخلاف
 این تواند بود و در کتاب کامل البهائی مذکور است که وجوب اختیار
 ایشان این مذهبها اینست که چون دیدند که بعضی صحابه و تابعین
 برخاندان آل رسول علیهم السلام ظلم کردند و حق ایشان را گرفتند

و بظلم و طغيان فتوی بخون اهل بیت علیهم السلام دادند انکه
 غایب بر استخفاف ایشان جرأت نمودند و عقلاء باین افعال
 ملامت مینمودند بجهت دفع این ملامت این بدعت را پیدا کردند
 که بنده را در فعل خود اختیاری نیست و این افعال همه از حق
 و تقدیر چنین رفته که چنین باشد تا مردم زبان طعنی از
 ایشان کوتاه کنند و طاهر نشود که صحابه بعد از رسول خدا صلی
 علیه و آله ظلم بر اهل بیت علیهم السلام کردند و دلیل اهل خلاف
 برین مذمب اینست که حق تعالی پیش از ایجاد بندگان میدانست
 هر کس در هر وقت چه میکند پس اگر بنده را اختیاری در فعل
 باشد و ممکن باشد که در آن وقت آن فعل را نکند پس ممکن است
 که علم خدا علم نبود و این محالست و چون ممکن باشد که خلاف آن
 کند پس بنده را در افعال اختیاری نباشد و رباعی ختمی در
 باب مشهور است که سبب ضلال بسیاری از ناقصان میشود
 و رباعی اینست **می خورد من هر که چون اهل بود می خورد**
من بنزد او سهل بود می خورد من حق زانل میدانست
گر می خورد علم خدا جهل بود و حاصل سینه ایشان اینست
که علم حق تعالی را علت مؤثره میدانند در افعال بندگان و
جواب اینست که علم حق تعالی مؤثر در وجود چیزی نمیشد زیرا
که حق تعالی علم بذات مقدس خود دارد و همچنان بعلووات نیز

علم

عالمست پس اگر علم حق تعالی در چیزی مؤثر باشد می باید که در ذات
 نیز اثر کند و همه معدومات موجود باشند و حال آنکه صد و زده
 خود از معدومات نیست و بسیاری از معدومات متصور میشوند و در
 چیزی علم مند پس علم حق تعالی بچیزی مؤثر در وجود آن چیزی نمی باشد بلکه
 تابع معلومت یعنی هر چیزی بهر وجه که باشد در نفس الامر همان وجه
 معلوم حق تعالی است مثلاً کسی که فاسق باشد و با اختیار خود در وقت
 خاصی مرتکب عصیت شود همان طور پیش از وجود آن معلوم حق تعالی
 پس بنا برین آنچه خصم میگفت که بعد از تعلق علم حق تعالی بفعل بندگان
 نیست که از وصا در نشود و لا علم او علم نبود این قول صحیح نیست زیرا که
 اگر مراد او اینست که واجبست صدور آن فعل باعتبار آنکه معلوم علم
 حق تعالی است و علم حق تعالی در آن مؤثر است ثابت کردیم که علم
 مؤثر نیست و اگر مراد او اینست که صدور فعل واجبست که بر طبق علم
 تعالی واقع شود و این مسلمات و منافات ندارد که فعل اختیار بنده
 و موافق علم حق تعالی از وصا در نشود پس شبهه خصم مندرج شد و
 رباعی ختمی را سلطان محققین طوسی قدس سره جواب گفته با این طریق
رباعی گفتی که گنه بنزد من سهل بود علم ازلی علت عصیان کردن
نزد عقلاء ز غایت جهل بود و دلایل برین مدعی بسیار است از جمله
آنکه بدیهه عقل حکم میکند که بنده فاعل فعل خود است و مجبور نیست
در آن زیرا که همه کس فرق میکند میان آنکه کسی دست را با اختیار خود بچینا بند

این قول صحیح است و اهل بود

یا آنکه مرض رعشه داشته باشد که دست و پا اختیار را و چند و میان آنکه
از زین به پای فرود آید یا از بام یا اختیار بریزد پس کوافعال با اختیار
بنده نمی بود تفرقه نمیکرد میان این افعال مذکوره و تفرقه ظاهر است
پس افعال بنده با اختیار خود است دیگر آنکه بنده در فعل خود مختار
مدح و ذم افعال بومی عاید نمیشد و چون مدح و ذم که وصف است
با و عاید است پس میساید که نفس فعل نیز با و عاید باشد دیگر آنکه اگر
فعل با اختیار بنده نباشد لازم آید که نبوت پیغمبران علیهم السلام تمام
نشود زیرا که هرگاه امر و مایندامت خود را با میان ایشان از امر رسید
که بگویند حق تعالی دلهار را بسته و نخواسته که ما ایمان بیاوریم و همچنین
اگر نبی کند از کفر میتوانند گفت که حق تعالی کفر را در ما خلق کرده اما
در بر طرف کردن آن اختیار نیست پس پیغمبران از جوار امت خود
عاجز خواهند بود و بنا برین تکلیف بر طرف میشود و دیگر آنکه لازم
آید که ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ بر طرف باشد زیرا که حق تعالی
منزه است از آنکه فعلی یا در بنده خلق کند و بعد از آن بنده را
بآن فعل ثواب دهد یا عذاب کند و در حدیث آمده که ابو خنیفه
از حضرت صادق و صلوات الله علیه از افعال عباد سؤال کرد حضرت
فرمود که افعال بندگان یا از حق تعالی است یا از بندگان است یا
بشکرت است جایز نیست که او بنده را عذاب کند بر فعلی که از خود
صادر شده باشد و در صورت اشکال نیز خوب نباشد که عذاب

مخصوص

مخصوص بنده باشد و دلایل سمعی بر مدعی زیاد از آنست که مخصوص
از آنجمله مانند قوله تعالی قَوْلِ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْهُ إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ
مِمَّا كَتَبَتْ آيَاتِهِمْ وَ قَوْلِ طَمْرُوطٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ
که می نویسند کتاب صحیف را یعنی تورات را بدستهای خود میکنند
این نوشته از نزد خداست تا بدل کنند آن نوشته های اندک را
که متاع فانی دنیا است پس وای بر ایشان از آنچه نوشته دستهای
و وای بر ایشان از آنکه کتب میکنند از شوق رفتن بر تحریف
کتاب و مانند الیوم تجزی کل نفس بما کسبت یعنی امروز که روز
قیامتست جزا داده خواهد شد هر نفسی آنچه کرده است در دنیا
از نیک و بد و مانند و الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لعلهم
و مانند این آیات در قرآن مجید صریحت که بنده مختار است
در فعل خود و همان افعال جزا داده خواهد شد در روز محشر
اگر خیر است خیر و اگر شر است شر پس آنچه مشهور است نزد محکمین
که همه حوادث بقضا و قدر حق تعالی است نه آنست که مراد این باشد
که همه حوادث بخلق کردن و آفریدن حق تعالی است تا لازم آید
که بنده مختار نباشد در فعل خود بلکه مراد ایشان بقضا و قدر
اعلام و اظهار است زیرا که قضا و قدر را بمعنی آمده مانند قول حق
تعالی وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتَقْبُلُنَّ مِنَ اللَّهِ
مِنْ شَيْءًا

تفاوت

یعنی اعلام نمودیم بنی اسرائیل را در تورات که در وفاداری در زمین خواهند
کرد یکی مخالفت توره و دیگری قتل زکریا و یحیی و قتل ناهارین
الغایرین یعنی اعلام کردیم که زن لوط از جمله باقی ماندگان در
و باین معنی صحیحست که هیچ حوادثی حتی افعال بندگان بقضا و قدر حق
تعالی باشد زیرا که اعلام کرده حق تعالی ملائکه را همه حوادث
لوح محفوظ نوشته شده و کما می قضا و قدر بمعنی حکم و ایجاب
حق تعالی اطلاق کرده میشود چنانکه در حدیثی صریح است
شده که شخصی نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و در وقتیکه آنحضرت
از صفین مراجعت فرموده بودند و گفت یا امیرالمؤمنین خبر ما را
ازین سفر که بشام رفتم آیا بقضا و قدر حق تعالی بود آنحضرت
صلوات الله علیه فرمودند بحق آنکسی که شکافنده دانهاست و
آفریننده آدمیان که در هیچ مکانی پانگذاشتیم و از هیچ پست
بلندی نگذاشتیم مگر آنکه آن بقضا و قدر حق تعالی بود پس آن
شیخ گفت آیا من نزد حق تعالی اجری باشم ازین تعبیر که درین سفر
کشیدم گمان ندادم که اجری باشم هرگاه این سفر بقضا و قدر
تعالی واقع شده باشد پس آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که
مکوان حرف را ای شیخ بلکه حق تعالی اجر عظیم داده است شمارا در
رفیق باین سفر چون با اختیار خود رفته اید و همچنین اجر عظیم
شمارا در وقت برگشتن چون بار او خود برگشته اید و موهو

بوده

بوده اید که ثواب نداشته باشید پس شیخ گفت چگونه ثواب
داشته باشیم و حال آنکه قضا و قدر گشایند ما را باین سفر آن
حضرت صلوات الله علیه فرمودند که رحمت خدای بر تو باد ای شیخ
کرده که این قضا و قدر لازمست چنانکه درین سفر مجبور بوده باشی
خود این سفر از تو واقع نشده پس ثوابی نخواهی داشت این غلطست
که تو کرده که اگر چنین باشد که تو گمان کرده پس ثواب عقاب و وعید
و عیب حق تعالی همه باطل خواهد بود و هیچ نیکوکاری مستحق مدح
و هیچ گناه کاری مستوجب مذمت نخواهد بود و این مقاله بت بیان
است و جمعی که در راه حق پشیمانند بد رستی که حق تعالی امر کرده
و نهی فرموده بندگان را امر و نهی تجبیری نه جبری یعنی هیچکس را
امر نکرده بر فعلی مگر آنکه او برگزیده بر ترک آن فعلی همچنین
را نهی نفرموده از ترک فعلی مگر آنکه او قادر بوده بر فعل آن پس شیخ
گفت چیست این قضا و قدری که گشایند ما را باین سفر فرمود
که آن امر و حکم حق تعالی است و این آیه را تلاوت نمودند قُضِيَ
رَبُّكَ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا آيَاتُهُ یعنی حکم کرده و فرموده پروردگار تو
که پرستش نکنید مگر او را پس قضا و قدر باین معنی نیز شامل افعال
بندگان میتواند بود **مطلب سیوم** آنکه اعتقاد باید کرد که افعال
حق تعالی معلل باغراضست یعنی هر فعلی که از جناب مقدس الهی صادر
میشود یا بآن امر میفراید یا بدی حکمتی و فایده نیست و آنچه نیست که

آن فایده راجع بجناب مقدس و باشد بلکه راجع بمخلوقات است
زیرا که اگر تعالی و سبحانه و تعالی معلل باغراض نباشد لازم آید که
فعل راجعش کرده باشد و این قبحست نزد همه عقلاء و ثابت شده
که جناب مقدس و مقتره است از قبایح پس میباید که افعال و معلل
باغراض باشد و اگر آن غرض و فایده راجع بحق تعالی باشد لازم
آید که محتاج بود بان فایده و معلوم شده که احتیاج منافات دارد
با وجود خود پس فایده راجع با و نخواهد بود پس بنا برین آنچه تا
گفته اند که افعال حق تعالی معلل باغراض نیست و الا لازم آید که
باین اغراض کامل شده باشد و این باطلست و قتی صحیحست که این
عاید بجناب مقدس و باشد و هرگاه عاید بغیر بود چنانکه مذکور
پس استکمال و لازم نیاید بلکه این دلالت میکند که فاعل در نفس خود
همچنانکه بعضی از فضلا و اهل سنت گفته که حق درین مسئله نیست
که واجب بود حکیم و خیر است پس اچار است که اختیار کند در فعل
و ترک آن طرفی را که اولی باشد زیرا که ترک فعل بی ضرورت نقصان
قادریست و این اولویت یا نسبت بنفس لامر دارد یعنی نظماً
کلی یا منفیست که عاید ببندها می شود پس بنا برین آن فعلی
کمال نیست و خلاف آن عین نقص خواهد بود انتهى کلامه و در
سمیه برین مطلب بسیار است و بعضی در مقدمه مذکور شد و همچنین
قول حق تعالی و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا و قوله

ربنا

ربنا ما خلقنا هذا باطلا سبحانه فبقنا اعداء لئلا نغیر
اینها نیز دلالت بر مدعی میکند و چون ثابت شد که افعال اولی معلل
باغراض است و بی فایده نیست و در مقدمه مذکور شد که غرض حق
تعالی از تکلیف و تکفان ایصال ثوابت بایشان پس میباید تکلیف
بندها حسن باشد نه قبیح و ثواب نفعیست که بطریق استحقاق
مقارن تعظیم و اجلال در آخرت به بندها رسد و تفضل
نفعیست که بی استحقاق و تعظیم باشد پس تا بنده متحمل مشقت
تکلیف الهی نکرده است حق ثواب غیر منتهای نخواهد شد زیرا که اگر
می بود رسیدن ثواب بدون تکلیف پس تکلیف عیب خواهد بود
و حق تعالی منزله است از فعل عیب چنانکه مذکور شد پس اچار است
ایصال ثواب از تکلیف و بعضی اعتراض کرده اند که شاید تکلیف
حق تعالی بندها را بجهت شکرانه نعمتهای باشد که در دنیا بایشان
عطا فرموده نه بجهت ایصال ثواب آخرت و بر تقدیری که بجهت
ثواب باشد لیکن چون در تکلیف مشقت می باشد پس عیناً نیست
که کسی با جراحی برسانند و بعد از آن آزاد و کنند و این قبحست
پس تکلیف نیز قبیح باشد جواباً زوال است که اگر تکلیف شکرانه
نعمتهای سابقه باشد لازم آید که آن نعمتها نفع نباشند
در مقابل آنها مشقت واقع شده و جواباً زودیم است که حتماً
مضرتست و در واقع آن مضرتست و پس بجای تکلیف که موجب

منافع بسیار است تر دفع مستحق که بسبب تکلیف هم رسیده باشد درین
ظواهر است پس اعتراض بالکلیه مندرج باشد و بعضی دیگر اعتراض کرده اند
که از شراب و حن تکلیف استغای ضرر است از مکلف و حال آنکه تکلیف کافر
ضرر دارد از برای او زیرا که مشقتست در دنیا و عقوبتست در آخرت
و بر تقدیری که ضرر نباشد فایده از برای او ندارد زیرا که فایده تکلیف
ثوابست و کافرا ثواب محرومست پس تکلیف واجب است باشد جواز آن
اقول آنست که ضرر او به جهت تکلیفست بکسب است که او کفر را
اختیار کرده پس ضرر از جهت تکلیف مستفی باشد و جواز از اعتراض
دوم آنست که فایده تکلیف تبریض ثوابست و این عامست نه مال
مؤمنست و کافرا و اما ثواب فایده امثال مکلفست با و امر فروعی
الهی نه فایده تکلیف و این مخصوص مؤمنست نه کافر چون تکلیف
میکند مکلف را از قبایح و معاصی واجبست پس تکلیف واجب
باشد و اعتقاد باید کرد که عذاب حق تعالی غیر مکلف را محسوسست
از روی عقل جمعی از حیثیه را اعتقاد آنست که حق تعالی طفل
کفار را عذاب خواهد کرد و استدلال نموده اند باینکه کریمه لا
یلدوا الا فاجرا کفار را و فاجر و کافر معذبند و باینکه اطفال
در آخرت خدمه اهل جنت خواهند ~~بود~~ و خدمت حق
و باینکه ایشان تابع پدران خودند در عدم دینی و میراث و ترویج
و ناز بر ایشان جواب آنکه آیه کریمه مجاز واقع شده تسمیه شیئی

بسم

بسم ما یؤی الیه و خدمت اصلاح حال ایشانست که از آتش دوزخ نجات
یابند و تبعیت در بعضی حکام لازم ندارد عذاب ایشانرا و بدانکه
آنچه تکلیف بآن تعلق میگیرد مختص است در عمل اما علم پس آن یا
عقلیت یعنی واجبست که مکلف آنرا بدلیل عقلیه تحصیل نماید یا ندانم
بوجود صنایع عالم و صفات ثبوتیه و سلویه او چنانکه مذکور شد و
یا سمعیست یعنی عقل مستقل نیست در تحصیل آن و طبیعت نیست
در اثبات آن مگر قرآن و حدیث مانند علم باحوال معاد چنانکه
مذکور میشود ان شاء الله تعالی و یا ظنیست یعنی فیست مکلف
را در تحصیل آن که بظن خود عمل نماید و این در امور شرعی بسیار
مانند ظن بقبله و غیر آن و اما عمل پس آن در فروع دین میباشد
مانند نماز و روزه و حج و غیر اینها **مطلب چهارم** آنکه اعتقاد باید
کرد که لطف بر حق تعالی واجبست و لطف چیزیست که نزدیک میکند
بندگرا بطاعت و دور میکند از معصیت بشرط آنکه مرتبه الجاه
و اضطراب نرسد یعنی نوعی باشد که بنده را در فعل طاعت و ترک
بی اختیار گرداند زیرا که عدم اختیار در فعل و ترک منافات تکلیف
بان دارد و این ظواهر است **لیل** بر وجوب لطف بکس با لطف حاصل
میشود غرض حق تعالی یعنی آنچه از بندگان خود خواسته پس واجب باشد
و الا لازم آید که حق تعالی ناقص غرض خود باشد و نقض غرض محسوسست
و این مثل آنست که شخصی کسی را بضریافت بطلبد و دانند که تا در صواب و نوبت

یا ملازم خود را بطلب و فرستد و بضاقتش نمی آید پس اگر آن شخص
این نوع ملاحظت که از آن هیچ ضرری و مشققی با او نرسد بجای نیاید
یقین که ناقص غرض خود خواهد بود و این قیاحت نزد عقلاء پس
لطف از فعل حق تعالی است و اجبت بر او که آن فعل را بجای آورد
از فعل مکلف است و اجبت بر حق تعالی که او را اعلام نماید تا آن فعل
و واجب گرداند آن فعل را بر او و اگر از فعل غیر مکلفت میباید که
مکلف بداند که آن غیر آن فعل را بجای می آورد و چون اشاعره
بنابر آنکه هیچ چیز بر حق تعالی واجب نمیشد اند اعتراض کرده اند
لطف واجب نمیشود مگر آنکه جمیع جهات قبح از مشققی باشد زیرا که
و چه حسن تنفکافی نیست در وجوب لطف نیز جایز است که لطف
مشتمل باشد بر جهت قبح و مکلفان را ندانند پس لطف واجب نخواهد
بود **جواب** میگویم که چون ما مکلفین بترک قبایح پس میباید که همه
قبح معلوم ما باشد زیرا که تکلیف غافل معقول نیست جهت قبح لطف
معلوم ما نیست پس مشققی خواهد بود از او و اعتراض دیگر ایشان
که مکلفت یا با وجود لطف یا با عدم لطف پس بنا بر اول لازم آید
که کافر مؤمن باشد زیرا که معنی لطف آنست که واقع شود فعل مطلوب
نزد لطف و بنا بر ثانی عدم لطف اگر جهت عدم قدرست لازم آید
که حق تعالی عاجز باشد تعالی الله عن ذلك و اگر با وجود قدرست
لازم آید که اخلال بواجب نموده باشد و بطلان همه این استحقاق

ظاهر

ظاهر است پس لطف بر حق تعالی واجب نباشد **جواب** میگویم که معنی
آن نیست که شما توهم کرده اید بلکه معنی لطف آنست که نزدیک میکرد
مکلف با فعل مطلوب فی چنانکه وجود آن فعل بر عذرش واجب میگردد
و جایز است که با وجود لطف معارضی اتوی از آن هم رسد و بر لطف
آید مانند اختیار کافر کفر او و اعتراض دیگر آنکه اگر لطف بر حق
واجب می بود صادر نمیشد از چیزی که منافی لطف باشد و منافی
از صادر شده پس لطف واجب نباشد بر او اما حد و منافی از او
پس اخبار نموده در قرآن مجید که بعضی از مکلفان اهل بهشتند و
بعضی دیگر اهل دوزخ و این دو اخبار مفسده دارد زیرا که موجب
اعمال و اعمال مکلفت و اخبار ثانی موجب یاس نا امیدست
پس هر یک کدام بر مصیبت و اجتناب از طاعت خواهند نمود **جواب**
میگویم که این دو اخبار مفسده ندارد اما اول پس مکلفت که با لطف
باشد که بسبب آن کدام بر مصیبت و اجتناب از طاعت نمایند ثانی
پس آن نسبت بجاهل است مانند بولهب و این نیز مفسده ندارد
زیرا که او اعتماد باین اخبار میکند تا موجب یاس او باشد و بدانکه
قیاحت که حق تعالی عذاب کند مکلف را هر گاه ضعیف کرده باشد او را
از لطف زیرا که اگر بنا بر این بود عذاب کند میرسد و او را که بگوید چرا
منع میکردی مرا از لطف خود و نمیشد این سوال که جهت قبح عذاب
لیکن اگر در صورت مذمت کند او را قبح خواهد بود زیرا که مذمت حق

جواب

فعل قبیحت و مخصوص حق تعالی نیست یعنی هر چه عقلا را میرسد که بر فعل قبیحت مذمت کنند و این قبیحت نیست بخلاف عذاب که آن چون مخصوص حق تعالی است پس اگر با عدم لطف و راعذاب کند قبیح خواهد بود چنانکه گفته شد و لهذا اگر کسی باعث شود تا چیزی فعل قبیح بجای آورد میرسد آن باعث را که او را مذمت کند بر آن فعل قبیح هر چند خود باعث آن شده باشد و این مذمت از قبیح نیست همچنانکه شیطان مذمت میکند اهل دوزخ را با آنکه خود باعث معصیت ایشان شده و مؤید اینست آیه کریمه اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری منک انی انا خالق رب العالمین یعنی چون شیطان گوید کافری را که بر کفر خود قائم است پس چون او بر کفر خود ثابت قدم شود شیطان گوید او را بدستی من بزارم از تو چون نترسیدی از عذاب الهی و من می ترسم از پروردگار عالمیان **مطلب پنجم** آنکه اعتقاد باید کرد که هر گاه کسی که از جانب تقدس الهی بنا میرسد همه حسن است و قبیح نیست زیرا که آن لم یا بر وجه استحقاقی بنا میرسد مانند لم شرعی یا آنکه شملت بر نفعی یا دفع ضرری مانند لم امراض و مانند آن و یا بمقتضای عادتست مانند لم سوختن آتش پس هر گاه لم شملت بر یکی از این امور باشد عقل حکم میکند که آن نسبت بر قبیح و آن المی که شملت بر نفع میباید که آن لطف باشد از برای تمام یا غیر او زیرا که خالی بودن آن از نفع مستلزم طلست و عاری بودن آن از لطف مستلزم عبت و این هر دو قبیحت نسبت بجای مقتضای

و لطف

و لطف تنها کافی نیست از برای حسن آنکه بکند اچا در است که در مقابل آن عوض باشد که آن نفعیست با استحقاق که خالی است از تعظیم و اجلال زیرا که آن طاعتی که واقع میشود از جهت لطف لطف مکلف به جهت آن مستحق ثواب میگردد پس لم خالی از نفع خواهد بود و این قبیحت و واجبست که آن عوض زیاده بر لم باشد که اگر مساوی آن باشد عبت لازم آید و عبت قبیحت و بد آنکه هر گاه کسی که آن بر حق تعالی واجبست بر پنج نوعست **اول** المی که از نعم و اندک کسی بسبب نزول مصیبتی الهی با میرسد ندانند که ما خود باعث آن شده باشیم مانند غمهای پیوده که بنده از روی جهل یا بیگانه است محبت مطلبی از مطالب نیاب خود قرار میدهد **دوم** المی که بر بعضی بنا و علتها بنده میرسد **سیم** المی که بسبب نقصان مال یا نیکس میرسد مانند دادن زکوة و خمس و غیر اینها **چهارم** المی که با مر حق تعالی بعضی حیوانات میرسد بسبب کشتن آنها در هدی واجب و قربانی و صید و مانند اینها **پنجم** المی که از بعضی حیوانات مانند شیر و مار و عقرب و غیر اینها جا میرسد اما آنکه ماکسی در آتش اندازیم و آتش او را بسوزد عوض آن لم بر حق تعالی واجب نیست هر چند که طبعت سوختن را حق تعالی آتش داده بلکه عوض آن بر ما واجبست بسبب نمی که حق تعالی از آن فرموده پس گویا که آن لم را ما با او برآیم و همچنین اگر کسی را حاکم شرع بسبب اذیت غیر حق بکشد عوض آن لم بر

شرع واجب نیست بلکه بران شاهد واجبست و همچنین هر که ایما
 بنیره میرسد بی جرمی و جنایتی قیامت و عوض آن بر ما واجبست
 بر حق تعالی و اما اگر آن آلمه بیست می و جنایتی باشد که آن جنیم
 رسانیده یا بجهت دفع ضرری که غیر خواهد با برساند مانند المی
 از نا حیوانات حمله کننده رسد تیغ نخواهد بود و بدانکه واجبست
 حق تعالی که حق مظلوم را انظار بگیرد زیرا که او سبحانه و تعالی
 تمکین داده ظاهر را بر اندای مظلوم با آنکه قادر است بر رفع او
 اگر حق او را انظار نکیرد حق او را ضایع کرده است و این قیامت
 از روی عقل پس انصاف مظلوم انظار بر او واجب باشد و در
 سمعیه برین مدعی بسیار است از آنجمله قول حق تعالی است که در
 مجید واقع شد ان الله یقضی بینه عبادہ بالحق یعنی بدستی
که حق تعالی حکم میکند میان بندگان خود در روز قیامت برستی
و درستی چنانکه حق کسی با ضایع نمیکندارد و دیگر فرموده و فی ظلم
منکم ندفعه عذابا کبیرا یعنی هر کس که ستم کند از شما کسی
چنانکه حق تعالی او را عذاب دردناک و دیگر فرموده الالان
الظالمین فی عذاب مقیم یعنی بدان و آگاه باش که ستمکاران
در روز قیامت عذابشایی گرفتار خواهند بود و از آیه کریمه
ولا تزکوا لی الذین ظلموا فتمسکم النار فیهوم و میشود که در
 روز قیامت هیچکس را عذاب مثل عذاب ظالمان نخواهد بود زیرا که

فرموده

فرموده میل اندک نکیند بسوی آنکسانی که ستم کرده باشند در وقتی
 از اوقات بر نفس خود و بر غیر نفس خود که اگر اندک میل بجهت ایشان
 مینمایند پس میرسد بنما آتش و زنج و هرگاه میل اندک بسوی کسی
 که در وقتی از اوقات از وظلمی صادر شده باشد بجهت آن آتش و زنج
 شود پس چگونه خواهد بود حال کسی که میل بسیار کند بسوی ظالمی که
 مقصفت بظلم باشد یا آنکه خود ظلم کند و صاحب کتاف گفته که
 آیه شامست آنکسان را که با ظالمان مصاحبت نمایند و بهوای ایشان
 سخن گویند و بویارت ایشان روند و باعمال ایشان راضی باشند و
 در اهنه نمایند با ایشان در بعضی امور و خود را با ایشان نسبت
 در سلوک و خوشحال شوند بخوشحالی ایشان و تعظیم نمایند ایشان را
 و هرگاه حال اندک مایل بظالم این باشد پس چگونه خواهد بود حال
 ظالم خصوصاً ظالمی که متوقفل در ظلم باشد و مقولست از ابن عباس
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که چون روز قیامت شود
 و خلائق را در عرصات حاضر سازند حق تعالی میان ظالمان
 مظلومان حکم کند تا بمرتبه که اگر کسی شیر در آب کرده و خرته
 باشد بوی تکلیف نماید که شیر را از آب جدا کن و این تکلیف است
 باینست که عذاب ظالم صعب است پس باینست که حق تعالی تکلیف
 دهد ظالم را بظلم بی عوضی در دنیا و واجبست که عوض مساوی
 ظلم باشد نه زیاده و نه کم و الا ظلم لایم آید پس اگر آن ظالم آن

عوض را در دنیا بمظلومی بپارشا و نرسانیده باشد حق تعالی بفضیل
و کم خود در روز قیامت او را بمظلوم میرساند پس اگر مظلوم
از اهل بهشت متفرق میسازد حق تعالی آن عوض را بر او قاتا
او تا از انقطاع آن متالم نشود یا آنکه تفضل مینماید برو بدم
آن عوض چنانکه هرگز منقطع نکردد و اگر آن مظلوم از اهل دفع
باشد کم میکند از عذاب او چیزی را که مساوی آن عوض باشد
بطریق که تخفیف عذاب بر او ظاهر نشود تا خوشحال نکردد و در دنیا
باب حدیثی در روضه کلبی از حضرت علی بن الحسین از حضرت
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه مذکور است و مضمون بعضی از
حدیث اینست که چون حق تعالی غلایق را در وقت حساب بپارد
ندارد دهد که امروز روزیت که من از روی عدالت حق
بر از قوی بگیرم و او مظلوم را از ظالمان بستانم مگر آن حق که
صاحبش بظالم بخشید که عوض آن ثواب بمظلوم میدهم ای خدای
طلب کنی حق خود را از آن کسانی که در دنیا بظالم کرده باشند
شما منم و کافیت کوا می من شما را پس هیچ مظلومی نباشد در
مگر آنکه ظالم خود را بگیرد و طلب حق خود و خلائق درین ماجرا
صحا آه تی که حق تعالی خواهد بماند تا آنکه حال زشتت عالم
و غم از روزی که چاک بهم چسپیده باشند و از کثرت عرق که بر
آمده باشند بر تبه رسد که راضی باشند که ترک حق خود کنند

صحت خلاص شوند با زحق تعالی ندا کند که ای مظلومان اگر حق خود
را می بخشید بظالمان و لاحق شمارا از ایشان بگیرم بر ایشان
خوشحال کرده و بعضی بخشند و بعضی گویند خداوند لاحق ما زاید
از است که بخشیم پس حق تعالی قصری از نقره که بر اطراف خود
و کینزان باشند بایشان نماید و گوید این قصار برای آن است
که حق خود را بمؤمن بخشد پس همه بخشند مگر قلیلی که از حق خود
نگذرند و حق تعالی فرماید که امروز تا حق مظلوم را از ظالم
نگیرم کسی را داخل بهشت و در زخ نکند را وی گوید که هر دی
ای فرزند رسول خدا اگر مؤمنی را بر کافری حقی باشد چیزی خواهد
گرفت و نمود که حق تعالی گناهان مؤمن را بقدر حق او بر کافر
می اندازد و او را بان عذاب میکند پس آن مرد گفت اگر حق
مسلمانی نزد مسلمانی دیگر باشد حق خود را از او چون بگیرد
که بقدر حق مظلوم حسنات ظالم را با او میدهد پس بیا ده خوا
شد حسنات مظلوم با زکفت اگر آن ظالم را حسنات نباشد چون
می شود و نمود که از گناهان مظلوم بقدر حق او بر گناهان ظالم
می افزاید و او را بان عذاب میکند و این حدیث طولی دارد
باین قدر را کفاشد و بدانکه واجب نیست که عوض دایمی باشد
چنانکه هرگز منقطع نکردد زیرا که هرگاه عوض نفعی باشد زاید بر عالم
چنانکه مذکور شد یقین که مثاله راضی بآن خواهد بود هر چند در

آخر منقطع گردد و بعضی را اعتقاد اینست که می باید عوض دایمی باشد و الا
واجبت که آن عوض در دنیا باشد نه در آخرت پس اخیر آن دلتا
بر دوام آن میکند جواب گفته اند که تاخیر آن دلالت بر دوام آن
نمیکند زیرا که میتواند بود در تاخیر مصلحتی باشد که ما ندانیم پس
تاخیر انتهای آن مصلحت نبود و امر عوض **دلیل** دیگر گفته اند که اگر عوض
دایمی نباشد لازم آید که دایمی باشد آنچه از تقیض وجودش لازم
آید باطلت پس میباید که عوض دایمی باشد اما بیان ملازم است
بنا بر تقدیر عدم دوام عوض منقطع خواهد شد و از انقطاع آن
المی بهم خواهد رسید که موجب عوضی دیگر باشد و همچنین از انقطاع
عوض المی دیگر و همچنین خواهد گشتیدالی غیر آنها نیز پس حسب
که عوض دایمی باشد جواب آنست که متاخر شدن با انقطاع آن منوط
زیرا که میتواند بود که انقطاع شعور به او نباشد پس تمام نخواهد
با آنکه حرف شامحل نزاع نیست چنانکه با آنکه علی ظاهر میشود و بدانکه
معنی آنکه چیزی بر حق تعالی واجبست تر آنست که چیزی را بر وحلی باشد
که اگر قیام بآن ننماید مستحق مذمت گردد و گناه باشد چنانکه
مذکور شد بلکه مراد آنست که او حاکم علی الاطلاق است و مقتضی
حکمت و آنست که فعل قبیح از و صادر نشود پس اگر آنچه در تکمیل بند
و نظام عالم و قوام معیشت بنی آدم دخل داشته نظر بکتابت بالغه
او از و صادر نشود نقض غرض خود کرده باشد و این بجهت **زیرا که**

مذکور

مذکور شد که غرض از ایجاد عالم ایصال نعمت بخلوقات پس آنچه
در تحصیل تراد الله داخلست صد و در آن نظر بکتابت بالغه او واجب
باشد یعنی نشاید که از و صادر نشود و این کلام حقیقت و در قرآن
واقعت آنجا که فرموده **کتب علی نفسه الرحمة** یعنی واجب است
حق تعالی بر ذات خود آمرزش را و جای دیگر فرموده **کان علی ربک**
حکماً مقضیاً و ختم معنی و وجوبت پس بنا بر این اعتراضی که اشاعره
را مامیه کرده اند که شما قایل بودید شما شیخ بر حق تعالی میشود پس
لطف و انزال کتب و ارسال رسل و نظایر اینها و بند و احکام حق
تعالی کردن که بر وجهی واجبست معقول نیست زیرا که او حاکم علی الاطلاق
است سخن ایشان صحیح نباشد **تتمه** بدانکه اجل حیوان خواه انسان
و خواه غیر او و قیست که علم حق تعالی تعلق گرفته باشد با انقطاع
آن و اجل مقبول در و احتمال دارد یکی آنکه همان وقت اجل او باشد
و دیگری آنکه اگر گشته نمی شد البته زینت میکرد نامدت اجل او
گاه باشد که اجل شخصی لطیف باشد نسبت بشخصی دیگر مانند اجل ظالم
نسبت بمظلوم نه از برای خودش زیرا که نزد اجل تکلیف و فقطع هر کرد
پس لطف متحقق نخواهد شد و رزق آن نیز نیست که صحیح باشد انقطاع
بآن و هیچ احدی مانع روزی دیگری نمیتواند شد و چیزی حرام
روزی نمیشود زیرا که حق تعالی متع فرموده انتفاع بحرام با و گناه
میشود که سعی در تحصیل روزی واجب باشد و آن وقت است که آنکس

۸۴
بآن محتاج باشد و گاهی سنت است و آن وقتیست که از برای توسعه
خود و عیال خود باشد و گاهی مباح است و آن وقتیست که قصد زیادتی
مال کند یا نکه از تکالیف محرمات و نامشروعات نماید و گاهی حرام است
و آن وقتیست که مرتکب محرمات شود مثل غضب با مردم و خوردن
ربای حرام و مانند آن و بدانکه از زانی و کرانی گاهی از جانب حق تعالی
میباشد باین طریق که در وقتی کم میکند اجناس را و بسبب کم کردن
رغبت مردم را در خریدن آن پس باین سبب نوزخها گران میکند
و در وقتی دیگر فراوان میکند انداجناس را و گویند رغبت مردم را
در خریدن آن پس نوزخها ارزان میشود با آنکه اجناس در آن زمان
جسب نمایند و گاهی از جانب میانه اند مثل آنکه سلطان بجای رحمت
نماید مردم را بزنجیرین متاعی بقیمت گران یا جبر نماید بر بعضی
بقیمت ارزان پس باین سبب کرانی حاصل شود و از حضرت امیر ^{المؤمنین}
صلوات الله علیه روایتست مضمونش اینست که هر که در وقت زانی
زیاده بر چهل روز در وقت کرانی زیاده بر سه روز عله را در زیاده
جسب نماید و نفروشد آن ملعونست یعنی از رحمت حق تعالی دورست
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که علامت رضای حق
تعالی از بندگان عدالت پادشاهانست و نوزخهای ارزان و عیال
غضب الهی بر بندگان ظلم و ستم پادشاهانست و نوزخهای گران
باب سیم در بیان نبوت بدانکه نبی یعنی خبر و عرف سانی را گویند

ک

۸۵
که فرستاده خدا باشد بخلق بی واسطه بشر و این باب در سنجش
ببین میکند **اول** در بیان آنکه فرستادن پیغمبران لطفت و بزرگیست
اواد انسان در امر معاش خود محتاج چند بیکدیگر پس ناچار است
از قواعد و قوانین چند که همه بران متفق شوند تا ظلم و ستم در
و مشارکات ایشان واقع نشود و نظام عالم محفوظ ماند و باید که
این قوانین از نزوح تعالی باشد تا همه از آن قبول کنند پس باین
حکمت الهی اقتضا نمود با رسال انبیاء تا قوانین چند از برای نظام
عالم وضع نمایند و مردمان را بهر عنوان که باشد بلطف یا بعنف بران
دارند تا همه متفق شوند بآن و بیکت ایشان امور عالم محفوظ ماند
و دست تعدی و تصرف در حقوق بیکدیگر کوتاه کرد و ظاهر است که
استعمال این قوانین موجب ارتکاب اعمال حمیده و باعث اجتناب از
افعال قبیحه خواهد بود و معلوم شد که هر چه موجب ارتکاب طاعت
و باعث اجتناب از معصیت است لطفت پس ارسال انبیاء لطفت
و لطف بر حق تعالی واجبست چنانکه مذکور شد پس ارسال انبیاء و
باشد **دلیل** دیگر آنکه ذات مقدس الهی در کمال تقدس و منزله است
و انسان در نهایت کثافت و ذنابت و بواسطه ملائمت بودن
طلبی دست داده که در آن معارف خود بوجه اتم نتواند کرد
مع هذا شک و وهم نیز معارض او میشوند پس بنا برین ناچار است
از شخصی که در این موانع نباشد و ربطی تمام بجناب مقدس الهی

داشته باشد بسبب روح القدس و نسبتی بمکانات نیز داشته باشد
 بجهت جسمانیت تا واسطه باشد میان جناب مقدس الهی و میان افراد نوع
 انسانی و تقریب نماید ایشان معارفین را و ذایل گرداند ایشان
 و همدرا و یکاری دارد ایشان را که بقا و فای ایشان در فعل و ترک
 آن باشد و واسطه که متصف باین صفات نمیشد کونیه یا روحی
 نبی پس رسال انبیاء و اوصیاء لطف خواهد بود پس واجب باشد
دلیل دیگر آنکه معلومت که عقل در فهمیدن بعضی احکام مستقل نیست بلکه
 محتاجست به تعلیم شارع مانند نماز و روزه و حج و سایر معنیات پس اگر
 قبل از رسال رسول بآن اشتغال نماید بآن تصرفی کرده خواهد بود
 ملک غیر بی دن مالک و این موجب خوف میشود و اگر اشتغال بآن
 نماید اندیشه میکند که مبادا بترک آن معاقب گردد پس همان خوف
 اندیشه او باقی خواهد بود اما هرگاه پیغمبر آمد و او را تعلیم داد و
 فرمود بآن احکام پس خوف او بر طرف میشود پس رسال انبیاء لطف
 باشد و لطف و اجبت چنانکه مذکور شد **دیگر** آنکه بر تقدیری که عقل
 در فهمیدن آن احکام مستقل باشد لیکن رسال پیغمبر موجب عانت
 او میشود و مؤکدا احکام او میگردد چنانکه عند تکلف با تکلیف بر طرف
 میشود چنانکه فرموده إِنَّهَا لَيَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ
 مراد اینست که هرگاه عقل حسن و قبح بعضی اشیاء را دانست و پیغمبر
 خداها را بآن نحوی که او نمیده تکلیف نمود پس اگر مکلف از اینجا

نیارد

بیاید و معذور نخواهد بود پس در رسال پیغمبر کمال لطف خواهد بود پس
 واجب باشد و فواید رسال پیغمبر بسیار است و این رساله کجایش پیش
 ازین نداشت و از آنچه در کمال آخوند کور شد ظاهر میشود جواب بر همه
 که منکر رسال انبیاء اند و گفته اند که رسال انبیاء اگر از برای امور است
 که موافق عقلست پس احتیاج بایشان نیست زیرا که عقل کافیت و اگر از
 برای امور نیست که مخالف عقلست همچنان احتیاج بایشان نخواهد بود
 زیرا که آنچه عقل آن راه برود معقول خواهد بود پس رسال انبیاء
 معقول نباشد **بحث دوم در بیان اوصاف انبیاء علیهم السلام** بدانکه
 کبر و اجتناب که پیغمبر معصوم باشد از جمیع گناهان صغیره و کبیره و عیوب و مساوی
 از اول عمر تا آخر عمر و عصمت لطیفست خفی که حق تعالی بکلفت عطا میکند
 بسبب آن ترک طلعت و ارتکاب معصیت نمی نماید با وجود قدرت
 بران و **دلیل** برین مطلب اینست که اگر پیغمبر معصوم نباشد و معصیت
 از وجایز باشد مردمان اعتماد بر قول و فعل او نخواهند نمود و این
 سبب او را قدری و منزلتی در دل و دیده مردمان نخواهد بود
 پس آنچه عرض و فایده رسال اوست که آن متابعت بندگانشند در امر
 و نواهی الهی قوت میشود و این قبح است نسبت بجناب مقدس الهی
 زیرا که نقض عرض اوست پس ناچار است که پیغمبر معصوم باشد **دلیل**
 دیگر آنکه اگر مرد و معصیت از پیغمبر جایز باشد اجتماع ضدین لازم آید
 یعنی واجب باشد متابعت او و هم مخالفت او و این باطلت است اما وجه

۸۸
 متابعت و بدلیل قول حق تعالی ان کلمه یحییون الله فایحییون
 الله یعنی اگر هتید ثنما که دوست میدارید حق تعالی را پس متابعت و پیروی
 کنید مرا تا دوست دارد شما را حق تعالی اما وجوب مخالفت او زیرا که
 پیروی گناه کردن حرام است پس واجبست که او معصوم باشد **و دلیل**
 دیگر آنکه اگر صد و عصیت از جایز باشد زجر وضع او بدلیل پیروی
 امر معروف و نهی منکر و زجر وضع او حرامست بدلیل قول حق تعالی
ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة
 یعنی آن کسانی که میرنجانند خدا و رسول او را یعنی مرتکب امری میشوند
 که موجب کراهت خدا و رسول است دور گردانند ایشان را حق
 تعالی از رحمت خود در دنیا و آخرت پس صد و عصیت از محال **و دلیل**
 دیگر آنکه اگر پیغمبر معصوم نباشد صد و عصیت از جایز
 باشد لازم آید که او ظالم باشد زیرا که ظلم بمعنی نقص است یا وضع
 شیئی در غیر موضع خود یا تجاوز از حد و الله پس بهر تقدیر عصیت
 ظلمست اگر چه صغیره باشد و عهد نبوت و امامت بظلم نمیرسد
 بدلیل قول حق تعالی لا یتالی الظالمین در جوابست
 ابرهیم در وقتی که عهد امامت را که اینجا اعم از نبوت است از برای
 ذریه خود طلب نمود که ذریت من نیز پیشوای مردمان خواهند شد
 حق تعالی جواب داد ویر که عهد من بظالمان نمیرسد و چون آیه مطلق
 و مقتید بوقتی و حالتی وصفتی شده محمول خواهد بود بر جمیع افراد

اع

۸۹
 اع از آنکه در ماضی واقع شده باشد یا در حال یا در استقبال و عم
 از آنکه در صغر سن صد و ریافته باشد یا در کبر سن عمداً وقوع
 یافت یا سهواً یا نسیاناً پس واجبست که پیغمبر و امام معصوم باشند
 از ستم گناهان از اول عمر تا آخر عمر و آنچه بعضی اهل خلاف گفته اند
 که بجز صد و کبیره از روی سهوی یا صغیره از روی عمد کسی ظالم
 نمیکویند پس صد و کبیره سهواً و صغیره عمداً از انبیاء علیهم السلام
 جایز باشد قول ایشان باطلست و بدانکه دلایل عقلیه نقلیه در
 عصمت انبیاء علیهم السلام زیاده از آنست که محصور کرد و حتی آنکه
 محققین علماء رسایل متعدده علخص درین باب نوشته اند پس
 بنا برین آنچه در قرآن مجید واقع شده که توهم صد و کناه از
 انبیاء علیهم السلام میشود محمولست بر ترک اولی با آنکه وجوه بسیار
 از برای هر یک ذکر کرده اند که این رساله محل ذکر آنها نیست و بعضی
 بظاهر آیات و منه تجویز گناه از انبیاء علیهم السلام نموده اند حتی آنکه
 بعضی خوارج تجویز کفر بر ایشان نموده اند بنا بر اعتقاد فاسد
 که هر گناه را کفر میدانند و بعضی اشاعره که محققین علمای ایشانند
 تجویز نموده اند صد و صغیره و کبیره را بر ایشان قبل از ارسال
 مطلقاً و بعد از ارسال صغیره غیر خسیسه را اگر از روی سهو باشد
 و جمهور علمای ایشان قایل تجویز صد و مطلق معصیتها از انبیاء
 شده اند مگر در چیزی که متعلق بتبلیغ رسالت باشد و بطلان این

مذاهب زو لایل مذکوره ظاهرات دیگر آنکه واجب است که پیغمبر
در غایت عقل و ذکا و نهایت فهم و قوت آراء باشد تا امت عتبت
تمام بتابعیت او داشته باشند و واجب است که از سهو و سنیان
باشد تا در او امر و نواهی و خطا واقع نشود و همچنین واجب است که
از جمیع عیوب مبرا باشد خواه خلقیه مانند حسد و کینه و بغل
و جبن و حرص در امور دنیا و مانند اینها و خواه خلقیه مثل
برص و جذام و کرمی و کنگی و جنون و مانند اینها و همچنین از
ذنیته مانند جولایی و جحاشی و مانند اینها و از ذنات آبله و خوش
اهمات مانند زنا و غیر آن یعنی هر چیزی که بحسب طبیعت و سیرت
نقصت واجب است که ذات پیغمبر علیه السلام از آن منزّه باشد تا عقول
از وفرت نکند و طبایع از و اعراض نمایند دیگر آنکه واجب است
پیغمبر علیه السلام افضل اهل زمان خود باشد زیرا که اگر افضل نباشد آیا
مساوی خواهد بود در فضل یا کمتر و برهوت تقدیر باطلت اما تقدیر
تساوی پس ترجیح بلا مرجح لازم آید و این باطلت و بر تقدیری
تقدیم مفضول بر فاضل لازم آید و این باطلت تحت ذر وی عقل
و این ظاهرات و از روی نقل چنانکه حق تعالی فرموده أَمَّنْ يَدْعُ
إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَدْعِي لَآئِن يَدْعِي فَمَا لَكُمْ
كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی یا کسی که هدایت داشته باشد و عالم باشد حق
بهر است که تابع او شوند مردمان و تحقیق حق از او کنند یا کسی که قضا

و علم

و علم ندارد تا کسی او را هدایت کند و تعلیم دهد پس چگونه حکم کنید
درین شما که صاحب عقیده یعنی معلومت و عقل حکم میکند که اولی است
و خلافتش مکاره و عناد است دیگر آنکه اعتقاد باید کرد که پیغمبر افضل
از ملائکه است از روی ثواب زیرا که عصمت مشترکست میان
پیغمبر و ملائکه و عبادت پیغمبر که با قوت غضبانی و شهوانی است
که ضد قوت عقیده است اشداست از عبادت ملائکه که این
توتها با ایشان نیست و در حدیث است که أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْسَنُهَا
یعنی بهترین اعمال آنست که در آن ثقت بیشتر باشد پس پیغمبر افضل
افضل از ملائکه باشد از روی ثواب و همچنین دلالت میکند
بر مدعی آیه كِرِيمَانَ اللَّهِ أَصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ
عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ یعنی تحقیق که برگزید حق تعالی آدم و
نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر همه عالمیان و ملائکه و جنات
در عالمیان پس انبیاء افضل از ملائکه باشند دیگر آنکه حق تعالی
امر کرد ملائکه را بسجود آدم علیه السلام و حکیم امر نمیکند مگر بسجود
ادنی فضل را دیگر آنکه تعلیم کرد آدم اسماء را بر ملائکه و معلم
افضلت و این ظاهرات پس انبیاء علیهم السلام افضل از ملائکه
باشند و حکماء و معتزله را مذهب آنست که ملائکه افضل از انبیا
انبیاء و دلایل عقیده و نقلیه بر مدعی خود ذکر کرده اند که هر
چنانکه در کتب مبسوطه مذکور است **مبحث بیوم در بیان انبیا**

نبوت پیغمبر ماصلی الله علیه و آله بدانکه اعتقاد باید کرد که محمد بن عبدالله
 عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف صلوات الله وسلامه علیه پیغمبر
 بحق است و هر چه میفرماید و نقل میکند از حق تعالی همه راست است
 و حق تعالی او را فرستاده بخلقان یعنی خاکه ساخته بر بندگان خود
 و امر کرده که همه بی ر و حکم او باشند و هر چه گوید و فرماید بجا
 آوردند پس حکم او حکم حق تعالی است بی شک و شبهه و بدانکه
 اثبات نبوت پیغمبر ماصلی الله علیه و آله محتاجست به بیان سه
اول آنکه دعوی پیغمبری کرده باشد **دوم** آنکه بر طبق دعوی خود
 نموده باشد **سیم** آنکه هر کس این دعوی کند بر طبق دعوی خود
 نماید آن پیغمبر خواهد بود و معجزه امریست خارق عادت موافق
 و مقرون باشد بحدی با عدم معارض و مراد بخارق عادت آن
 که محتاج با سبب آلات نباشد و مراد بحدی آنست که پیغمبر گوید
 که اگر قول مرا قبول ندارید مثل این کاری که من میگویم بکنید **آما بیان**
 آنکه دعوی نبوت کرده اجماعت و اخبار متواتره که موجب علم یقینی
 برین واقع شده از بابت علم ما بوجوده که معظمه که آن را ندیدیم
آما باخبار متواتره دانسته ایم که مسکه موجود است بخوی که صلا
 و قطعاً در آن شک نداریم **آما بیان** آنکه بر طبق دعوی خود
 معجزه نموده آنست که قرآن مجید بردست او ظاهر شده و قرآن مجید
 است **آما** آنکه قرآن بردست او ظاهر شد پس آن بتواتر اخبار ثابت

حاکم

چنانکه هیچکس با در آن حرفی نیست **آما** آنکه قرآن معجزه است بر آن
 ظاهر است از قول حق تعالی بزبان رسول که فرموده **فَأْتُوا سُورَةَ**
مَرْيَمَ یعنی که اعتقاد با عجز قرآن ندارید پس بیاورید کیسوره
 مثل این که من آورده ام و فصاحتی عرب که هر یک در فصاحت و بلا
 سرآمد عصر خود بودند و در بیان مفردات الفاظ و ترکیب کلام و
 خطب نظیر ندارند عجز شدند از آوردن کیسوره مانند این
 قرآن مجید بیان چنانکه فرموده **قُلْ لَنْ أَجْمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ**
عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ
أَبْصُرًا لَّيُبْصِرُ بَعْضُهُمْ أَمَّا بِغَيْرِ عِلْمٍ یعنی بگوای همه را که جمع شوند همه جنیان و مردمان
 که بیاورند مثل این قرآن سوره توانند آورد و اگر چه بعضی بعضی
 را معاونت نمایند و یاری کنند و چون از آوردن آن عاجز بودند
 و معارضه توانستند نمود محاربه اختیار کردند که اگر قدرت
 بر معارضه میداشتند اختیار محاربه نمیکردند زیرا که تا کار آسان
 که در هیچ عاقلی اختیار نمیکند و اختیار محاربه و ترک معارضه
 از اخبار متواتره معلومست پس قرآن معجزه باشد و علماء را در
 قرآن وجه بسیار است بعضی گفته اند که آن فصاحت و بلاغت
 است و این را کسی دانده مهارت تمام بعلم معانی و بیان داشته
 باشد و ملا سعد الدین گفته که تا من معانی و بیان را ندیدم
 ندانستم که قرآن مجید معجزه است و بعضی دیگر گفته اند که فصاحت

و بلاغت با قوانین سلو بعبه بیت اعجاز است و رسید مرتضی قلی
فرموده که اعجاز قرآن از حیث الفاظ مفرد و مرکب نیست بلکه از
حیث صرف قلوبست یعنی حق تعالی سلب عقول و علوم از دلهای
ایشان نموده چنانکه عاجز شدند از معارضه آن و دیگر اعجاز
قرآن آنست که مشتمل بر اخبار و غیبات ماضی و مستقبل و بر علوی
اقلین و آخرین و بر شرایع نبوی و بر خواص سور و آیات قرآنی از
حفظ و پنداری و غیر اینها از مطالب نبوی و لغزوی و ریخت و دما
در قراءت آن که هر چند مکرر خوانده شود قادی را ملامت
دیگر از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله شوق قمر است در حضرت
که کفار قریش گفتند که محمد جا در کت و ما از کارهای زمین آنچه
میخواهیم اقتراح میکنیم و بسحر پیش می برد اکنون چیزی از آسمان
باید کرد که با آسمان تعلق داشته باشد تا نتواند بجای آورد گفتند
یا محمد هر چه از آسمان می آید ما را بیا آوردی ما را آیه آسمان
دیگر هست می باید که این ماه را از برای ما بدویم کنی اگر آیت میبوی
که خدای تو پروردگار آسمان و زمین است آنحضرت صلی الله علیه
باذن پروردگار عالمیان دست مبارک خود بدعا برداشت
بدونیم شد چنانکه از یکدیگر دور شدند و باز آمدند و بهم متصل
شدند کفاد گفتند که او از سخن این را بچشم ما چنین نمود حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که از صافان پرسند که ندیده اند

۹۵
سحر است چون برسیدند همه دیده بودند دیگر از معجزات آن
حضرت صلی الله علیه و آله سیر کرد اندین خلق کثیر بود از طعام لیل
و آن چنان بود که چون آیه کریمه وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل
شد یعنی ای محمد اول خویشان خود را دعوت کن تا دیگران را بترس
حرفی نباشد و این در اوایل بعثت واقع شد پس آنحضرت صلوات
الله علیه و آله بنی طالب را عدلیه و صلوة و السلام طلبید و فرمود که
یکران کوسفند و یک کاسه شیر از برای من حاضر کن و خویشان خود
را از بنی هاشم بطلبک میخواهم ایشان را ضیافت کنم آنحضرت چهل نفر
را ایشان را جمع نمود و همه از این شیر و بریان سیر خوردند و همان
شیر و بریان بحال خود بوده و چون خواست آنحضرت صلی الله علیه
که ایشان را با سلام دعوت نماید بولهب علیه لعنة بیاورد آن خود
که محمد شما را سحر کرده همه برخاستند و آن ملعون نگذاشت که آن
حضرت صلی الله علیه و آله ایشان را با سلام دعوت کند پس با دیگر
آنحضرت صلی الله علیه و آله بدست و سابق ایشان را ضیافت کرد
و چون خواست که ایشان را دعوت نماید بولهب ملعون بهمان مقاله
مانع شد پس با دیگر ایشان را طلبید و دعوت نمود و فرمود که هر
اول مرتبه بمن ایمان آورد او بعد از من خلیفه و جانشین من
خواهد بود هیچکس اجابت نکرد آنحضرت را مگر حضرت علی بن ابیطالب
صلوات الله علیهما که اول و اظهار شهادت نمود و طایفه آنحضرت

صلی الله علیه و آله شد دیگر از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله جابر
 روایت کرده که در روز خندق آن سرور کاینات علیه و آله صلوات
 الزکایات از کسکی سنگ بر شکم مبارک خود بسته بود من منزل
 خود رفتم و برعت تمام اندک طعامی که میسر بود همیا کردم و آن
 صلوات الله علیه کفتم که در منزل فقیر اندک طعامی هست که چنانچه
 نفر او فاکند و آن یک صاع از جو بود و بزغاله پس آنحضرت صلی الله
 علیه و آله با همه اهل اسلام بخانه فقیر آمدند و از آن طعام خورند
 و هنوز ستودیدگان زنان و کوشته بر بود دیگر از معجزات آن
 صلی الله علیه و آله جاری شدن آب بود از میان دو انگشت مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سیراب شدن خلق کثیر از آن آب این
 بود از معجزه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام که از سنگ آب برود
 آمد زیرا که سنگ از جنس زمین است که معدن آبست بخلاف دست
 مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله دیگر از معجزات آنحضرت صلی الله
 علیه و آله تسبیح کردن سنگریزه بود بر دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله
 گفتن هوانا که در دست خرماد و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 پشت مبارک خود را از جدا کرد و غیر اینها از معجزات که از حد
 پرواست و در کتب سیر و تواریخ باخبار متواتره مذکور است و اما
 بیان آنکه هر کس بر طبق دعوی خود معجزه نماید و پیغمبر خواهد بود
 که هر چه معجزه است فعل حق تعالی است و ممکن نیست که فعل غیر او باشد

والا

و الا معجزه نخواهد بود و آنکه حق تعالی معجزه را بر دست او ظاهر
 بجهت آنست که مردم بعد از دیدن آن تصدیق نبوت او نمایند و با
 که حق تعالی بقول و راضیت و عقل جزم کند که حق تعالی او فرستاده
 و پیغمبر گردانیده که اگر حق تعالی او را پیغمبر بگرداند و بقول او رضایت
 فعل خود را که دلیل صدق است بر دست او ظاهر نمیکرد چنانکه در واقع
 بدعوی او راضی نباشد و او را نفرستاده باشد بر پیغمبری و این
 فعل را در دست او ظاهر گرداند لازم آید که حق تعالی ترغیب کرده باشد
 مردمان را بجهت کرامتی و این بجهت و منافی حکمت است پس در
 حق تعالی باطنا و معجزه بر دست او تصدیق نماید و اجاست که او صادق
 باشد در دعوی خود تا کما می خلق لازم نیاید و چون ثابت شد که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از دعوی نبوت معجزه بر دست او
 گشت پس در دعوی خود صادق باشد پس پیغمبر حق خواهد بود
 و الحمد لله رب العالمین دیگر اعتقاد باید کرد که پیغمبر صلی الله
 علیه و آله مبعوث و فرستاده شده است بر همه خلایق از انبیا و جنین قبل
 قول حق تعالی و ما أرسلناک الا کافه للناس یعنی نفرستادیم
 ترا ای محمد برسان مگر از برای همه مردم مان و قل یا ایها الناس
 انی رسول الله لیکم جمیعاً یعنی بگو ای محمد بامت خود فرستاده
 شده ام از جانب حق تعالی پیغمبری بسوی همه شما و قل و حی الیا
 انه استمع لفرعون الجن یعنی بگو ای محمد که وحی آمد بمن شنیدند

میکردند

و صدق نمودند که موسی از جنیان یعنی کبک بر سالت من جنیان
 و معترف شدند دیگر اعتقاد باید کرد که درین زمین آنحضرت صلی
 الله علیه و آله ناسخ و بر طرف کننده همه دینهای سابقست چنانکه
 حق تعالی زان خبر داده هُوَ الَّذِي وَّسَّلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ مِنَ
 الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ یعنی اوست آنخداوندی که فرستاده
 رسول خود را که او محمد است صلی الله علیه و آله بجزیری که راهنما
 خلقانست از حجج واضح و معجزات ظاهر و دین درست و راست
 که آن اسلامست تا غالب گرداند این دین اسلام را بر همه دینهای
 چو این دین اسلام احکام حقّه سابقه را منسوخ ساخته و تِلْكَ
 بَاطِلَةٌ لِذَلِكَ نَسَاخَةٌ لهذا هیچ ملت نیست مگر آنکه مسلمانان اصل
 آن ملت غالبند پس آنچه یهودان در ابطال نبوت پیغمبر صلی الله
 میگویند که شریعت موسی علی نبیها و علیها سلام مؤبدات زیرا که
 منسوخ اگر متضمن مفیده بوده پس مر آن قبحست و اگر متضمن
 بوده بر طرف کردن آن قبحست پس نسخ شریعت صحیح نباشد پس
 شریعت موسی مؤبد خواهد بود جواب ایشان باین وجه است
 که دین و شریعت تابع مصالح بندگانت و این مختلف میشود اِخْتِلَافٌ
 اِشْتِخَاصُ افات همچنانکه در توره واقع است که حق تعالی و هو
 بادم و حوا و علیهما السلام که حلال کردم بر شما هر جنبند و اگر
 بروی زمینست از حیوانات و حلال آنکه بسیار حیوان بود که بر نوح
 علیهم السلام

در قوم

در قوم او حرام بود و همچنین خود نقل میکنند که جمع میان دو خواهر
 در نکاح بر قوم نوح حلال بود و بر قوم موسی حرام و احکام بسیار قبل
 از موسی حلال بود و در شریعت موسی همه منسوخ شد پس قول ایشان
 که نسخ شریعت صحیح نیست باطل است و آنچه از حضرت موسی نقل میکنند
 که او گفت تَمَكُّوْا بِالسَّبْتِ بدان معنی متمسک شوید و نگاه دارید
 روز شنبه را که عید شماست همیشه خواهد بود و دوام سبت
 بر دوام شریعتا و میکند این قول افتراست بر حضرت موسی علیهم السلام
باب چهارم در بیان امامت بدانکه امام شخصی است که حاکم
 باشد بر خلائق بنیابت پیغمبر در امور دین و دنیا و اخلاقی است
 میان امت درینکه نصب امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 واجبست مگر جمعی از خوارج که در وجوب آن خلاف کرده اند و قول
 ایشان مقبر نیست و مگر اهل سنت که ایشان در بعضی از شرایط
 امامت و در تعیین امام خلاف نموده اند چنانکه بتفصیل مذکور
 خواهد شد ان شاء الله تعالی و بدانکه در امر امامت ششین
 شرطست **اول** آنکه می باید امام علیهم السلام معصوم باشد یعنی دامنش
 بگرد عصیان آلوده نباشد و در اقوال و افعالش خطا راه نیابد
 بدلیل آنکه علت وجوب نصب امام آنست که چون جایز است که
 خطا کنند در علم و در عمل و این موجب ضرر دین و دنیای ایشانست
 ازینجهت محتاجند با ما می که صدور خطا از جایز نباشد که اگر اقتضا

مثل ایشان جایز الخطا باشد هر آینه محتاج با امام دیگر خواهد بود
 و اگر آن امام نیز جایز الخطا باشد محتاج بدگری خواهد بود **بمقتضی**
 الی غیر التمام و این باطلست پس واجبست که امام معصوم باشد
دلیل دیگر آنکه امام حافظ شریعت چو طهارت در کتابت و سنت
 رسول و همچنین اجماع و برآآت اصلیه و استصحاب شامل بر جمیع
 شریعیه تفصیل نیستند مصلحت حافظیت شرع داشته باشند پس
 اگر صد و معصیت ز امام جایز باشد جایز است که زیاده و کم شرع
 واقع سازد پس ناقص شرع خواهد بود نه حافظ آن **دلیل** دیگر آنکه غیر
 معصوم مظالمست و طایر صلاحیت امامت ندارد چنانکه در باب است
 مذکور شد **دلیل** دیگر آنکه هر گاه امام معصوم نباشد و از او
 صادر شود هر آینه واجب خواهد بود انکار او زیرا که نهی از منکر واجبست
 و این منافات دارد با وجوب طاعت او پس ضابطه عبت خواهد بود
دلیل دیگر آنکه اگر صد و معصیت از جایز باشد از عوام تکمیل خواهد
 بود زیرا که او بدی معصیت را از ایشان بهتر میداند پس صد و معصیت
 از او قبح خواهد بود و از جمله دلایل سمعیه برین مدعی قول حق تعالی
 است که فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ
وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی ای آنکسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول
 خدا اطاعت کنید و فرمان برید حق تعالی و رسول و صاحبان
 امر را یعنی آنکسانی را که بعد از رسول خدا نبیاست و منصوب باشند

دوم

و يُؤْتِيهِمُ الْوَسْطَانِ که حق تعالی طاعت اولو الامر را مقرون ساخته
 بطاعت خود و بطاعت رسول خود یعنی تسویه فرموده میان خود
 و میان رسول خود و میان اولو الامر در وجوب حکم مراد آنکه
 وقتی نیست میان حکم خدا و حکم رسول و حکم اولو الامر پس چنانکه
 حق تعالی در رسول و متصرفند بر جمیع صفات کامل و منزله انداز
 قیاس واجبست که اولو الامر نیز چنین باشند که اگر صد و معصیت
 از اولو الامر جایز باشد لازم است که حق تعالی امر کرده باشد بدان
 خود را با طاعت فاسق و این بجهتست **دلیل** دیگر فرموده
وَأَسْمُوا أَهْلَ الْبَيْتِ الَّذِينَ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی پس پسندید
 بندگان مسائیل دین خود را از آنکسانی که علم بحکم و مشابیه کتاب
 خدا داشته حکم ایشان موافق اراده الهی باشد و طهارت حق
 تعالی مرغی نماید با طاعت شخصی که جایز الخطا باشد پس واجبست
 که اهل ذریعهی امام زمان معصوم باشد **شرط دوم از شرط اول است**
 آنکه واجبست که نصب امام با اختیار حق تعالی و تعیین رسول او باشد
 نه بیعت و اختیار خلاق زیرا که عصمت چنانکه مذکور شد از امور
 خفیه است که غیر حق تعالی کسی را بران اطلاعی نیست پس چنانکه
 که حق تعالی که عالم ستر و خفیات کسی را که سزاوار این امر داند
 قایم مقام رسول خود گرداند و همچنانکه عصمت امام اقتضا میکند
 که او منصوص حق تعالی باشد همچنین سیرت و طریقه رسول خدا

نیز وقتضا میکند که امام منصوب تعیین آن حضرت باشد زیرا که حضرت
صلی الله علیه و آله غایت شفقت و نهایت مرحمت با امت خود است
چنانکه در هیچ امری از امور دین ایشان تقصیر نمیکرد و در ایشان
کمال سعی مینمود حتی آنکه در ارشاد و آداب زقین بیت الخلا و طریق
که سهلترین امور است احوال نمود پس هرگاه شفقت و با محبت
با این مرتبه باشد چگونه احوال مینماید در امری که اعظم ارکان دین
و کسی را متولی امور ایشان نمیکردند **دلیل** دیگر آنکه نصب امام
لطفست و لطف بر حق تعالی واجبست پس نصب امام بر حق تعالی
واجب باشد اما بیان آنکه نصب امام لطفست زیرا که هرگاه در میان
امت شخصی باشد که در نظام از ظلمش تو اند کرد و حق مظلوم را از
ظلم تو اند گرفت و با وجود این ترجیح نماید بر دیگران با مشال و امر
که موجب فوز و فلاح ایشان باشد و منع کند ایشان را از زیانهای که باعث
وبال و عقاب ایشان باشد و هر گاه درین امور مطیع و منقاد او باشد
تعیین که همه بصلاح اقرب و از فساد ابعده خواهند بود و این عین
لطفست پس نصب امام لطف باشد و اما بیان آنکه لطف بر حق
واجبست پس آن در باب عدل مذکور شد **دلیل** دیگر آنکه امام
نایب پیمبر است یعنی همچنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله احکام
را بخلاق میرسانید اما منیر میباید چنان کند که آنحضرت صلی
علیه و آله میکرد پس نیابت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در واقع نیابت

حق تعالیست پس ناچار است که هر که بر مسند خلافت پیمبر قرار گیرد
باختیار حق تعالی و تعیین رسول او باشد نه با اختیار خلاق و از
جله دلایل سمعیه برین مدعی قول حق تعالیست که فرموده و من اجل
رسمین اتبع هواه بغیر هدی من الله یعنی کیست کراه ترا از کسی
که بار داده خود پی فرموده خدا و رسول و شخصی با بیعت یا غیر آن
امام زمان و خلیفه خدا و رسول خدا دادند و از جمله مسائلی که
سعد بن عبدالله در وقتی که صاحب الامر صلوات الله علیه بر او گذر
بود از فرسید این بود که و جبر این چیست که امت از برای خود نمی
توانند امامی اختیار نمایند فرمود که امامی اختیار میکنند که موجب صلاح
ایشان باشد یا فساد کفتم موجب صلاح فرمود چه میداند که موجب
صلاح ایشان خواهد بود هرگاه از باطن او خبر نداشتند چگونه با شده
که او را صالح دانند و در آخر فاسق ظاهر شود و این بخت است که
مردم نمیتوانند از برای خود امام تعیین نمایند پس ثابت شد بدلیل
عقلیه و نقلیه که نصب امام مفوضست با امر الهی و تعیین حضرت رسالت
پناهی و اما اهل سنت درین دو شرط که در شرایط امامت
خلاف کرده اند و میگویند که عصمت در امر امامت شرط نیست و
امام و تعیین او بر حق تعالی واجب نیست بلکه بر رعیت واجبست
که امام از برای خود تعیین نمایند و **دلیل** ایشان اینست که باید
نصب امام آن نیست که امامی میگویند بلکه فایده اش اینست که امام

سازد و مردود الهی را بر بندگان و نگاه دارد و سرچشمه را از هم
 دشمنان و همی کند لشکر از برای دفع ایشان پس شخصی که متولی
 امور تواند شد هر چند فاسق باشد جایز است که او امام زمان
 و میکویند مواد باولی الامر دایره مذکور و معصومیت بکمر او حق
 تعالی باولی الامر و حکام و واپی ولایت مسلمانانند اگر چه
 باشند و خدا دین قول بر هیچ عاقل بخفی نیست زیرا که آنچه ایشان
 میکویند از فایده نصب امام با آنچه امامیه گفته اند منع جمیع
 پس منع آنچه امامیه گفته اند معقول نباشد و چون تواند بود که حق
 تعالی طاعت امری فاسق را و سلاطین جور را مثل طاعت خود
 و رسول خود کرده اند با آنکه در آیه که قبل از آیه مذکوره است حکم بعد
 و امر با دای امانت کرده و در آیه شریفه ان جاءکم فاسق بنبأ
 فتابوا الاية نهی از شنیدن قول فاسق نموده و در آیه اوله لا تروا
 الا الذين ظلموا فتمتكم النار و میل اندک را بسوی ظالمان تو عید
 با آتش دوزخ نموده و دیگر آنکه از باب مباهات معروف و نهی از منکر واجب
 بر رعیت که منع نمایند امر آء و حکام داهوگاه مرتکب نامشروع
 پس چگونه واجب گرداند حق تعالی متابعت ایشان را بر رعیت
 دیگر آنکه صاحب کشف که از اکابر علمای اهل سنت است و قول او
 نزهت و طاعت معتبر است در تفسیر آیه اولی الامر فمؤوده که مراد
 باولی الامر و آء حق اند زیرا که امر آءی جور خدا و رسول خدا ایشان

پس از آن

پس از آن و این سخن ظاهر میشود که او نیز عصمت را در امر امامت شرط
 و الله علی ما یقول شهید و بدانکه دلایل ایشان در نصب امام بعد از
 امام علی علیه السلام الی یوم القیام اجماعست چنانکه خود گفته اند
 باین طریق که بعد از انزال سیدنا نبیاء از آرفاء بنا و یقاه الی
 و عمر و جمعی دیگر رفتند و بستیفه بنی ساعده نشستند و بجهیز و
 و تکفین آن سرور امام حاضر شدند چون نصب امام نزد ایشان
 ضرورت بود از آن تا آنکه ابو بکر را امام خود ساختند و بجهیز و
 هر امامی بعد از وفات دیگری پس واجبست که نصب امام با اختیار
 باشد نه با اختیار خالق و دیگر آنکه نقل کرده اند که چون بهترین کاتبان
 صلی الله علیه و آله بجاو رحمت از دی پوست ابو بکر را بالای سر نهادند
 حضرت رفت و خطبه خواند و در آخر خطبه گفتای مردمان هر کس
 عبادت و بندگی رسول خدا میکرد تحقیق بدانند که او وفات یافت
 و بجاو رحمت الهی پوست و هر که عبادت و بندگی حق تعالی میکرد تحقیق
 بدانند که او زنده است و هر که نمیرد چون با چار است امر خلافت را از
 شخصی که اقامت نماید بآن پس باید که شما نظر کنید تا مل نماید رای
 خود را درین باب ظاهر سازید و شخصی را در میان خود از برای
 این امر اختیار نماید پس همه حاضران مبادرت نموده گفتند
 نادا امامی میباشد و قبول نمودند که از برای خود امامی قرار دهند و
 هیچکس از ایشان که حاضر بودند نگفتند که ما را امام نیاید پس

میباشد

که در ضوابط امام باختر خلافت باشد بدان ای عزیزین که اجماعی ایشان
 دعوی نموده اند به سبب صورت ندارد و صحیح نیست نه بر مذهب امامیه
 و نه بر مذهب ایشان اما بر مذهب ما میزدیر که ایشان در حق معصوم
 را در جماع شرط میدانند و بتواتر اخبار صحیح نزد ایشان ثابت شد
 که معصوم درین جماع داخل بوده پس جماع ایشان درین امر باطل
 و اما بر مذهب ایشان زیرا که خود قایلند که اجماع متحقق نمیشود
 یک کس از اهل حل و عقد مخالفت نماید اگر چه او فاسق باشد و
 حال آنکه مخالفت نمودن درین جماع اهل بیت رسول خدا صلوات
 الله علیهم که منبسط و محلی بودند و همچنین جمعی از اصحاب
 از کتب صحابه رسول خدا رضوان الله علیهم باین امر نیز راضی نبودند
 باخبار صحیح روایت شده که چون بیعت با ابوبکر قرار گرفت سلمان
 فارسی و مقداد و عمار و ابوذر الفزاری و بریدة اسلمی
 خالد بن سعید و ابوالهثیم و یثمان و عثمان بن حنیف و خزیمه
 بن ثابت و ابی بن کعب و ابویوب انصاری دفع الله عنهم
 فی الجحان نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمدند و
 گفتند یا امیر المؤمنین حتی خود بکنناشتی و دست از ان باز
 داشتی و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره تو فرموده
 که علی مع الحق و الحق مع علی کیفما مال یعنی علی با حق
 و حق با علی هر جا که باشد قصد ما اینست که بسجده و بیعت با ابوبکر

لا از

را از منبر رسول خدا فرود آریم شما درین باب چه میفرمایید آن
 حضرت صلوات الله علیه فرمود بخدا سوگند که اگر چنین کنید همه
 شمشیرها کشیده نزد من آیند و گویند بیعت کن و چون چنین شود
 مراد فعل ایشان باید کرد و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
 مرا خبر داده که این امت بعد از من با تو عهد رکنند و عهد نمایند
 و تو از من بمنزله هر و بی بوسی و همچنانکه بنی اسرائیل موسی را
 را بکنناشتند و کوه سالی را اختیار کردند این امت نیز ترا بکنناشتند
 و دیگری را اختیار نمایند پس من کفتم ای رسول خدا با ایشان
 چکنم فرمود که اگر یاری و یاور بی با ایشان جهاد کن و اگر بی
 پس خون خود را حفظ نما تا آنکه که مظلوم نزد من آید و چون با
 این سخن با اذن حضرت صلوات الله علیه شنیدند هر یک بکوشه
 رفته بعد از آن هم مشغول گشتند پس معلوم شد که ایشان
 ابوبکر راضی نبودند و هرگاه در اجماعی که این قسم جماعتی که
 زبده و خلاصه امت بودند داخل باشند پس معلومست که آن
 اجماع معتبر نخواهد بود پس قول ایشان که نصب امام میباید با
 خلافت باشد باطلست و دلیل دیگر ایشان اینست که در نصب امام
 جلب منفعت بسیار است از برای مردمان و دفع ضررت بسیار است
 از ایشان و دفع مضرت از خود واجبست پس نصب امام از برای
 خود واجب باشد اما مغزی چون از مشاهدات محتاج تبیین

اندر خلافت ائمه

۱۰۸
و اما کبری باجماع ثابت است **جواب** میگویم که نضال م و وقتی نیست
و دفع مضرت میکند که از جانب حق تعالی باشد زیرا که اگر از جانب
مردمان باشد ضرر زیاد از پختن ایشان کان کرده متوجه خواهد
بسیب اختلاف آرای مردمان در اختیارات اما زمان مثل آنکه شخصی
شخصی را اختیار کند و جمعی دیگر شخصی دیگر را همچنین پس ممکن است
در یک شهر چند امام بهم رسد و این مستلزم مجادله و مناظره بسیار
خواهد شد و فتنه و فساد عظیم خواهد برخاست و حال آنکه
غرض از نضال امام دفع فتنه و غوغاست نه اثبات آن **دلیل**
ایشان اینست که شارع امر فرموده مردمان را که خط نمایند بپضه
اسلام را یعنی بجا آورند حدود الهی را و تمهیز و تمیز نمایند
اسلام را از برای جهاد و محافظت بلاد و این امر نضال م و صورت
تکبیر و پس بر مردمان واجبست که از برای این امر امام نضال نمایند
پضه اسلام محفوظ بماند و محقق نیست که این سخن وقتی صحیحست که شارع
بعدها امر ب حفظ بپضه اسلام نضال م نکرده باشد اما هرگاه بپض
قرآن الهی و بتواتر اخبار صحیح نبوی نضال م شده باشد چنانکه
بعضی زمان مذکور میشود ان شاء الله تعالی پس اختیار کردن مردمان
امام از برای خود بی وجه خواهد بود **دیگر** آنکه چون تواند بود که حق
تعالی امر امامت را که اعظم ارکان دینست و با زای نبوت بیکه در
مقابل کل رسالت واقع شده چنانکه خود فرموده **فان لم تفعل فما**

بلغت

۱۰۹
بلغت رسالت باختیار خلق و گذاردن با آنکه خود نفعی باختیار خلق
در امور دین نمود که ربك یخلق ما یشاء و یشاء ما کان لهم
المخیره یعنی پروردگارتو ای محمد می فریذ آنچه میخواهد بر وجه
و بر میگزیند هر که را میخواهد از برای امر دین خود مثل نبوت و امامت
و نیست خلایق را اختیاری درین امر بیکه اختیار امر دین در قبضه
قدرت قادر مختار است **دیگر** حضرت موسی علیه السلام
با درجه نبوت اختیار نمود هفتاد و نقره را از میان چندین هزار کس
از برای میقات پروردگار خود و مردمان و گمراه شده مستحق
عذاب الهی گشتند تا عاقلان بدانند که امر دین باختیار خلق
دیگر آنکه امر امامت و خلافت به بیعت و اختیاری خلق صحیح است
لازم آید که جمله بنی امیه و همچنین یزید علیه لعنة خلیفه حق
باشند و این ظاهر البطلانست پس ثابت شد که امر امامت و
که باختیار حق تعالی باشد نه باختیار مردمان **و شرط سیم از شرط**
امامت آنست که امام افضل هر یک از رعیت خود باشد یعنی
باشند از رعیت در هر چه شمرده شود از کمالات مانند علم و حلم
و خلق و زهد و عبادت و فصاحت و سخاوت و نجاعت
غیر اینها از صفات کمال زیرا که اگر افضل نباشد یا مساوی **هد**
بود در فضل یا کمتر پس بر تقدیر اول ترجیح بلا مرجح لازم آید
و این محالست و بر تقدیر دوم تقدیم مفضول بر فاضل لازم آید

و این قباحت از روی عقل و نقل چنانکه حق تعالی میفرماید
يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحْسَنَ لِمَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا إِلَى الضَّلَالَةِ
 ما لکم کیف یحکمون و تفسیر این در باب نبوت مذکور شد
و شرط چهارم از شرایط امامت آنکه میباید امام مخصوص
 باشد با آیات و معجزاتی که دلالت کند بر امامت و بیعت آنکه
 راهی نیست مردمان را در بعضی اوقات بقبول او مگر با آیات
 و معجزات **و شرط پنجم** آنکه میباید امام اقرب خلائق باشد بوی
 حق تعالی و اکثر ایشان باشد از روی استحقاق ثواب زیرا که او مقدم
 است بر هر یک از رعیت با حق تعالی و تقدم نمیشد مگر با این
 که مذکور شد **و شرط ششم** میباید که امام پاک باشد از عیوب و عیبت
 و خلقی و اصل و فرع مثل جذام و برص در خلقت و بخل و حسد در
 طبیعت و دنائت در نسب و بودن او ولد زنا در اصل و تصف
 بودن بصفتهای دیگر و اعمال خسیسه در فرع زیرا که هر یک از اینها
 موجب عدم تقرب خلقت است بکنه او و درین امر عدم استمالتها
 بسوی او و این منافات دارد با آنچه مطلوب است از نصیحت و چون
 ثابت شد و دانستی لزوم اتصاف امام زمان را بشرايط مذکوره
 و جوب تطبیق از جانب حق تعالی اکنون بدانکه بعد از رسول
 صلی الله علیه و آله متصف بشرايط مذکوره حضرت امیرالمؤمنین
 علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بودند غیر او پس واجبست که بعد

صلوات الله علیه که بی فاصله امام بحق علی بن ابی طالب باشد غیر
 پس اثبات امامت آنحضرت صلوات الله علیه محتاج بیان دو امر
اول آنکه او متصف بود بشرايط امامت **دویم** آنکه غیر او آنکه
 که این دعوی نمودند عاری بودند از این شرايط اما بنیان اول
 پس میگویم که آنحضرت صلی الله علیه و آله معصوم بود از جمیع ذنبا
 خواه صغیره و خواه کبیره بدلیل آیه کریمه مَا هَلْهَلَّ قَوْلُ تَعَالَى
أَلَفْسْنَا وَأَنْفُسُكُمْ كَمْ ما را نفسنا علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
 نه رسول الله صلی الله علیه و آله چه معلومت که کسی نفس خود را نمیند
 و همچنین حَسَنِينَ وَفَاطِمَةَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مراد نیست زیرا که
 ایشان در آبناء نا و نساء ناد اخذ و اجماع امتست کردند
 روز دیگری با حضرت صلی الله علیه و آله همراه نبود پس مراد با
 علی بن ابی طالب صلوات الله علیه باشد و معنی آنکه آنحضرت نفس
 حضرت رسول است آنست که او در تنزه ذات و کمال صفات که از
 جمله آن عصمت مانده آنحضرت است مگر در نبوت که آن مستغنی
 است و عصمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدلیل عقلیه نقلیه
 ثابتست پس میباید که عصمت حضرت صلوات الله علیه نیز ثابت باشد
و دلیل دیگر آنکه تطهیر است که فرموده أَنْتُمْ بَرِيءٌ مِنَ اللَّهِ لِيَذْهَبَ
عَنْكُمْ أَرْجَسُ أَهْلِ الْبَيْتِ وَيُطَهَّرَكُمْ تَطْهِيرًا خلاصه معنی
 اینست که ای اهل بیت رسالت تحقیق که اراده الهی تعلق گرفته

بأنکه خطیبات و سیآت و آنام و پلیدی کناه را و هر چه نقص است
 صوری و خواه معنوی ز شاد و در ادنا دامن عصمت شما کرد
 اوده نکرد و این دلیل صریح است بر عصمت اهل بیت رسول صلوات
 و سلام علیهم و بتواتر اخبار صحیح از عامه و خاصه ثابت شده که حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه از اهل بیت رسول است پس و مقصوم
 و از جمله اخبار طبری قدس سره در مجمع البیان از جابر نقل کرد
 که آیه تطهیر در وقتی نازل شد که در خانه آنحضرت صلی الله علیه
 غیر از حضرت امیر و فاطمه و حسن حسین صلوات الله علیهم حاضر
 نبود پس آنحضرت صلی الله علیه اله فرمود بار خدایا اینها اهل بیت
 و از طرق عامه و ردی ز ام سلمه نقل کرده که پوشانید حضرت
 رسول صلی الله علیه واله بر بالای حسن و حسین و علی و فاطمه
 کلیمی و فرمود خداوند ایشان اهل بیت و خاصه مندرج بر ایشان
 بدینرا و پاکیزه کردن ایشان را پاکیزه گردانیدی ام سلمه گوید من
 گفتم ای رسول خدا من با ایشانم فرمود تو بر خیزی و دلیل دیگر
 بر عصمت آنحضرت صلوات الله علیه آنست که با جماع مرکب ثابت شده
 که امام بعد رسول صلی الله علیه اله یا حضرت امیر المؤمنین است صلوات
 الله علیه یا ابوبکر علیه ما علیه و ثابت شد بدلائل عقلیه و نقلیه بر عصمت
 در امر امامت شرطت و با تفاق جمیع امت خاصه و عامه ابوبکر
 بود پس ناچار است که حضرت امیر معصوم باشد و الا حرق جماع

لازم

لازم آید اگر گوئیم دیگری امامست و این نیز باطلست زیرا که بدلائل عقلیه
 و نقلیه ثابت شده و بعضی از آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
 درین رساله که زمان خالی از معصوم نتواند بود پس واجبست که حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه معصوم باشد و اما آنکه آنحضرت
 از جانب حق تعالی مضمون بود پس دلالت میکند بر آن قول حق تعالی
انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم را کھون یعنی نیست حاکم و اولی تصرف
 امور دین و دنیای شما مگر حق تعالی و رسول و آنکسانی که ایمان
 بخدا را بیاورده باشند و داده اند زکوة را بمستی و در حالت رکوع
 و این اشارت بقصد حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که شری
 خود را بسا ایل داد در حالت رکوع و آنرا از برای حصر است لغت و
 استعمالاً و مراد اینجا حصر ولایت خلقت در حق تعالی و رسول و
 دانگنی که ایمان آورده و نماز را بسا ایل داشته و در حالت رکوع زکوة
 و اینحضرت نسبت بان جامعیت که متوقع ولایت بودند در آن زمان
 و چون علم حق تعالی سبقت گرفته بود که بعد از فوت رسول صلی الله
 تردد در امر امامت واقع خواهد شد بلکه بعضی جز خواهند نمود
 بخلاف آن پس بجهت رد ایشان امر ولایت را بغض و انصراف نمود
 تا خلفان بدانند که بعد از رسول خدا کیست امام ایشان پس بنا برین
 آنچه ملا علی قزوینی که از متعصبین علماء اهل خلافت گفته که حضرت

عقلیه
 نقلیه
 درین رساله
 امیر المؤمنین
 از جانب حق تعالی
 انما ولیکم الله
 و یؤتون الزکوة
 امور دین و دنیای
 و نماز را بیاورده
 و این اشارت
 خود را بسا ایل
 استعمالاً و مراد
 دانگنی که ایمان
 و اینحضرت نسبت
 و چون علم حق
 تردد در امر
 بخلاف آن پس
 تا خلفان بدانند
 آنچه ملا علی قزوینی

جایست که ترده باشد و در حین نزول آیه ترده نبود قول واضح باشد
 و صیغه جمع یعنی وَالَّذِينَ آمَنُوا درین آیه از برای تعظیم است
 و این در کلام عرب بسیار است و میتواند بود که اشارت باشد بآنکه
 هر مؤمنی که در نماز باشد که آن محل خضوع و توجه است بجناب تعالی
 الهی و سواى آنکستری چیزی دیگر نداشته باشد از این آیه است
 پس لایق امامت و کینی حدیث کرده که تصدق در حال رکوع است
 یا سازائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین واقع شده پس
 برین صیغه جمع معنی خود مستعمل خواهد بود و ولی اگر چه معنی محبت
 و ناصر مستعمل شده لیکن درین آیه شریفه مُنَاسِبَتِ زیاد که مؤمنان
 محبت و ناصر یکدیگرند چنانکه حق تعالی از آن خبر داده الْمُؤْمِنُونَ
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ پس حصر این دو معنی در حق تعالی و رسول
 و آنکسی که تصدق نموده در حالت رکوع معنی ندارد و آنچه ملاکی
 گفته که ولی معنی ناصر و محبت و وَهُمْ رَاكِعُونَ جملیه حالیه
 بلکه عطفست بر يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ و رکوع معنی حقیقی نیست بلکه معنی
 خضوعست بعید است از عقل سلیم با آنکه خود قائلست که این آیه
 با اتفاق مفسرین در شان علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده پس
 شد که ولایت و امامت بعد از رسول خدا مخصوص حضرت امیر
 صلوات الله علیهما و الهما و همچنین دلالت بر معنی میکند آیه شریفه
الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی

سزاوار

سزاوار است بجمع مؤمنان در ستمه امور و مذکور شد که حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه نفس حضرت رسولت پس و نیز اولی
 و سزاوار تر باشد بجمع مؤمنان در ستمه امور که از جمله آن امامت
 و همچنین دلالت بر مدعی میکند قول حق تعالی وَأُولَىٰ الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بَعْضُهُمْ کتاب الله بمن المؤمنین و الهما جری معنی
 خویشان حضرت رسول صلوات الله عليهم بعضی اولی و سزاوار ترند
 بعضی دیگر در آنچه حق تعالی مکتوب و مفروض کرده اند که از جمله
 امر امامت است از مؤمنان که مراد انصارند و از آنکه امامی که با
 رسول صلی الله علیه و آله هجرت نموده اند پس حق تعالی خویشان
 حضرت رسول و صلی الله علیه و آله بد و چیز و صف نموده ایمان
 و هجرت و چون ظاهر لفظ من درین آیه باینست پس اولویت
 با امامت موثوقست بر سر چیز اولی قرابت رسول صلی الله علیه و آله
دویم ایمان **سیوم** هجرت و جمیع امت بعد از رسول صلی الله علیه و آله
 دعوی امامت را در هیچ کس میدانند حضرت امیر المؤمنین و عباس
 ابوبکر و عمر و عثمان اما سه اخیر اگر چه مهاجر و مومنین با عقاید
 ایشان بودند لیکن قرابت با رسول صلی الله علیه و آله نداشتند اما
 عباس اگر قرابت داشته و مومنین بوده یکی مهاجر نبود پس اولویت
 در امر امامت مخصوص حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه باشد که
 هم مؤمنی و هم مهاجر بود و هم قرابت داشت اللَّهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ

و اما آنکه آن حضرت صلوات الله علیه منسوب بود از جانب رسول خدا
 صلی الله علیه و آله پس دلالت میکند بر آن احادیث متواتره از طریق خاصه
 و عام چنانکه درین باب هر دو طایفه رسایل علیجوره نوشته اند از جمله
 حدیث دوزغدری است که متفق علیه ائمتنا و از متواترات یقینیه است
 و جمع کثیری از اهل خلاف در کتب خود بسندهای معتبره ذکر کرده اند
 از جمله تعلیمی که از مفسرین ایشانست با سناد خود از ابن عباس رضی
 ذکر کرده و همچنین از خطب خوارزمی که از محدثین ایشانست در کتاب
 خود از ابوهریره از ابوسعید خدری نقل نموده و ابو حامد که او نیز از
 محدثین ایشانست در کتاب سراج المومنین و کشف فی الدارین بیان
 کرده و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ نقل نموده به مقتاد و پنج
 طریق و کتابی درین باب نوشته و آن کتاب لولایه نام نهاد و ابو
 العباس احمد بن سعید حافظ همدانی معروف با بنی عقده و او نقد و
 معتدات نزد مخالف و موافق و در خبر آمده که سیصد نفر از
 در حفظ داشته او نیز کتابی علیه درین باب نوشته که آنرا حدیث
 الولایه گویند و بسند و پنجاه طریق حدیث غدیری را ذکر کرده غرض
 در تواریخ حدیث شکی نیست لیکن ملا علی قوشچی که در جاده انصاف
 سلوک غینما میگوید که این حدیث متواتر نیست بلکه خبر احادیث
 و مفید قطع نیست بجهت آنکه علماء محققین مثل مسلم و بخاری و
 ذکر کرده اند جواب آنکه ذکر کردن ایشان بجهت آن بود که قابل تجلای

خلفای

خلفاء ثلاثه بودند بدلیل اجماعی که مذکور شد پس صحت ندیدند
 که از آن ذکر کنند چو ذکر نمودن آن منافی اعتقاد فاسد ایشانست
 پس عدم ذکر ایشان این حدیث را موجب عدم تواتر آن نیست
 و این حدیث بطریق دیگر در کتب حدیث و تواریخ از خاصه عامه
 مذکور است بی زیادهای که اصحاب نقل نموده اند آنست که چون
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حجه الوداع مراجعت نمود
 موضعی رسید که عمر بن خطاب گویند نزدیک مدینه پس حضرت علیه السلام
 نازل شد با این آیه شریفه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ
مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ
مِنَ النَّاسِ و گفتی رسول خدا این موضعیت که مردمان اینجا
 متفرق میشوند فرود آی قبل از آن که مردم متفرق شوند پس
 ایشان آنچه از پروردگار تو در شان علی بن ابی طالب صلوات الله
 نازل شده که آن ولایتست پس اگر این را نرسانی بر دمان هیچ
 رسالت مانگوده وَارِثَةَ اللَّهِ بن سعید و منقولست که او میگفت
 ما در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله این آیه کریمه را چنین
 میخواندیم که يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ تا آخر پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرود آمد در میان
 روز که هوا بغایت گرم بود چنانکه مردمان هر یک را دای خود را
 زیر پای میکشادند از شدت حرارت زمین پس فرمود آنحضرت

را پاک کردند و منادی ندا کرد تا قوم فرود آمدند و بعضی رفته بودند باز گشتند و بعضی که در عقب بودند صبر کردند تا حاضر شدند در خبر است که در روز غدیر هفتاد هزار کس بودند بعد از آن کسی که بفرموده خدا از ایشان بیعت برادر خود هر و ن را گرفت و قبول کردند و آخر تقض نمودند و همچنین بود روز غدیر پس فرمود تا از پالانهای شتر مانند منبر ساختند و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر بالای آن برآمد و خطبه بلیغ ادا فرمود و در آخر خطبه گفت معاشر المسلمین انکم من اولی الامر یا رسول الله ای گروه مردمان آیینیستم من اولی الامر و از تر دست و فرمودند و دنیا شما از نفسهای شاهمه گفتند هسنی اولی و سزاوارتر است ای پیغمبر خدا پس گرفت هر دو بازوی علی بن ابی طالب صلووات الله علیه و او را برداشت ز جای خود چنانکه پایها علی آنحضرت بر برانوی حضرت رسول شد و زیر بغل حضرت رسول نمودار کردید چنانکه اکثر مردمان آنرا دیدند بعد از آن فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و نصره من نصره و اخذل من خذله یعنی هر کسی من را اولی بصراف و چشوی او بودم در دین و دنیا پس علی اولی بصراف و چشوی اوست خدا یا دوست دارا کسی پاک دوست دارد علی را و یاری کسی را که یاری دهد علی را و فرود کند کسی را که فرود کند علی را

و در غدیر خم
دشمن دارا کسی را که یاری دهد علی را و فرود کند کسی را که فرود کند علی را

و از منبر فرود آمد و بانگ نماز گفتند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله با جماعت نماز گزارد و فرمود که مردمان علی بن ابی طالب صلووات الله بیعت کنند با من طریق که السلام علیک یا امیر المؤمنین یا اول مرتبه عمر دست آنحضرت را گرفت و گفت یا بنی ابی طالب اصحبت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه یعنی بنده بنی امی پس ابی طالب خوشحال تو که شدی مولای من و مولای همه مؤمنان از مردان و زنان و بعد از او باقی مردمان بیعت کردند تا آنکه بیعت زنان نیز طنتی در برابر آید کرده اند و آنحضرت دست مبارک خود را بر آن طشت گذاشت و زنان هم آمدند و میکردند و دست خود را بر آن آب میزدند و این بیعت ایشان بود و هنوز مردم صفر ق نشده بودند که آیه نازل شد اللیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امر و زکامل کرد ایندم برای شما دین شما را بنصب علی بن ابی طالب با امر امامت و تمام کردم بر شما نعمت خود را که آن ولایت اوست و خوشنود شدم از شما بدین اسلام پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود باین مضمون که حمد و سپاس من بر کسی که بیکانه است در ذات و صفات بر کامل کرد ایندین او بدین اسلام و بر تمام کردن او نعمت و ولایت علی بن ابی طالب بر ما و بر خوشنودی پروردگار بر رسالت من و بر ولایت علی بن ابی طالب بعد از من

بنا که لفظ مولى بحسب لغت ده معنی دارد امام و ستید مطاع و
و بنده و قاناد و بنی عم و ناصر و ضامن جریره و همسایه و همسر
و درین مقام سوای ده معنی اول از احمل کردن صحیح نیست و ملا
علی ^{توجهی} گفته که مراد مولى اینجا ناصر است و ضعف این قول هر چه
عقل محفی نیست زیرا که نزد عقل سلیم بسیار بعید است که آنحضرت
صلی الله علیه و آله در آن شدت کرمایان روز در جائی محفل
نزول نباشد فرود آید و جمعی که پیش رفته باشند ایتنا زار
گردانند و از پالان شتر منبر بسازد و خطبه بخواند ^{بیت} که
وصیت نماید مردمان را که هر که من ناصر اویم علی ناصر اوست بنا
آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در واقع اقامت دین است
و حفظ شریعت و ارسال جنتهای الهی مردمان و امر بمر و نهی
از منکر و این عین معنی امامت است ^{بلاغ} دیگر آنکه بجهت پوسته که
حضرت میرالمؤمنین صلوات الله علیه بعد از وفات سیدنا
استدلال بر امامت خود باین حدیث نمود و جمعی را بشهادت
طلبید سی نفر شهادت دادند بشنیدن این حدیث از رسول
صلی الله علیه و آله پس اگر مراد مولى امام نباشد استدلال آنحضرت
صلوات الله علیه بآن صحیح نخواهد بود ^{بیت} دیگر آنکه مبارک باد عمر
آنحضرت را در آن وقت که گفت ^{بیت} تا آخر صحیحیت که مراد
امامت و الا قول و صحیح و معقول نخواهد بود بنا آنکه او از ^{صحابه}

رسول

رسول خدا و عارف معانی کلام عرب بود دیگر آنکه ثعلبی ^{بیت} خود
ذکر کرده از شعبان بن عیینه که چون خبر عهدی بر فتنه گردید
بن نعمان نهری آن را شنید فی الحال بر شتر سوار شده ^{بیت}
رسول صلی الله علیه و آله آمد بجنور جمع کثیری از مهاجر و انصار رو
ای محمد ما را بشهادتین امر کردی قبول نمودیم و نماز و روزه
کردی اجابت کردیم و حج و جهاد فرمودی فرمان بودیم پس اینها
راضی نشدی تا با زوی پسر عم خود را گرفته بلند کردی ^{بیت} که
بعدا زمن اقتدا با و کنیدی این را از پیش خود کردی یا با من خدا بود
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که بخدای که جزا و خدای نیست ^{بیت}
که آنچه کردم در حق علی بن ابیطالب بفرموده خدا بود نه بتدبیر
و اندیشه من پس حارث بر کشت و در راه که میرفت گفت خدایا
اگر آنچه محمد گفت راستست پس سنک بر سر ما بیا یا بعد از ما
را گرفتار کن درین اثناء سنگی از آسمان بر سر او فرود آمد چنانکه
سرا و سوراخ کرد و از دُبرش بیرون رفت و جانزایم الک
دو رخ سپرد پس این آیه نازل شد که سَأَلَ سَأِلٌ بِعَذَابٍ
وَاقِعٍ پس معلوم شد که معنی مولى درین حدیث امامت نه ناصر
و چون این حدیث شریفه متفق علیه منتسب و خصم را در آن قوع
حرفی نیست لهذا باین اکتفا نمودیم و الا احادیثی که درین باب
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عز و صدور یافته از طرق صحابه

۱۲۴
 باین مضمون که حق تعالی جمع نموده و عطا فرموده بمحمد صلی الله علیه و آله
 علوم جمیع پیغمبران را آدم علی نبینا و علیه تسلیم تا آنحضرت و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله جمع نموده همه این علم را و بعلی بن ابی طالب صلوات الله
 عطا فرموده شخصی گفت ای فرزند رسول خدا علی بن ابی طالب علم
 یا بعض پیغمبران پس آنحضرت رو بیاوران خود کرد که بشنوید این مرد چه
 میگوید من میگویم که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله علوم جمیع پیغمبران
 را در حق تعالی با و عطا فرموده او بعلی بن ابی طالب عطا نموده این بود
 می پرسد که علی بن ابی طالب علمت یا بعض پیغمبران و از حضرت امام
 جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرد که جبرئیل علیه السلام دو آنار
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد پس آنحضرت یکی را خود
 فرمود و دیگری را در نصف کرد یک نصف را خود اکل نموده و نصف دیگر
 را بعلی بن ابی طالب داد و فرمود که میدانی این دو آنار چه بود گفت
 خدا و رسول خدا میداند فرمود که آنرا اول نبوت بود که ترا از آن
 نصیبی نبود و آنرا دوم علم بود که تو با من در آن شریکی راوی گوید
 که من گفتم چگونه شریکت فرمود هر علی که حق تعالی به پیغمبر خود عطا
 امر کرد تا آنرا بعلی بن ابی طالب تعلیم نموده و ابوبصیر روایت کرد از
 حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که شخصی پرسید علی بن ابی طا
 صلوات الله علیه از علم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که او میداند
 علوم جمیع پیغمبران را و میداند هر چه در عالم واقع شده و آنچه خواهد
 علم بر

شد

۱۲۵
 شد تا روز قیامت و بحق آن کسی که جان من بدست قدرت اوست
 که هر آینه میدانم آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله میداند و میدانم آنچه
 در عالم واقع شده و هر چه واقع خواهد شد تا روز قیامت و بدعا
 شده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی و خیر من فرستاده
 ای محمد بد رستی که رسالت تو با آخر رسیده و اجل تو نزدیک شده
 پس بکنار اسم اعظم را و میراث علم و آثار علم نبوت را نزد علی بن
 ابی طالب تحقیق کردم و اینم کنایه این زمین را مگر آنکه مراد این
 امام عالمی باشد که مردمان طاعت و ولایت را با و بشناسند و
 باشد نزد خلقان بعد از پیغمبری تا پیغمبر دیگر پس آنحضرت فرمود
 حق تعالی آنچه نزد او بود از علوم با و سپرد و دیگر آنکه در کتب سیر
 و تواریخ بتواتر رسیده که صحابه رسول صلی الله علیه و آله در آن کتب
 بعد از آنکه غلط میکردند رجوع بآنحضرت صلوات الله علیه مینمودند
 و همه علماء و فضلاء عصر جمیع علوم مستند بآنحضرت بودند
 تا آنکه فرمود اگر بکنار دنیا برای من بالشی که بران تکیه کنم هر آینه
 حکم خواهم کرد میان اهل تورات بتورته ایشان و میان اهل انجیل
 بانجیل و میان اهل زبور بزبور و میان اهل فرقان بفرقان
 بخدا قسم که نازل شده هیچ آیه نذر پیا بان و نذر کوه و نذر زمین
 و نذر آسمان و نذر روز و نذر شب مگر آنکه من میدانم که در حق که
 نازل شده و در چه چیز فرود آمده و **آنرا در علم** پس در خبر آمد که

فاطمه زهرا علیها السلام از شدت فقر و فقر و طول سفر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شکایت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
آیا راضی هستی که ترا ترویج کرده ام بکسی که در اسلام از همه کس بیشتر
و در حلم و علم از همه کس بیشتر و دیگر آنحضرت صلوات الله علیه علم
این بطم علیه لعنه داشت و میدانست که در دست وی شهید خواهد
شد با وجود این او را نکذاشت و از جور خود دور نگردانید
او را نوازش مینمود و عطیه میداد دیگر آنکه مروان و سعید بن
عاص علیهما اللعنه و العذاب کمال عداوت با آنحضرت داشتند
در وقتی که حربه جمل متحقق شد ایشان را با سیری گرفتند آنحضرت
عداوت ایشان را میدانست و قادر بر قتل ایشان بود با وجود این
از کشتن ایشان درگذشت دیگر اصحاب غاویه علیهم اللعنه و اللعنه
منع کردند اصحاب آنحضرت را از آب در وقت محاربه چون پیشتر
تصرف نموده بودند و چون تشنگی اصحاب آنحضرت از حد گذشت
بطاقت کشتند پس حمله آوردند و هر نحوی که بود آب را متصرف
شدند و اصحاب بنخواستند که بشکر معاویه را نکذارند که از این
آب بردارند آنحضرت صلوات الله علیه از آن حلی که داشت نکذار
که اصحاب منع نمایند ایشان از آب **ماد زهرا** بمرتبه بود که او را
بدعا به یعنی مزاج نسبت میدادند با وجود آن هبیتی که آنحضرت
صلوات الله علیه داشت منقولست از صعصعه بن صوحان که میگفت

۱۲۷
که علی بن ابیطالب صلوات الله علیه در میان مادر غایت نرمی و
و نهایت تواضع و شکستگی بود با وجود این ما از درد کمال خوف و
بودیم از بابت سیری که دست و پای او را بسته باشند و قائلش بر
سرش ایستاده باشد **ماد زهرا** و اعراض و از متاع دنیا از
اول عمر تا آخر عمر چنان بود که در مدت عمر مان کندم نخورد
چون سیر نخورد و میگفت چگونه سیر نخورم و حال آنکه فقیران
در مدینه گرسنه بنحو این در مدت پنج سال که حکومت در
او بود خشتی بر بالای خشتی نکذاشت و از زور سوخ و سفید
نماند و در خبر است که دنیا را سه مرتبه طلاق داد و این گناه
از غایت بی رغبتی آنحضرت بود بدنی چنانکه منقولست که مؤمن
بخدا قسم که این دنیا در چشم من خا تر و حقیر تر است از استخوان
خوکی که در دست دیوانه باشد و منقولست از عبد الله بن رافع
که روزی بخندمت آنحضرت مشرف شدم انبیا پنجه دیدم که پاره
از نان خشک دینزه داشت نزد آنحضرت نکذاشته از آن افطار
مینمود و من نیز اندکی از آن خوردم و بعد از آن از امر کردند
گفتم یا امیر المؤمنین سبب مهر کردن این چیست فرمودند محبت
انگه باد این دو پسر آنرا بروغن زیت آلوده سازند و من
نمیدارم لذت دنیا را و در خبر است که نعلین او از لیلیف خرماء بود
و در وقتی که پاره میشد آنرا از پوست یا از لیلیف خرماء با زبانه کرد

و ناخوش آنحضرت صلوات الله علیه نماند بود و کاهی سرکه و مرتبه
اعلی سبزی بود و نوشت کم تناول مینمود و میفرمود که ایند کتاب
خود را مقبره حیوانات و مرویت که یکی از محتبان طبقی از علوا
برسم هدیه نزد آنحضرت صلوات الله علیه آورد پس آنحضرت ^{علیه السلام}
بانگشت مبارک اندکها زان برداشت و در آن نگریت و فرمود
رنک و بویش یکوست یکی ندانم که حلاوتش چیست و انگشت مبارک
خود را از آن پاک کرد و فرمود که این را از پیش من بردارین شخصی
گفت یا امیر المؤمنین مگر این بر شما حرامست فرمودند که حرامست
لیکن روانمیدارم که در حوالی من جمعی باشند که بسبب فقر و فاقه
شکم ایشان گرسنه باشند و من شکم خود را بخلوا آورده سازم **اما**
در عبادت ممرتبه بود که پیشانی مبارکش بمنزله زانوی شتر بسته
بود از کثرت طول سجود و در نوافل عبادت چندان مواظبت
که با اسم عابد مخصوص گشت و مرویت که در هر شب هزار مرتبه
ناز میکند و اکثر ایام روزه میداشت و بتواتر رسیده علی
بن الحسین صلوات الله علیهما دوازده سال بوضوء نازشام
ناز صبح ادا فرمود و پیشانی مبارکش از کثرت سجود هفتاد مرتبه
کنداشته بود و با وجود این میگفت هیئات هیئات طاعت
من کجا و طاعت علی بن ابی طالب کجا و مشهور است که در اثنا ناز
پیکان از جسد مبارکش بیرون آوردند و او خبر نشد از کشته شدن

بخواب

بخواب مقدس را می بود **اما در فصاحت** چنان بود که جمیع صحابه
بلغاء عربی و غیره معترف بودند که بعد از کلام حق تعالی کلامیست
که در فصاحت و بلاغت بکلام آنحضرت صلوات الله علیه برسد و
شاهد این معنی کتاب نهج البلاغه است که از کلام آنحضرت **و**
اما در سخاوت آنحضرت و مقدم داشتن محتاجان خود
مستغنیست از بیان آنجا بحد در خبر آمده که آنحضرت با اهل بیت خود
صلوات الله علیهم سه روز سوای آب چیزی دیگر تناول نموده ند
پس آنحضرت صلوات الله علیه نزد خدا لله بن عوف رفت تا یکدیگر
بقرض بگیرد وی کیسه زر سرخ که در آن صد دینار بود برسم هدیه
بجهت آنحضرت آورد قبول فرمود لیکن یکدینار بعنوان قرض از او
گرفت و متوجه بازار شد و در راه بمقداد برخورد و او چهار روز
بود که چیزی نخورده بود آنحضرت صلوات الله علیه آن دینار را
باو داد و چون بمسجد آمد این آیه نازل شد و یؤثرون علی انفسهم
و لو کان بهم خصاصة که حق تعالی مدح فرموده جمعی را که با وجود
خود محتاجند فقرآء و مساکین را بر خود مقدم میدارند و اتفاق
جمیع مفسرین سوره هلالی در شان آنحضرت و اهل بیت ^{صلوات الله علیهم}
نازل شد و بچند طریق این را روایت کرده اند از جمله زان ^{عباس}
روایتست که آنحضرت صلوات الله علیه خود را با جاره داد که نخلستان
را آب دهد از چاه و مؤذرا از مقدار ری زوجه بگیرد پس چون آنحضرت

کار خود را تمام کرد و جورا گرفت و بخانه آورد و فرمود تا نلث آن
 را دست آس کنند و نان بپزند و صاحب کشف بطریق دیگر از بنا
 عباس نقل کرده که چون حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند
 حضرت امیر و فاطمه و فضه بجهت شفای بدن ایشان سه روز
 نذر کردند و بعد از آنکه شفایافتند و ایشان روزه گرفتند چیزی
 نیاقتند که بان افطار نمایند حضرت صلوات الله علیه ز شمع
 یهود سه صاع جو قرض نمود و حضرت فاطمه علیها السلام
 یک نلث آنرا دست آس کرده نان پخت چون پیش آوردند که
 افطار نمایند سگینی آمد و آواز داد که کرسنه ام هر یک حصه
 خود را با و دادند و شب دیگر نلث دیگر را پختند و خواستند که
 افطار نمایند یتیمی آمد و سؤال کرد باز هر یک حصه خود را با و
 عطا فرمودند و چون شب دیگر بدستور سابق آن نلث باقی را
 آوردند که افطار نمایند اسیری از اهل شریک بیامد و طلب کرد
 آنرا نیز با و دادند و در آن سه شب بغیر از آب چیزی دیگر افطار
 نکردند حق تعالی این سوره را در حق ایشان نازل فرمود و غیر
 اینها آنچه در باب سخاوت آنحضرت نقل کرده اند زیاده از
 آنست که محصور گردد **اما شجاعت** آنحضرت صلوات الله علیه
 از واقعههای حضرت رسول صلی الله علیه و آله مانند واقعه بدر
 و احراب و خیبر و حنین و احد و غیر اینها از واقعههای معروف

مشهور

و مشهور است و در کتب بیکر و تواریخ مسطور است و اگر چه این
 محل ذکر همه آنها نیست لیکن ترک همه نیز مناسب نیست و فطما بعضی
 از آنها بسبب اجمال مذکور میشود **اما واقعه بدر** پس آن اول
 حربه بود که در اسلام واقع شد و مؤمنان بر و ابی سفيان سزده
 تن بودند لیکن لشکر کفار بیشتر بودند و ابوسفیان عین سردار
 ایشان بود و نصف لشکر منافقان را حضرت امیر صلوات الله علیه
 آورده بودند و در جنگ کربلا کشته شدند و در جنگ بدر
 و نصف دیگر را باقی مسلمانان با سلاح که آسمان داده بودند
 ایشان نقلت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن روز فرمود
 که هیچکدام خبردارید از دشمن خدا و رسول خدا نوقل بکم شخص
 گفت خبر دارم یا رسول الله دیدم او را شمشیر کشید و نعره میزد
 و حضرت امیر از دور تر حوب میکرد و تنها بود آن ملعون است
 را غنیمت دانسته خواست ضربتی بران حضرت زندگین آن
 شیر خدا او را مجال نداده تیغ ضاعقه کردار او را آنچنان بر
 فو قش نواخت که تا نافش بشکافت چون حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله این را شنید بغایت خوشحال گردید پس آنحضرت را طلبید
 و فرمود چیزی که لایق تو باشد امروز ندادم که شاکر تو غایم لیکن
 مژده دارم که بهتر است از دنیا و آنچه در دست بردارند شب

و مشهور است و در کتب بیکر و تواریخ مسطور است و اگر چه این
 محل ذکر همه آنها نیست لیکن ترک همه نیز مناسب نیست و فطما بعضی
 از آنها بسبب اجمال مذکور میشود

و در کتب بیکر و تواریخ مسطور است و اگر چه این
 محل ذکر همه آنها نیست لیکن ترک همه نیز مناسب نیست و فطما بعضی
 از آنها بسبب اجمال مذکور میشود

مهرج بعد از مراجعت از آن دیدم که درهای بهشت نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته علی بن ابی طالب
یعنی نیست معبودی که سزای پرستش باشد سواي معبود بحق و محمد
فرستاده است و یاری دادم من که خداوند عالمیام و را علی
بن ابی طالب و کسی که حق تعالی نصرت بهترین پیغمبران خود را بد
او داده باشد همین بس است بزرگی و شجاعت او **و اما واقعه**
احزاب پس آن مشهور است بحرب خندق که عمر و بنی عدوی ^{و علی}
و العذاب که در شجاعت با هزار سوار برابر بود و در حرب بدر
داد شجاعت داده مشهور عرب کشته بود در دست آنحضرت
صلوات الله علیه کشته شد چنانکه روایت کرده محمد بن عمرو ^{و ابی حمزه}
با سناد خود که چون عمر و طعون اسب خود را از خندق جهاندید
حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود کیست که تیر این ظالم را
از مسلمانان دفع کند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پیش
آمد و اجابت طلب نمود پس آنحضرت صلی الله علیه و اله فرمود یا علی
صبر کن و بار دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و اله مقاله اول را
اذا فرمود همچکس بغیر حضرت امیر المؤمنین اجابت نمود تا مرتبه
سیم که باز همان حضرت امیر پیش آمد و دستوری خواست پس
رسول صلی الله علیه و اله فرمود یا علی این عمر و است گفت اگر چه
باشد غرض که غیر آن شیر خدا همچکس از اصحاب جرات نمودند

که بحرب آن لعین روید پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله زره خود را
با حضرت داد و عمامه خود را بر سر او گذاشت و ذوالفقار را بد
او داد و فرمود خداوندنا تو یار و یاور علی باش امید دارم ای علی
که بر و غالب شوی ان شاء الله تعالی جا گرفت من رفتم تا به بنیم که
کار ایشان بجا میرسد پس چون یکدیگر رسیدند عمر و گفت ای علی
پد است که عمر تو چندانست و با همچو منی حرب تو بغایت ناپسندیده
تو باز کرد و عمر خطاب را که لاف بهادری میزند و سعد و قاص را که
کوسن دلاوری میگویند بمیدان فرست تا با من حرب کنند پس آن
یکانه آفاق فرمود کی رو باشد که من بچنگ تو آمده باشم بی سبب
که در پیش مردم و پیاده شده با تیغ برهنه بر یکدیگر حمله آوردند دید
که از میان ایشان کرد و غبار برخواست ناگاه آن حرام زاده تیغ
خود را بر فوق آن سز و روح اله نمود آنحضرت سپر بر سر کشید پس
نیمه کشت و عمامه بریده شد و زخمی نکرد بر فوق مبارک آنحضرت رسید
پس خواست که عمامه را بر سر محکم کند که آن احمق حمله دیگر آورد اما آن
شیر پیشه شجاعت خشم آورده نعره زد و پیش روی نمود و ذوالفقار
صاعقه آثار را چنان بر فوق بخش آن ملعون زد که قمر و پیرمیل
و خود و عمامه و تارک و نیم تارک و فوق و گردن و سینه و شکم
و جوشن و زره و کمر بند را بد و نیمه کرد پس ملائکه ملکوت از عرصه
آسمان که تماشا آمده بودند همه آفرین گفتند و غلغلله از زره خاک

بعالم افلاک رسیده و همه از زبان معجز بیان حضرت رسول الله
 علیه و آله این حدیث شنیدند که کفر بتر علی یوم الاحزاب خیر من
عباده الثقلین یعنی ضربه علی بن ابیطالب در روز جنگ خرا
 که برفوق عمر و بنی عبدود زد بهتر است از عبادت همه انس و جن
واما واقعه خیبر پس آن در وقتیکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
 در دچشم داشت و در کج خیمه تاریک نشسته و چشم از عالم فرو
 بسته و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از آنکه لو آفرینست
 آثار خود را با بیگرمی و عمر علیها ما علیها داده و ایشان منکوب
 محذول کشته از لشکر کفار فرار نموده بودند فرمود که فود اعلمت
 آثار خود را شخصی خواهد داد که دوست میدارد خدا و رسوله خدا را
 و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس پرسید که علی بن
 ابیطالب کجاست گفتند در دچشم دارد فرمود تا آنحضرت حاضر
 شد پس میلی از آب دهان مبارک خود بچشم شریف او کشید
 بروایتی دیگر زبان معجز بیان خود را آنجا مالید در حال چشم آن
 حضرت چون ترکش کفته شد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 روایت نصرت خود را با حضرت داده بقیح خیبر فرمود اول
 کسی که بجای بر آنحضرت بیرون آمد حارث را در مرجب خیبری بود
 و چون او کشته شد مرجب آتش غضب مشتعل گردیده رو
 بحرب آورد و در خواب دیده بود که شیرخشم آودی بر وجه او رم

نصرب

بضرب پنجا و او بدو نیم کرد پس آنحضرت صلوات الله علیه آن خواب را
 با عجزی که داشت بیاد او آورد که آن شیرخشم که تو در خواب دیده
 القصة آن ستم کار از غصه براد ز باخواست که تیغ خود را
 آن عالم قدا زناید که آنحضرت ذوالفقار را چنان برفوق او
 زد که چون خنیا بدو نیم شد بعد از آن حرب در پوست و آن
 حضرت از کشته پشته میساخت تا لشکر کفار فرار اختیار نموده
 رو بقلعه خیبر آوردند آنحضرت صلوات الله علیه در عقب ایشان
 میرفت تا بد ز قلعه رسید دست مبارک او را از گرد و حلقه
 در را گرفت و بقوت جسمانی و روحانی و بائنا در بانی آن در
 را از جای خود بر کند و سپر خود ساخت و منقولست که
 کس جمع میشدند تا آن در را می بستند و در وقتی که آن در
 بود هفتاد مرد جمع شدند نتوانستند که آنرا حرکت دهند
 چون یهودان آن زور با زوی حیدری دیدند پس بنام
 بجز خود او فرموده فریاد الايمان بر آوردند پس آنحضرت
 در را بروی خندق بل ساخت تا لشکر اسلام بقلعه در آمدند
 و فتح واقع شد و در وقت انصراف حضرت امیر صلوات الله علیه
 در را بیک دست برداشته مقدار هشتاد ذرع دور انداخت
 الحق که یک حمله حارث را کشتن و بیک ضرب مرجب را بدو نیم
 کردن و در را از قلعه خیبر کندن دلیلت روشن بر امامت

و ولایت و شجاعت آن حضرت صلوات الله علیه **اما واقعه حنین**
 پس در خبرات که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بان موضع
 رسیدند که عقبه بسیار در انجا واقع است و عبور لشکر از کج موضع
 دشوار است پس ضرورت لشکر را در اطراف متفرق گردانیدند
 از رخنهای که لشکر کفار کین گاه ساخته غافل بودند پس دیدند
 که یکبار لشکر کفار از رخنها بیرون آمده اینها را تیرباران کردند
 و خالد بن ولید چون ابوجهل لشکر کفار را دید بر سیدنا
 مرکب گردانید و ابوبکر و عمر چون دیدند که خالد فرار نمود اینها
 نیز متابعت او کردند و همچنین یکبار از لشکر اسلام میکشیدند
 تا آنکه نمایند با حضرت رسول صلی الله علیه و آله سواي علی بن ابی طالب
 و عباس ابی سفیان که عباس و ابوبکر زکاه داشته بود هر چند
 رسول صلی الله علیه و آله از هر جانب فریاد میکرد که ای قوم این را سواي
 چرا میکشید بر گردید هیچکس با او انقیات ننمود پس عباس ابی سفیان
 ملازمه رکاب حضرت شدند و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
 تیغ آبدار منافقان را از آن سرور دفع می نمود چنانکه هر که قصد
 آن حضرت میکرد فی الحال و باس جهل می فرستاد و او می کشید
 پنج کس ز جانب دشمن که از قبیله ثقیف و هوازن بودند بر مرکب
 کوه پیکر سوار شده و بجزرهای میر آوردند و چون نزدیک رسیدند
 عنان مرکب کشیده ایستادند و گفتند که توئی که در خانه کعبه با بر

دوش

دوش محمد نهادی و هبل که خدای اکبر بود بر زمین انداختی **الحال**
 استقام خود از تو میکشیم پس آن شیر بنه و ولایت از لاف و کرافت
 ایشان اندیشه نکرده ذوالفقار را کشید و برایشان حمله کرده چون
 رعد خروشید و یکسری بحدی بر فرقی یکی از منافقان زد که
 خود و عمامه و سر و گردن و زره و جوشن را بدو نیمه کرد پس آن
 جرم زاده دو پسر و سه عم و از بی اعام ده تن که هر یک در لوری
 طاق بودند باقیاق همه بیک مرتبه حمله آوردند پس آن شیر خا این
 حمله آورد و چهار نام را از ایشان که بزور بار و عدیل نداشتند
 بضر و بالفقار ^{بهر یک} برد و هم گرد پس اهل اسلام چون بدیدند قوی
 دل گردیدند هجوم آوردند و بر سر کفار دویدند و تیغ و تیر میزدند
 تا آنکه لشکر کفار مستاصل گردیده و بگریز آوردند **راوی**
 گوید که بعد از تفحص معلوم شد که آنچه همه از لشکر کفار کشند
 بودند آن حضرت صلوات الله علیه هفت چندان بقتل آورده بود
والحمد لله رب العالمین و اما واقعه احد پس آن در وقتی بود که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله لواء خاص خود را بجلی بن ابی طالب
 عطا نمود و فرمود انت اخی فی الدنیا و الاخره پس حرب تقایم
 طلحه که صاحب لواء و سارمد مبارزان پیروز بطلحا بود از لشکر
 کفار و بمیدان آورد و مبارز طلبید هیچکس از اکابر صلابت
 و انصار که در عین و بسیار سستیا برار بودند مثل ابی بکر و عمر

حاج

سعد و قاصح باقی اصحاب تصدی میدان و نشدند مگر شیره پیشه
 ۱۴۱ قتال علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که او در غیرت آمد و علم را بد
 دیگری داد و آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله اجازت طلبید
 روی بمیدان نهاد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سرسوی آن
 کرد و گفت خدایا علی را بتوسپردم و چون آن حضرت صلوات الله
 بمیدان آمد آن حرام زاده نام حضرت را پرسید و بهم در آوختند
 آن نابکار خواست که تیغ را حواله شمشیر خدا نماید آن حضرت صلوات الله
 او را امان نداده چنان تیغ آتش بار را بر فرق بخش و زد که تا
 نافش بشکافت فغان ازهر دو لشکرخواست و بعد از آن دو
 دیگر روی بمیدان آوردند یکی را تیغ بر گردن زد که سرش چون
 در میدان دوید و دیگری را بر فرق سر زد که تا سینه اش شکافت
 کردید و همچنین ازین منافقان میگفت تا همه روی بهزیمت
 نهادند و مسلمانان روی بغیبت آوردند از غایت حرصی که داشتند
 و سخن حضرت رسول خدا را نشنیدند پس چون لشکر کفاد ایشان
 را مشغول غیبت دیدند ایشان نیز فرصت را غیبت دانستند و شمشیرها
 کشیدند و از هر طرف دویدند القصر قضیه منعکس گردید پس
 لعین آواز بر آورد که محمد کشته شد پس چون اصحاب رسول صلی
 شنیدند روی بهزیمت نهادند و هر چند آن حضرت فریاد میکرد
 من رسول خدایم کسی ملقت با آن حضرت نمی شد حتی جماعت نزدیک

ان

۱۴۹ آن حضرت چون ابوبکر و عمر نیز بگریختند و آن سرور داد در میان
 دشمن تنها گذاشتند و از هیچ جانب یاری و مدد کاری نماند مگر
 علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که بر او رخصت در حوالی آن شمع
 نبوت میگفت و دشمنان را میکشت و داد فرزندکی میداد که اگرستم
 درستان بدیدی تا بدمان قیامت آواز استان ساختی پس
 کفار درین محل هجوم کرده آن حضرت را صلی الله علیه و آله در میان
 گرفتند تا بحدی که هفتاد جراحت ببدن مبارک آن حضرت صلی
 علیه و آله رسانیدند و با وجود این حالی آن شیر میدان شجاعت
 از خدمت آن حضرت دور نمیشد و از چهار طرف حمله میکرد و میگفت
 و از هجوم آن منافقان اندیشه نمی نمود تا آنکه خروش از زمین و زمان
 بر آمد و ساکنان عالم بالا و فرشتگان ملکوت اعلی بفرموده حق
 تعالی این ندا دادند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
انا انکون حضرت صلوات الله علیه مخصوص بود بایات و مجازات
 پس از آن جمله اخبار بغیبت که چندین مرتبه از آن حضرت واقع
 از آنچندان بوده که گفتند خالد بن غویطه فوت شده آن حضرت صلی
 الله علیه و آله فوت نشده و نخواهد شد تا آنکه قایدان کوفه را
 شود و علم دار او جیب عمار باشد پس روی از زیر منبر نبوت
 و گفت یا امیرالمؤمنین منم جیب عمار که محبت و دوستدار توام
 این هرگز نخواهد پس آن حضرت صلوات الله علیه فرمود که من علم بر

نداری و یقین است مرا که بر خواهی داشت و با آن علم ازین در که با
الفیل است داخل خواهی شد پس چون این زیاد لعین عمر سعد را
بجای آوردند رسول خدا حسین بن علی صلوات الله علیه هم ^{سند}
سر داری لشکر را بخالد و علم داری را بجین عماد و ادبها
دوری که آنحضرت صلوات الله علیه گفته بود جدین عماد پانها دو
همچنین اخبار نمود بقتل ذوالندیه در نروان و چون بحال بود
در میان کشتهها یافتند از سخن آنحضرت صلوات الله علیه در شک
افتادند پس قسم یاد نمود که من دروغ نگفتم و بعد از آن ^{بسیار}
آخرا و کشته یافتند همان صفت که آنحضرت صلوات الله علیه ^{نموده}
بود و جناب بن عبد الله از وی روایت کرده که من در حرب
خوارج نروان با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ^{بودم}
که مردی از اصحاب آنحضرت علیه السلام آمد و گفت یا امیر المؤمنین ^{لغان}
اینرا کند شنید حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت ^{خاستا}
که گذشت با شنید با روی گفت و الله که گذشتند با آنحضرت ^{امیر}
المؤمنین علیه السلام فرمود که نکند شته اند و درین سخن بودند که ^{شخصی}
آمد و گفت مخالفان گذشتند و من نیامدم تا علم ایشان را با ^{خجاء}
نرندیدم پس آنحضرت گفت و الله که نکند شته اند و جناب ^{کوید}
که من با خود گفتم که اگر تحقیق شود که مخالفان گذشتند ^{اول}
کسی که با این مرد حرب کند من باشم و الا همچنان بر ^{مخالفان}

ثبات

ثبات و رزم پس چون نروان رسیدیم دیدم که نکند شته بودند
همچنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده بود نگاه
آنحضرت پشت مرا گرفت و حرکت داد و گفت ای جناب چون ^{حقیقت}
حال بر تو ظاهر گشت اکنون در کار خود مردانه باش و چنین ^{اخبار}
نمود بقتل نسر قیس خود و غیر اینها از اخبار بغیب آنچه از آن ^{حضرت}
واقع شده غیر محصور است و از جمله معجزات آنحضرت صلوات
الله علیه گذدن دراز قلعه خیر بود چنانکه مذکور شد و سخن ^{کردن}
با ما بر بالای منبر مسجد کوفه و آن از حکام جتینان بود و ^{مسئله}
اورا مشکل شده بود آنحضرت حل آن مسئله نمود دیگر برداشتن
سنگ عظیم از سر چاه بود در وقتی که بحرب صفین میزنند و
لشکر از برداشتن آن عاجز بودند و روایت کرده اند که ^{حس}
دیری در آن موضع بود چون این معجزه را از آنحضرت صلوات ^{الله}
دید بشرف سلام در آمد دیگر محاربه نمودن با جتینان بود چنانکه
مشهور است و بر کرد ایندین آفتاب بجانب شرق در وقتی که ^{وقت}
مغرب رسیده بود تا آنکه نماز را در وقت خود ادا فرمود و این
دو مرتبه واقع شد از آنحضرت صلوات الله علیه مرتبه اول در ^{زمان}
حیات حضرت رسول صلی الله علیه و اله وقتی که سه بار آنحضرت ^{صلوات}
دامن حضرت امیر بود تا آفتاب زورفت و مرتبه دوم بعد از ^{زمان}
حضرت رسول صلی الله علیه و اله وقتی که از حرب خوارج مراجعت ^{نمود}

دیگر آنکه بعد از وفات سید کاینات صلی الله علیه و آله جمعی را در باب خلافت آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بودند مثل حدیث غدیر و غیر آن بنهادهات طلبید بعضی شهادت دادند و بعضی ندانند از آن جمله انس و زید بن ارقم بود که ایشان گفتند فراموش کرده ایم پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت اگر انس دروغ گوید و را با بعیب برص مبتلا گردان و اگر زید بن ارقم گوید چشم او را ناپسند کن آخر همچنان شدند که آنحضرت صلوات الله علیه دعا کرده بود و غیر اینها از معجزات آنحضرت زیاده از آنست که محصور کرد پس معلوم شد که آنحضرت دعوی امامت کرد و بر دعوی خود معجزه نمود پس در دعوی امامت صادق خواهد بود و بنا برین استبعادی که ملا علی قزوینی نموده که اگر امامت علی بن ابی طالب بنص خدا و رسول می بود دعوی میکرد آنرا و همه اصحاب آنکارا نمی نمودند باطلت زیرا که دعوی او معلومست چنانکه مذکور شد و شاهدها نیست آنچه در نهج البلاغه مذکور است که آن از کلام حضرت امیر است از شکایات قوم و جد بسیار را و در طلب بن امیر خصوصاً در خطبه که مشهور است بشقشقیه تا آنکه ابن ابی الحدید که شایع این کتابست گفته بنا برین مشکل میشود چو این شکایت دلیل هر بخت که اصحاب بد کرده اند که حق آنحضرت را غصب نموده اند اگر چه این حرف حق از زبان او جاری شده لیکن بنا بر تعصبی که داشته

کفر

گفته چو بیکویم که اولی آن بود که علی بن ابی طالب خلیفه باشد ایشان که خلیفه شده اند ترک وی کرده اند و این بدی ندانند و غیر دعوی آنحضرت در باب امامت بنص خدا و رسول خدا اظهر من الشمس بود لیکن حب جاه و منصب نیا و اغوای شیطان و پیروی نفس اماره که هر یک شمن قوی اند آدمی را سبب نکار اصحاب گردید بعضی دشمنی آنحضرت غالب بود و جمعی را فریب دادند و گفتند تا آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله در آخراز قول خود برگشته باشد و شما پس سابقان را حب جاه و منصب نیا و دشمنی آنحضرت کلو کنید و لاحقان را تعصب پیروی سابقان دامن گیر گشت پس اگر کسی بد که علماء و مشایخ سابق چنین رفته اند و البته غلط نموده اند البته غلط خواهد بود **و اما آنکه آنحضرت صلوات الله علیه قریب خفان بود** بسوی حق تعالی و اکثر بندگان بود از روی استحقاق ثواب بیکه تقریب ثواب بازای ایمان و عبادتست چنانکه در باب عدل مذکور شد و ایمان و عبادت آنحضرت بیشتر بود از همه خلائق نزد حق تعالی چنانکه روایت کرده عمر بن خطاب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اگر هفت آسمان و زمین را در گفته بگذاردند و ایمان علی بن ابی طالب را در گفته دیگر ایمان و بر همه را جمع آید و چنانکه مذکور شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز احزاب گفت لَضُرْبَةِ عَلِيِّ يَوْمَ الْأَحْزَابِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ پس بنا برین

آنچه ملاحظه علی گفته که حرفی نیست در کلمات آنحضرت و اختصاص او
 بکلمات لیکن اتصاف او باین کلمات دلالت نمیکند بر افضلیت بمعنی
 زیادتی ثواب و کرامت و نزد حق تعالی قول و باطل خواهد بود
و اما آنکه آنحضرت صلوات الله علیه باین بود از همه عیوب محبت خلق
 و خلق و اصل و فرع و از جمیع صنایع دیکه و اعمال خسیسه پس از آنکه
 و از بیان مستغنیست الحمد لله رب العالمین پس چون امر اول
 کتبت یعنی ثابت شد که آنحضرت صلوات الله علیه متصف بود بشرایط
 امامت اکنون شروع میکنیم در بیان امر دوم یعنی در اثبات آنکه
 غیر آنحضرت ز مدعیان امامت صلاحیت و قابلیت این امرند
 بحجت قبلی که از ایشان صادر شده که هر یک از آنها قدح در دعوی
 ایشان نموده **اما قوادح مشترکه میان خلفائی ثلاثه** پس از آنجمله
 آنست که با اتفاق امت دعوی ایشان درین مرتبه خدا و رسول
 نبودند که با اختیار خلق بود و ثابت شد که این باطلست پس دعوی
 ایشان باطل باشد **دیگر آنکه** باجماع اهل اسلام ایشان معصوم
 و سند اجماع قوادح مذکوره ایشانست **چنانکه** در اوقات رسالت و
 پیش از بیعت پرستی که اشد مراتب طلست چنانکه آیه **والکافرون**
هم الظالمون از آن خبر میدهد و آنچه ملاحظه علی گفته که منافات
 میان ظالم بودن و امامت در یکوقت میباشد **در رد و جواب**
 او از معنی ظالم چنانکه مذکور شد ظاهر است **استعمال داشته بلوا**

آن عمل مینمودند و ثابت شد که عهد شرایط امامت عهدتست پس
 ایشان امام نباشند **دیگر آنکه** چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 وفات یافت تعش مبارک او را بر زمین گذاشته تجمیر و تکفین
 و صلوة او حاضر نشدند و ترک واجب نمودند و آن روز را روز
 حرمی دانستند آن تفاتی که در دل داشتند در آن وقت ظاهر
 و بتخریب دین بین قیام نموده بسقیفه بنی ساعده رفتند و
 امام از برای خود مشغول گشتند و مردمان را بجزیره و قهرور
 خود در آوردند تا آنکه شمشیرها کشیده شد و از آنها بلند گشت
 و قته در میان مردمان افتاد لهذا عمر گفت باینصورتی قول
 مردمان بعتی بی کبر ابامامت و خلافت کار ناهمانی بود از روی
 خطانه از روی تدبیر و دلیل نگاه دار حق تعالی مسلمانان را
 از سرچین امری و هر کس بجمع کند بسوی این نوع بعتی بکشید
 او را و بعد از آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از نجف حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فارغ گشت ایشان اراده کردند که آنحضرت را
 از قبر بیرون آورند و برافراز گنبد اندازند پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات
 الله علیه ایشان را از آن منع نمود **دیگر آنکه** خود را خلیفه رسول خدا
 خواندند و با اتفاق همه امت آنحضرت صلی الله علیه و آله ایشان را درین
 بلکه در هیچ امری خلیفه خود نکردند و اینده بود مگر در وقتی که سوره بزأوه
 نازل شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چهل آیه از اول این سوره را

بابی بود که در موسم حج بر مشرکان بخواند لیکن بعد از زقین او
 جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت ای رسول خدا حق تعالی ترا سلام
 میرساند و صیغه های دیگر که این پیغام را یعنی رسانیدن سوره بر آوت
 را رساند مگر تو بیا کسی که از تو باشد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله حضرت
 امیر المؤمنین را صلوات الله علیه طلب نمود و بعقب فرستاد و امر نمود
 که آیات را از او گرفته خود بر اهل موسم بخواند و هرگاه کسی قابلیت
 چند آیه از سوره قرآنی نداشته باشد پس چگونه قابلیت امامت ^{نظیر}
 نبوت است تواند داشت و اینکه گفته اند که حضرت رسول صلی الله
 اذن داد که ابو بکر امام نماز جماعت شود غلط است زیرا که آنچه بصحت
 پیوسته است که چون پیامبری آن حضرت صلی الله علیه و آله شد دنیا
 و مسجد نتوانست رفت فرمود که مردمان نماز کند و در پیشانی
 خبر داد از زبان آنحضرت که ابو بکر با مردمان جماعت نماز کند
 لیکن چون آنحضرت برین معنی اطلاع یافت فی الحال برخاست و دست
 بردوش علی بن ابی طالب علیه السلام و دستی بردوش عباس نهادند مسجد
 آمد و ابو بکر را دور کرد و نماز کند تا آنکه باعث فتنه نشود بر
 تقدیر و تسلیم ظاهر است که امامت عام را که مشروطت بعلم کثیره
 و شریعت کوره که یکی از نهاد را ابو بکر بود با امامت نماز قیاس ^{میگردد}
 نمود چون نزد ایشان نماز کردن در عقب هر فاسق و فاجر جایز است
 دیگر آنچه روایت کرده اند آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود

اقدوا

اقدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر و مجروح خوانده اند لفظ
 ابی بکر و عمر را این نیز غلط است زیرا که تواتر اخبار از طرق خاصه
 و عامه ثابت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ایام حیات
 تا هنگام حیات مکرر فرموده باین مضمون تحقیق که میکند از من در
 شما دو چیز عظیم را که قرآنت و عترت من یعنی دو زده امام از
 هم جدا نشوند تا آنکه ملاقات کنند با من بر عرض کوشش ^{میکند}
 که مراد بالذین قرآنت و عترت رسول و معنی کلام آنحضرت
 صلی الله علیه و آله را باین تقدیر است که اقدوا کنید باین دو چیز ای
 ابابکر و عمر و لفظ ابابکر و عمر منصوبست نه مجروح و قبول این حد
 دلیلست از برای مانده از برای ایشان ^{دیگر آنکه روایت کرده اند}
 آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ابوبکر و عمر سید
 کمال اهل الجنة یعنی ایشان بهترین پیران اهل ایشند
 و کذب باین خبر ظاهر است از آنکه اتفاقست که اهل بهشت ^{جوان}
 میباشند نه پیر و مزاج حضرت رسول صلی الله علیه و آله با پیره
 مشهور است ^{دیگر آنکه روایت کرده اند} که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 فرموده خیر امتی ابوبکر و عمر و کذب باین خبر نیز ظاهر است
 از آنکه خود قایلند که ابو بکر گفت یا منعمون که من بهتر از شما ^{ستم}
 و حال آنکه علی بن ابی طالب در میان شما باشد و گفت مرا
 شیطان است که معاوضه میکند با من اگر خوبی از من برینید ^{باید}

کنند

گنبد مرا و اگر بدی بر پندید دوری کنیدا از من و عمر کف من از ^{دور}
 خود نکت دادم و چندین مرتبه گفته لولا علی لهلك عمر
 بعد از آنکه مکرر در مسائیل شرعی غلط کرده و حضرت امیرالمؤمنین
 صلوات الله علیه او را جواب گفته دیگر آنکه هرگاه حق تعالی در
آیه مباحله حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نفس رسول
گفته باشد و حضرت رسول علی الله علیه و آله در حق حضرت امیر
من اراد ان ينظر الى آدم تا آخر را چنانکه مذکور شد باقی فرمود
 باشد و آن دلالت میکند که حضرت امیر صلوات الله علیه افضل انبیاء است
 علیهم السلام پس چگونه میگوید که ابو بکر و عمر بهترین امت من اند
 با آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جمله امت آن حضرت است ^{بیت} بیت تحقیق
 که حدیث ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتراست بر آن
 حضرت و بهتان عظیمست و ازین قبیل اخبار بسیار نقل نموده اند
 که ذکر آنها موجب ملامت دیگران **ذو اوج مشترک** آن بود که خلافت
 امر خدا و رسول و نمودند در تخلف از لشکر اسامه و این واقعه ^{بیت} بیت
 که همه اهل سیر و تواریخ متفق اند در نقل آن و آن در وقتی بود
 خبر قتل زید بن حارثه از جانب روم آمده بود و حضرت رسول
 الله علیه و آله در آن وقت بیمار بود پس پرسید اسامه را ^{طلبید}
 و امیر ساخت بر لشکر اسلام و امر فرمود که بتجلیل متوجه آن موضع
 که زید در آنجا کشته شده پس پرسید اسامه بوجوب فرمود که حضرت

صلی

صلی الله علیه و آله بتجلیل از مدینه بیرون رفت و در یکفرنجی مدینه
 فرود آمد دید که جمعی هنوز از مدینه بیرون نیامده اند شکایت
 ایشانرا بحضورت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمود پس امر شد تا ^{طلبید}
 ایشانرا باقی لشکر را از منازل خود بیرون کرده بشکر اسامه ^{صلی الله}
 ساخت بعد از آن اسامه از آنجا کوچ کرد و خبر نزد حضرت رسول
 علیه و آله آوردند که اسامه بالشکر رفتند فرمود حاشا تحقیق ^{بیت}
 ازین امر با انموده نتوانند رفت و بعد از آن بود که مرض ^{بیت}
 صلی الله علیه و آله اشتداد یافت پس عایشه کس بجانب بدر روستا ^{بیت}
 حال حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمرتب رسید که ما از و طعم بریدیم
 باید که از جای خود حرکت نکنی تا ترا خبر کنم آنچه واقع شود پس ابو بکر
 و عمر نزد اسامه رفته گفتند که ما میروی و حال آنکه بیماری حضرت ^{بیت}
 صلی الله علیه و آله چنین و چنین است و ما احقیم او مردمان که در ^{بیت}
 حاضر باشیم اسامه گفت من مأمورم بزوتن قدرت بر کشتن نهادم
 پس ایشان گفتند چون بر نمیگردی آقلا بگرد دیگر در اینجا وقت
 کن تا ببینیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجا میرسد اسامه
 آنروز وقت غروب چون شب شد باز یکی از جانب عایشه آمدن ^{بیت}
 و عمر در نصف شب داخل مدینه شدند در وقتی که آنحضرت ^{بیت}
 بهوش بود چون بهوش آمد گفت درین شب شرعی عظیمی ^{بیت}
 گفتند یا رسول الله این شرعی عظیم چه باشد گفت طایفه از لشکر اسامه

تخلف نموده داخل مدینه شدند جهت فتنه که میخواهند برکنند
 پس چون صبح روشن گشت ابوبکر و عمر نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله
 حاضر شدند چون چشم مبارک آنحضرت بایشان افتاد گفت ای من این کرد
 شما را بر رفتن با اسامه چرا تاخیر کردید گفتند ما با اسامه ز قیم بکنیم
 کشتیم فرمود که سب برکشتن چه بود و حال نگه من امر کردم که با
 اسامه باشید و شما مخالفت امر من ننمایید و عاصی میشوید ابوبکر
 آمدیم که عهد را با تو نازیم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از ایشان
 نمود و از برکشتن ایشان بسیار تا سفا میخورد و فرمود تخلف میکند
 از لشکر اسامه و لعنت خدای بر کسی که تخلف کند از آن و این راسته
 تکرار نمود و عرض کرد ایشان مخالفت رسول خدا نمودند و نکند باشند
 حق بر خود تو را گیرد و آنچه شارح موافق که از علماء اهل خلافت
 گفته که مخالفت ایشان رسول خدا را با جهاد بود و خطا در جهاد
 جایز است باطلت زیرا که معنی جهاد آنست که فکر کند در استخراج مسائل
 از قرآن یا از حدیث یا از فعل پیغمبر یا از تقریر او یا از قیاس منصوص العله
 چنانکه در محل خود مذکور شده نه آنکه ترک همه اینها نموده آنچه بخاطر
 ایشان رسد و صورت خود را در آن دانند عمل نمایند این طریق جهاد
 نیست بلکه ترک نص هر چیست **و اما فواح مخصوصه بانی که از جمله**
 آن بود که فرزند رسول خدا خیر النساء را بختانید جهت منع او از
 پدر خود که بعضی قرآن و اجماع امت ثابت بود و این منع جهت حدیثی

بود که خود افترا نموده و میگفت که حضرت رسول فرموده سخن معاشر
 الا نبیاء لا نورث فما ترکناه صدقه یعنی ما پیغمبرانیم از کسی
 میراث نمی برد پس هر چه میماند از ما صدقه است و ظاهراست که این
 محض افتراست زیرا که مخالف نص قرآنست که حق تعالی فرموده است
 سلیمان داود و چون میسوزه که چنین حدیثی از آن حضرت صلی الله
 صادر شود و غیر از او حتی حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه صلوات
 الله علیهما که همتی این آنحضرت بودند نشنیده باشند و تخصیص قرآن
 بحدیث وقتی جایز است که حدیث متواتر یعنی موجب علم یقینی باشد
 پس آنچه ملاحظه علی گفته که خبر واحد دلالتش قطعیست جایز است که
 محض قرآن شود باطلت زیرا که در حدیث غدیر که از صواترا
 گفته که این حدیث خبر واحد است و اعتبار ندارد و همچنین
 فرزند رسول خدا را بسبب منع فدک از بغیر حق و این فدک
 باغی چند بود که آنحضرت متصرف بود و میگفت پدر بزرگوارم بمن
 بخشیده پس ابوبکر تکذیب نمود و از وی گرفت و داخل بیت المال
 گردانید با آنکه باجماع امت حضرت فاطمه علیها السلام از اهل
 بود که حق تعالی بطهارت و پاکی و شهادت داده چنانکه مذکور شد
 پس تکذیب و تکذیب خدا و رسول خدا خواهد بود و این نبود
 مگر محض عناد که با اهل بیت داشت و چون عناد نباشد وصال آنکه
 فدک را آنحضرت در تصرف داشت از کوه طبلید و با وجود این

حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم نیز شهادت دادند پس ابوبکر رد قول ایشان کرد و دعوی زن پیغمبر را گفت این حجره را پیغمبر بن چشمید پی گواه قبول نمود و این خلاف قول خدا و قول خدا و اجماع مسلمین است و چون معلوم بود که فدک حق حضرت فاطمه علیها السلام و عمر بن عبدالعزیز که یکی از خلفاء بنی امیه و مخالف حضرت امیه معصومین صلوات الله علیهم بود رد کرد آنرا با اولاد حضرت فاطمه علیها السلام تا آنکه اهل کوفه باو گفتند که باین رد کردن شیخین را رسوا کردی و همچنین مامون الرشید که از خلفاء بنی عباسی بود بعد از تصدی فقهاء عصر قبائله نوشت بخط خود که فدک ابعلی بن موسی ارضی الله عنهما رد کنند پس معلوم شد که فدک حق آنحضرت بوده که ابوبکر آنرا بنظم گرفته و او را بغیر حق رنجانیده و لهذا حضرت فاطمه علیها السلام وصیت فرمود که بعد از وفات او ابوبکر بر نماز نکند و در حق نیست که اندای و اندای حضرت رسولت و اندای حضرت رسول اندای حق تعالی است چنانکه در حدیث فرموده باین مضمون که فاطمه پاره بدن منست هر که او را برنجاند هانست که مرا رنجانیده باشد هر که مرا برنجاند بمنزله آنست که حق تعالی را رنجانیده باشد حق تعالی فرموده در قرآن مجید ان الذین یؤذون الله ورسوله لنعنهم الله فی الدنیا و الاخره واعد لهم عذابا مهینا یعنی آن کسانی که میرنجانند خدا و رسول خدا را دورند از رحمت حق تعالی

در دنیا و آخرت و همایشده از برای ایشان عذاب دردناک و ملا علی ابن قتیبه را جواب گفته که حاکم شرع را بخایز نیست که بخرد شهادت بیکرد و بیکزن حکم کند هر چند مدعی و شاهد معصوم باشند لیکن حکم بعلم خود میتواند کرد هر چند در آن حکم شاهدی نباشد و فساد این قول بر هر عاقل محفی نیست زیرا که از فرض او عصمت مدعی و شاهد ظاهر میشود که او قایلست بعصمت حضرت فاطمه و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما و بنا برین حاکم داعلم بدعوی مدعی حاصل میشود پس گفتن که حاکم را نمیرسد که بشهادت بیکرد و بیکزن حکم کند معقول نباشد با آنکه حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز شهادت داده بودند • دیگر آنکه کس فرستاد بخانه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پنا و بمن بیعت کن آنحضرت را با خود پس گفتند آتش بدرخانه آن حضرت زدند و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در عقبه را بستاده بود و در آبرشکم وی زدند و فرزند محسن نام را در شکم او کشتند • و در خبر است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در نماز بود که عمر در آشتکت و پی از بنخانه در آمد و خالد ولید را گفت بشیر با غلاف بریازوی حضرت فاطمه علیها السلام زد چنانکه بازوی او سیاه شد و تار و زوفات آنحضرت اثر آن باقی بود و سبب آن بود که حضرت فاطمه علیها السلام نمیکذاشت که کسی بخانه او داخل شود • و بدانکه چون ملا علی ابن خبیر را صحیح میدانند آنرا رد کرده

۱۵۴
 و از ایذای رسول که بمنزله انبای رسولت غماض عین نموده
 نکتة لیکن از قول نکردن حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برعت را
 جواب گفته که غرض حضرت امیر از آن نمودن پیعت مخالفت نبود
 بجهت عذری بود که آنحضرت را طاری شده و الا بعد ازین ماجرا
 اقتضا با بی بکر نمود و عطیة او را قبول نمود و تابع او شد در جمیع احوال
 نواهی و اعتقاد با امامت او داشت تا آنکه گفت بعد از پیغمبر صلی الله علیه
 بهترین امت ابو بکر و عمر است و فساد این قول مستغنیست از بیان
 دیگر آنکه عارف با حکام شرع بود حتی آنکه دست چپ دزد را برید
 با آنکه دست راست او را میبایست برید و شخصی فرمود تا سوختند و حال آنکه
 حضرت رسول صلی الله علیه اله نهی فرموده بود سوختن را و معنی کلام
 و معنی آنکه در قرآنست از او پرسیدند نتوانست جواب گوید یعنی
 میراث چده را از او پرسید گفت نمی یابم از برای تو در کتاب خدا
 رسول چیزی پس بخیره و محمد بن مسلم باو گفتند که حضرت رسول صلی الله علیه
 چده را سدس ترک میداد دیگر آنکه بصحت پوسته که بودی بدین
 آمد و پرسید که خلیفه رسول کیست گفتند ابو بکر پس نزد او رفت
 که بگو حق تعالی در کجاست گفت در عرش است پس بودی گفت باین
 میباید که زمین از و خالی باشد گفت دور کنیدا ز پیش من این بود
 که مسئله زندیقان را از من می پرسد پس بودی گفت هرگاه
 پغمبر ایشان باین رتبه باشد معلومت که دین و مذهب ایشان چه

مرتبه

۱۵۵
 مرتبه خواهد بود درین اثنا سلمان رضی الله عنه پیداشد و او را نزد
 حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برد پس حضرت قبل از آنکه بودی
 سؤال کند گفت دانستم آنچه از او پرسیدی و آنچه او در جواب گفت
 لیکن من آنچه او گفت نمیگویم بلکه میگویم حق تعالی فرستند مجاومگان
 و در هیچ جا و هیچ مکان نمیباشد لیکن در همه جاهت و او بر تر است
 از آنکه در جای باشد یا جای از و خالی باشد پس چون بودی این
 را از آنحضرت شنید در حال کله شهادت بر زبان خود جاری گردانید
 و در خبر است که در زمان حیات حضرت رسول صلی الله علیه اله
 شخصی را ابو بکر پرسید که هرگاه که او در از کوشی را شاخ زند و
 بکشد چه چیزی بر صاحب کا و واجب میشود گفت چیزی بر نیست
 زیرا که همیشه کشته است بهیچ درین سخن بودند که حضرت امیر
 صلوات الله علیه تشریف آوردند آن شخص سؤال را اعاده نمود آنحضرت
 صلوات الله علیه فرمود که اگر در از کوشی داخل شده در جای که کا و
 میخواهد بد پس چیزی بر صاحب کا و نیست و اگر کا و داخل جای
 شده و او را کشته پس صاحب کا و ضمانت و چون این مسئله را
 حضرت رسول صلی الله علیه اله عرض نمود فرمود که آنچه علی بن ابی طالب
 گفته صواب است دیگر آنکه اتفاق نمود با خالد بن ولید بر قتل حضرت
 امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و این واقعه است مشهوره میان
 عامه و روایت کرده اند از اهل سیر و تواریخ از هر دو طایفه

۱۵۶ چون منازعه میان آنحضرت صلوات الله علیه و ابی بکر بسبب عدم قبول
بیت بطول انجامید ابوبکر و عمر و جمعی دیگر گفتند اگر خواهیم که این را
سراخام گیرد پس درباره علی بن ابی طالب تدبیری باید نمود خالد
ولید گفت اگر شما میگوئید من او را میکشیم پس ابوبکر گفت ای خالدا یا
تو اینجا را توانی کرد گفت میتوانم کرد پس گفتند که راست میگوئی فردا
وقت نماز صبح شمشیر خود را برداشته میروی و بتزدیک او میرسی
ایستی و هرگاه بهجت تشهدی نشینند تو کار خود را می سازی
بعدا تشهد و قبل از تسلیم این واقعه صورت پذیرد پس از آن روز
دیگر شمشیر خود را زیر بغل پنهان کرده بمحمد آمد و در یکطرف آنحضرت
صلوات الله علیه نماز ایستاد دیگر ابوبکر در آشنای نماز متفکر نشد و
این کار تا امل نمود که اگر این واقعه شود قنده عظیمی از بنی هاشم خواهد
خواست و یقین است که مرزند نخواهند گذاشت و ما از نماز در
فکر بود پس بعد از تشهد و قبل از سلام بخالد گفت مکن آنچه تو گفتی
و سلام نماز گفت پس چون آنحضرت صلوات الله علیه ز نماز فارغ
گفت بخالد که تو میخواستی که فاعل این کار شوی گفت میخواستم اگر ابوبکر
مرا منع نمیکرد پس آنحضرت صلوات الله علیه بدو انگشت معجزه ناکلوی
گرفته چنان بپشرد که نزدیک بود که چشمهای آن ملعون بیرون آید و
دست پیازد که زیر جامه خود را زغا بطلوت کرد پس عمر با ابوبکر
گفت چون این کار بمشورت تو بود قضیه برعکس واقع شد و چون

۱۵۷ در خلاصی اجوات نمود مجتبی بعباس شدند و التماس کرده آن
حضرت دست از زبانه داشت و اما خالدا این کینه را در دل داشت
و منتظر وقت می بود تا روزی که با لشکر اسلام بموضع میرفت در
راه بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برخورد و چون آنحضرت صلوات الله
بر سر زراعت خود رفته بود سلاح با خود نداشت پس ملعون قتل
غیبت دانسته عوددی که از نو لاده در دست داشت خواست که حواله
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نماید که آنحضرت نمود و از فرسخ مسافت
و چون قلاوه برگردن او انداخت چنانکه همه لشکر از آن متعجب شدند
پس ملعون با این خیال بدین باره زد ابوبکر آمد و دانست که
این کار علی بن ابی طالب است گفت من تو نگفتم که هیچکس طاقت مقاومت
علی بن ابی طالب ندارد چرا مقرض او میشدی پس خدا دان را اطلبند
علاج آن توانستند نمود گفتند علاج این را آتش میکنند یا انگهی که
این را در گردن او انداخته تحقیق که حق تعالی نرم گردانید آهن با
دست او همچنانکه در دست او و علی نبینا و علیه السلام پس ابوبکر زدن
حضرت صلوات الله علیه مد و تضرع بسیار نمود تا آن قلاوه را بدست
مبارک خود از گردن او برداشت باین طریق که چون دست مبارک خود را
گذاشت آن قلاوه در زیر انگشتان آنحضرت صلوات الله علیه چون هم نرم
پس از آن پاره میکرد و دوری انداخت تا از هم جدا ساخت و بدانکه متفق
شدن قوم با خالد در قتل آنحضرت علیه السلام دلیل صریحیت بر او تمام این

۱۵۸
 و این اعظم تو ادحی است که از ایشان صادر شده نرد آن می توان
 کرد و نه عدرا ن می توان گفت. دیگر خلاف حضرت رسول خدا نمود
 در آنکه ^{صلوات الله} قولت جمیع امور مسلمانان را ببرد ادبا آنکه حضرت رسول
 علیه و آله او را عزل نمود در قولت امر صدقات چون صلاحیت این
 امرند ^{صلوات الله} آنکه شخصی صلاحیت این امر نداشته باشد بطریق
 اولی قابلیت امامت نخواهد داشت. دیگر آنکه وصیت نمودم
 بخانه حضرت رسول الله علیه و آله دفن کنند و معلومت که آن حضرت
 علیه و آله نغمه بوده و ملا علی جواب گفته که آن خانه ملک عائشه بود
 جواب عقول نیست زیرا که معلوم هیچکس نبود که آن خانه ملک عائشه باشد
 و اگر گویند که در حصه عائشه مدفون شده این قول نیز باطلست زیرا که
 ابو بکر خود نفی میراث حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمود و آنکه
 حصه عائشه از آن حجره تسع ثمن بود و آن بقدر کینه نبیست و بر
 که در حصه او مدفون شده باشد نیز نامشروع بود زیرا که حصه او
 بود و معلومت که اذن ورثه حاصل نشده. دیگر آنکه مرویست که چون
 بر من حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت حضرت امام حسن و امام حسین
 صلوات الله علیهما آمدند و گفتند ای مقام جد ما است و استحقاق
 اینجا نداری و همچنین سلمان را بود و مقداد هر یک از نصیحت
 کردند و حدیث غدیر را یاد او آوردند چنانکه از این سخنان اثر
 شد پس گفت اقبلونی فلیست بحیثی و علی فیکم یعنی بر طرف ساز
 بود

۱۵۹
 پست امامت مرا که من بهتر از شما نیستم و حال آنکه علی بن ابی طالب در
 میان شما باشد لیکن عمر او را پیشمان کرد و این صریحت که خلافت حق
 او نبوده و ملا علی جواب گفته که این حرف را ابو بکر از روی تواضع
 شکست نفس گفت و ظاهر است که در مثل چنین امری تواضع مغزین دارد
 و بر تقدیر تسلیم این جواب از فلست بحیثی که می توان گفت فلست بحیثی
اقبلونی که آن صریحت بر عدم صلاحیت و این امر را دیگر آنکه
 در وقتی که فوت میشد گفت کاشکی پرسیده بودیم از حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله که مستحق ام خلافت کیست تا نزاع با او نمیکردیم
 و ملا علی جواب گفته که تصدای این قول مبالغه بوده در طلب حق
 و فساد این قول ظاهراست زیرا که اگر این حرف را در اول خلافت
 خود میگفت این جواب با جمله صورتی داشت لیکن در وقت فوت
 در طلب حق معنی ندارد چنانکه بر متامل منصف مخفی نیست تغییر اینها
 از تواضع او بسیار است که ذکر آنها موجب ملامت است **تا و ادحی**
که خصوص عمر است از جمله تفضیل داد بعضی مردمان از بعضی
 در غنیمت و زکوة و جزایه و غیر اینها و غرضش این بود که تا اهل
 بیت رسول صلی الله علیه و آله کمتر بر مسلمانان بخورد رسول خدا صلی الله
 بایشان میداد از خمس غیر آن و معلوم بود که آن حضرت صلی الله علیه
 هیچ یک از صحابه را بر دیگری تفضیل نداد در این عطا یا بلکه ایشان
 مساوی قسمت می نمود زیرا که جهاد ایشان با کفار و بیعت گرفتن

بنو دین که جهت نصرت حق و حمایت دین اسلام بود لیکن عمر بن خطاب
بجلافت آنچه رسول خدا عمل میکرد حتی آنکه عایشه و حفصه را از بیت المال
در سالی هر یک را صد هزار درم میداد که قریب بیستصد تومان میشد
معلوم بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این قدر بایشان میداد
بلکه بقدر نفقه و کسوه ضروری بایشان میداد و بعضی از فقاهت
اهل سیر روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
که گفت من روزی نزد عثمان نشسته بودم در ایامی که مردمان
با و پست کرده بودند دیدم که عایشه و حفصه آمدند نزد عثمان و عرض
خود را بان بخوی که هر ساله از ایامی که عمر میکردند از و طلب میدادند
عثمان گفت من نمی بینم از برای شما در کتاب خدا و سنت رسول خدا
از بیت المال چیزی پس ایشان گفتند که چون بود که ابو بکر و عمر عیالی
آیا تو از ایشان بهتری عثمان گفت که ایشان بمیل طبع و خواهر نفس
بشما میدادند و این از من نمی آید کپی استحقاق چیزی بشما میدادند
ایشان گفتند چون وظیفه ما را نمیدی میراث رسول و اموال
او که در دست است میخواهیم عثمان گفت لا والله که شمارا در دین
نصبی نیست و نخواهم داد بسبب شما وقتی که شما بر نفس خود دادید
نزد پدران خود که ما شنیدیم از رسول خدا که از غیران کسی میراث
نمی برد و هر چه از ایشان میماند صدقه است و اگر چه من شک ندارم
که شما افترا بر رسول خدا بستید لیکن بوجوب شهادت خود شمارا دادید

۱۹۱
حق نیست و بر شما و بر هر که شهادت شما را قبول کرد لعنت خدا و لعنت
رسول و ملائکه و آدمیان خواهد بود پس عثمان رو بحضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه کرد و تبسم نمود و گفت یا اباالحسن تشییع دادم ترا
از ایشان آنحضرت فرمود بخدا قسم که این حرف را حق گفتی و دیگر
آنکه بدعت بسیار پیدا کرده و تغییر داد شریعت رسول خدا را اند
انچه امر کرد بپشتن پای نهاد و وضو و مسح را بطرف ساخت با آنکه
آنچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده مسحست و او ترک نص قرآن
بدعتی قابل شد و اهل خلافت این را شعاع خود ساخته گفتند
هر کس مخالفت این امر کند و پای خود را مسح نماید بموافقی کتاب خدا
مخالفا جماع و تارک سنت خلفاء خواهد بود و بعد از آن علماء ایشان
بجهت تقویت قول خلفاء تا وایل نمودند آیه مسح را که حق تعالی فرموده
فَاغْلُظْ أَرْجُلَكُمْ وَأَيُّدِيكُمْ إِلَى الْمِرْفَقِ وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ
أَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ یعنی بشوید رویهای خود را و دستهای
خود را تا مرفق و مسح کنید سرهای خود را و پایهای خود را تا
کعبین و گفته اند که وَأَرْجُلَكُمْ عَطْفَتِ بَرِّوْجِهَكُمْ و این بسیار
بعید است نزد کسی که تتبع کلام عرب کرده باشد و سبب آن کتاب
این امر بعید است که چون بعضی قراء أَرْجُلَكُمْ را بصبغ خوانند
پس ایشان گفتند که این نصب باعتبار عطف أَرْجُلَكُمْ است بر وَجْهَكُمْ
یا بقدر أَغْلُظْ و این باطلست زیرا که این خلاف ظاهر این فصل

نظر کلامت زیرا که بنا بر گفته ایشان معنی کلام چنین میشود که بنویسد
 رویهای خود را و دستهای خود را تا امر فقهها و مسح کنید سرهای خود را
 و بشوید پاهای خود را و ناخوشی این معنی ظاهر است پس نظر آن اعتبار
 عطف بر محل رؤسکم است یا آنکه او بمعنی مع است و این هر دو در
 عرب شایعست و اما جمعی از صحابه بیکو فضلاء یعنی ایشان بقول عمر رضی
 شدند و این عباس گفت نیامده در کتاب خدا امکرد و غسل و دو مسح
 همچنین بود مذهب اهل بیت علیهم السلام و علماء ایشان رضی الله عنهم
 پس معلوم شد که این بدعت را و احداث کرد و خلقی با در ضلالت
 انداخت. دیگر آنکه احداث نمود مسح بر خفین را که مخالف ائمه است
 زیرا که آنچه صریحت در قرآن مسح بر جلین است و طهارت است و خفت
 بر جلین صادق نیست بر حسب لغت و بر حسب عرف و چون حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه و را ازین بدعت منع نمود گفت که
 رسول الله صلی الله علیه آله دیدم در روز طائف که مسح بر خفین نمود
 آنحضرت فرمود که بعد از شوره مایه ندیدم که آنحضرت بر خفین مسح
 و ازینجا معلوم میشود که عمر صنوخ را دانسته و از ناخن خبر نداشته
 دیگر آنکه اسقاط نمود حجتی علی خیر العمل با از فضول دان و نمی کرد
 مردمان را ازان و گفت هرگاه مردمان این کلمه را میشوند که نماز بهتر
 اعمالست و رغبت بجهاد خواهند کرد پس بجز این قول خلاف امر خدا
 و رسول خدا نمود و خود را مستحق عذاب ابد کرد این دیگر آنکه چون

حجتی علی خیر العمل با بر طرف ساخت بتلافی آن زیاد کرده کرد و این
 صحیح گفتن ائمه خیر من انوار را و این موجب اسقاط تطهیر است
 بر سایر عبادات شد زیرا که خدا با افعال غیر حقیق و است
 که همه افعال اختیاریه مند و بر بهتر از خوابست و تخصیص نماز ندارد
 پس گفتن که نماز بهتر از خوابست از قبیل گفتن زید بهتر از کار
 خواهد بود که افاده تعظیم زید میکند بلکه افاده خفت و میکند و
 آنکه در حدیث آمده که اول آنچه بنده را حساب میکند در روز قیامت
 نماز است پس اگر مقبول شد باقی اعمال او نیز مقبول خواهد بود و الا
 هیچ عمل و مقبول نخواهد بود. دیگر آنکه مقدم ساخت سلام نماز را بر
 تشهد با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه آله فرمود که آخر نماز سلامت
 و این بدعتیست ظاهر که از واقع شده و باعث بطلان نماز گردید
 دیگر آنکه احداث نمود در نماز دست بستن را که آنرا تکفیر گویند
 با آنکه اتفاق است که این فعل از حضرت رسول صلی الله علیه آله و از هیچ
 یک از صحابه واقع نشد بلکه این بدعتی بود که او پیدا کرد و این را او
 نمود بحال کسی که خاضع و خاشع باشد در نماز و این باطلت زیرا که
 هر چه داخل عباداتست توقیفیست یعنی میباید که باذن شارع
 باشد نه با استحسان عقول ناقصه. دیگر آنکه بدعت نمود که نماز
 نافله را بجماعت بگذارند منقولست که عمر در اول ماه مبارک رمضان
 در آیام خلافت خود داخل مسجد شد دید که چراغ بسیاری روشن

کرده اند گفت باعث این چیست گفتند ما زنا فله میگردانند گفت خوب
 نمی بینم چرا کند کی این جماعت را پس اگر چه بیک سر اقتدا کنند بهتر خواهد
 بود و امر کرد که همه اقتدا برین بن ثابت کنند و این نماز را بجماعت
 بگذارند پس چون شب دیگر مسجد آمد دید که جمع کثیری اقتدا برین بن
 ثابت نموده این نماز را بجماعت میگذارند ازین معنی خوشحال گشت
 این بدعت را من کرده ام و یکو بدعتیست و حال آنکه در حدیث است
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر بدعت ضلالت و کفر است و هر
 کسند آن مستوجب عذاب الهیست در خبر است که شبی از شبهای ماه رمضان
 حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در ایام خلافت مسجد آمد دید
 نماز نافله را بجماعت میگذارند فرمود بجزرتا ما حسن علیه السلام که این را
 ازین نام شروع منع نماید پس آن حضرت صلوات الله علیه در ره در دست
 گرفت که ایشانرا منع کند همه متفرق شده از مسجد بیرون میروند و او
 می گفتند یعنی بجای ای عمر سپا و بسین که میخواهند که بدعت ترا بر طرف
 سازند دیگر آنکه خراج بر مسلمانان وضع نمود و اجماع امت است که حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله از کسی خراج نمیگرفت و ابوبکر نیز در ایام خلافت
 خود این عمل نکرد بلکه این بدعت مخصوص عمر بود که مردمان را بصف
 منقسم ساخت علماء و لشکر و رعیت و از رعیت خراج میگرفت و آن
 دو وصف دیگر میداد باین علت که علماء تعلیم نمایند رعیت را بام
 شرع و لشکر جهاد کنند پس و باین سبب عمل همه مردمان را باطل گردانند

و از

و از مرتبه اخلاص بیرون بروند زیرا که علماء در آن وقت تحصیل
 علم نمیکردند و در سن می گفتند مگر بجهت و طیفه خود از بیت المال ^{منظور}
 ایشان امتثال امر الهی نبود و همچنین لشکر جهاد نمیکردند بجهت عطا
 که از بیت المال بایشان میدادند بجهت اعزاز دین اسلام و رعیت
 نیز آنچه میدادند بازای عمل بایشان میدادند بجهت رضای
 پس همه را از فوایب محروم گردانید دیگر دفتر دیوان را او پیدا
 کرد و معلومست که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ایام
 خلافت ابی بکر این نبود بلکه عمر کاتبان پیدا کرد و امر نمود تا دفتر
 قرار دادند و اسامی آن سه طایفه که مذکور شدند در اینجا ثبت
 نمودند و حصه هر یک را در تحت اسم ایشان نوشتند و شخصی را متولی
 این امر گردانید که او را صاحب دیوان می گفتند عوض که این بدعت
 را او پیدا کرد و بعد از وی سلاطین خود و حکام و قضایا که تابع
 ایشان بودند اقتدا با او نموده این بدعت را در دین اسلام مستحرم
 ساختند تا امروز و همچنین خواهد بود تا ظهور قائم آل محمد صلوات
 الله علیهم و او بر طرف خواهد نمود انشاء الله تعالی دیگر آنکه منع نمود
 متعجج را که آن عمره متع است و متع زنا را چنانکه در آیت کریمه
 هر دو طائفه که عمر در ایام خلافت خود روزی بر منبر رفت و گفت
 ای مردمان دو متع در زمان حضرت رسول جلال بود هر دو از
 حرام گردانیدم و هر که خلاف امر من بینماید او را سیاست خواهم

بیکلی متمتع و دیگری متعه زنان و ظاهر است که این قول خلاف علم الهی
 یقین امر حضرت رسالت پناهی و موجب نسخ آیه قرآنیت زیور است
 این دو متعه از نص قرآن ثابت است اما متمتع چنانکه فرموده من تمتع
 بالمتعة الى الحج فما استيسر من الهدى یعنی پس هر که شتغ شود
 حرام بود بر او بسبب احرام بعمره تمتع تا وقتی که خواهد که حج کند پس
 واجبست بر او آنچه میسر شده او را از هدی و همچنین از حدیث
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز معلومست که او امر بعمره تمتع نموده
 و اما متعه زنان چنانکه درین آیه شریفه فرموده فما استمتعتم به
منهن فآتوهن اجورهنن فريضة یعنی پس هر که را تمتع خورد اری
 یا قدر آید با و یعنی بقدر متعه خود در آورده آید از زنان پس بدهید
 بر ایشان راه اذن واجب لازم **و دلیل** آنکه مراد ازین آیه شریفه
 عقد متعه است بر چند وجهت **اول** آنکه اطلاق لفظ استمتع در
 عقد متعه بحسب شرع حقیقتست که اصلا در اطلاق و در غیر متعه
 مجاز است یا اشتراک و این هر دو خلاف اصلت چنانکه در محل خود
 مباین است **دویم** آنکه ابن عباس که قول و حججتست نزد هر دو طایفه
 و ابن جیر و ابی بن کعب بن مسعود و جمعی از قراء این آیه شریفه
 باین روش خوانده اند که فما استمتعتم به منهنن الى اجل ستمی
فآتوهنن الاية و ذکر اجل هر حیثتست که عقد متعه است **سیمی** اجماع
 پست رسول صلوات الله علیهم و اجماع ایشان بحجنتست **چهارم** قول عمر

چنانکه

چنانکه مذکور شد **چشم** آنکه متعه منفعتی است خالی از زوجة قهرود را
 ضرر دنیا و آخرت مستفی و هر چه اینچنین است مباحست پس تمتع مباح
 بوده در خبر است که عبدالله بن عمر قوی میداد بحلیت متعه شخصی یا
 چو اخلاف نمودی قول پدر خود را گفت هرگاه حکم خدا در حلیت آن
 باشد چون ترک کنم حکم خدا را و بقول پدر عمل نمایم و از حضرت امیر
 المؤمنین صلوات الله علیه روایتست که فرمود اگر عرض متعه نمودی
 هیچکس زنا نمیکرد مگر کسی که شقی بود و درین تعجبست که همراهم خلافت
 حتی علماء و فضلاهی ایشان ترک کتاب خدا و سنت رسول نمودند
 و بدعت را قبول کردند که متعه حرامست تا آنکه اگر می یافتند کسی که
 متعه کرده قوی بقتلش میدادند بخلاف آنکه زنا کرده چنانکه روایت
 است از بعض ثقات که در دمشق شخصی با زن بیوه همسایه بود
 دید که مرد عربی هر روز بخانه آن زن تود و صیما میاید و او را بگفت
 که ترا چه کار است با این زن گفت او را متعه کرده ام پس آن شخص
 آن مرد عربی را گرفته کشا نید و را تا میان بازار و او از داد که آن
 مرد را قاضی متعه را حلال میداند پس مردمان بروجع شدند و او را
 بخانه قاضی بردند قاضی گفت چه کار است شما را با این مرد عربی
 متعه کرده است زنی را که در همسایگی فلان نیست پس مردی ز ملازم
 قاضی برخاست و از قاضی اذن طلبید که آن مرد عربی را بجنون برد
 و از او قرار بگیرد قاضی در اذن داد و چون آن ملازم در دل

در خلوت آن مرد گفت که هرگاه قاضی از تو پرسد بگو من زنا کردم با زن
 زنی که عهد خلاصی تو بر منست پس نزد قاضی آمد و گفت یا مولای من
 مرد مظلومت میگوید غیر آنچه اینجاعت میگوید قاضی از سوال گفت
 من با این زن زنا کردم نه متوجه چون قاضی این را شنید ایشان را منع نمود
 او را سرداد ایشان گفتند یا مولی اگر در اول میگفت این حرف را تا عرض
 او نمیشدیم پس آن مرد سلامت رفت بجهت آنکه اعتراف بزنا کرده اگر
 بمقره میکرد البته او را عقاب مینمودند پس نظر کنید بحال اینجاعت که آنچه
 ظاهر است قول خدا و رسول خدا در تحلیل آن انکار مینماید و آنچه
 صریح است کتاب خدا و سنت رسول در تحريم آن انکار نمینماید و آنچه
 سبب منع او عمره تمتع را معلوم است از حدیثی که از حضرت امام جعفر
 صلوات الله علیه منقولست مجملی از مضمون آن اینست که چون حضرت
 صلوات الله علیه و اگر از سعی صفا و مروه فارغ شد بر مروه با بیتاد و حبل
 و شنای ای ای بجای آورد و فرمود ای مردمان اینست جبرئیل و اشارت
 نمود میفرماید که هر که سیاق هدی کرده باشد محل شود و
 احرام حج گیرد پس اگر در وقت احرام میدانستم آنچه الحال جبرئیل
 فرمود هر آینه محل میشدم لیکن من سیاق هدی کرده ام و شر او را
 که محل شود هر که سیاق هدی کرده تا وقتی که هدی و محل خود برسد
 پس عمر با آنکه سیاق هدی کرده بود محل نشد و گفت یا رسول الله
 آیا نیکو باشد که ما بیرون آیم حج کنند و از سرهای ما آب بچکد گفت

یا کف

یا کف چون شود که ما با زنان نزدیکی نمایم و تو زود دیده باشی پس
 رسول صلی الله علیه و آله گفت ای عمر تو ایمان باین خواهی آورد این بود
 عمر این حرف را در دل گرفت تا آنکه عمره تمتع را بر طرف کرد و کوه
 خواست و ملا علی جواب این گفته که آنچه عمر کرد قدح در خلافت
 او نمیکند زیرا که مجتهد را خلاف غیر خود جایز است و قصوری
 و هر که اندک خودی دارد می باید که این جواب و سایر جوابهای
 که این مرد فاضل ز طرف اهل خلاف گفته میباشند ملاحظه حضرت
 عناد حضرت الله مع من کان یتولاه یوم المعاد و اما سبب
 تمتع زنان پس آن قضیه مشهوره است که واقع شده میان آن حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه دیگر آنکه در میراث حد غلط
 کرد و قریب بصد مرتبه فتوی داد او را بجزی و با زنان بر
 و بجزی دیگر فتوی داد و میگفت آیا کدام آسمان بر من نیاید بکند
 و کدام زمین مرا بر دارد اگر برای خود عمل کنم در میراث دیگر
 آنکه عده طلاق کنیز را از پرسیدند جواب گفت و برخاست با
 سائیل مسئله بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 و گفت یا علی عده کنیز در طلاق چند است حضرت صلوات الله
 علیه پانصد یا او تکلم کند بانگت مبارک تا اشاره نمود که دو قرآن
 پس عمر بسائیل گفت آنچه آنحضرت فرموده بود پس سائیل تعجب
 شد و گفت سبحان الله تو خود خلیفه رسول خدا میدانی حال

۱۷۰ آنکه عده کینز را نمیدانی تا آنکه آمدی و ازین رو قطع پرسیدی که با
 تو تکلم نکند و با اشاره ترا جواب گفت و تو باین حقیقت راضی شدی یا
 خود گفت حاشا که تو خلیفه رسول خدا باشی پس عمر گفت مگر تو این بود
 اضلع را نمی شناسی گفت نه عمر گفت این پسر عمر رسول خدا علی بن
 ابی طالب است گفت اگر آنست که تو میگوی پس باکی نیست دیگر آنکه
 حکم کرد و بجزیره زنان بر شوهران خود سه طلاق باین طریق که اگر شخصی
 گوید با زن خود آنست طلاق ثلاثا حرام میگردد در حال بر شوهر
 و تا شوهر دیگر نکند بر او حلال میشود و این را قیاس کرده است
 طلاق که در میان آن دو رجعت واقع شده باشد و معلومست
 این مثل آن نیست دیگر آنکه منع نمود بیع امتهات و اولاد را یعنی کینزانی
 را که از آقا فرزند شده باشد هر چند آن فرزند مرده باشد حکم کرد
 که از آن فروشنده و معلومست که کینز بسبب تیلاد از ملک الله بدر
 میروند دیگر آنکه منع نمود مردان از تزویج با قریش و از تزویج
 عجم با عرب حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که
 ما ننذیکد یکدیگرند کسی ابر کسی فضلی و مزیتی نیست مگر بزیادتی صلاح
 و تقوی چنانکه آیه شریفه ان اکرمکم عند الله اتقکم
 از آن خبر میدهد یعنی بهترین شما نزد حق تعالی آن کس است که بیشتر
 کار تر باشد یعنی هر که احتراز از مثل زکاهان بیشتر است و نزد حق تعالی
 از همکس بیشتر است و در حدیث قدسی فرموده الجنة لمن طاب

۱۷۱ این وکان عبدا حبشیا و الفار من عصابی و ان کان سیدا
 یعنی بهشت از برای کسیست که فرمان بردار اگر چه بنده حبشی باشد
 و آتش دوزخ از برای کسیست که فرمان نبرد اگر چه سید تو باشد
 دیگر آنکه احداث نمود تقصیب یعنی میراث می داد و وارث دور
 تر میت را آنچه فاضل بود از ما فرض الله مثلا هر که شخصی فوت
 میشد از سردختری و برادری نصف ترکه را بدختربند و نصف دیگر
 را بر برادر یا آنکه حکم خدا آنست که همه را بدخترباید داد نصف را بعنوان
 ما فرض الله و نصف دیگر را بعنوان رد و برادر را در اینجا نصیبست
 چون دور تر است نسبت بدختربان معلومست از قول حق تعالی
 که فرموده واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض این عمر باین قول
 راضی نشد حکم کرد بشارکت ابعدا با اقرب دیگر آنکه عول را نیز
 او بدعت نمود هرگاه نقض در فریضه واقع میشد بسبب بخل شدن
 زوج یا زوجین و بجهت جبر این نقض فریضه را ناید مگر در مثلاً
 هرگاه و ارثا مخصوص بود در زوج و در خواهر حکم خدا درین مسئله
 که نصف ترکه را بزوج دهند که آن سه سهم است از شش سهم و آن سه
 سهم دیگر را بد و خواهر دهند و فریضه خواهر اگر چه دو نلناست که
 آن چهار سهم است از شش سهم لیکن بسبب زوج یک سهم از فریضه ایشان
 کم شده و واجبت درین صورت که این نقض را ایشان قاصد شود
 زیرا که با عدم زوج آن ثلث را که زایداست از ما فرض الله نیز

بایشان میدهند لیکن عمر برای فاسد خود فریضه را هفتام
 سه سهم با بروج میداد چهار سهم دیگر را بد و خواهر را نصف
 همه واقع شود و این مخالف قول خدا و رسول است و این عمل
 بعد از فوت عمر بطلان این قول را بر مردمان ظاهر شد
 و گفت محالست که حق تعالی در مالی چیزی واجب گرداند که مال
 مال و فاکند پس این بدعتی بود که عمر پیدا کرد و عالمی با بطلان
 انداخت چنانکه همه ترک قول حق تعالی کردند و بقول عمر عمل
 بسبب چیهات فاسده و تا ویلالت بعید دیگرانکه حکم کرده ایم
 زیاده بر مهر سنت منقولست که در آشنای خطبه گفت ای مردمان
 هر که مهر دختر خود را زیاده از مهر سنت میکند آن زیاده را
 گرفته داخل بیت المال خواهد کرد درین آشنای زنی نزد او رفت
 و گفت چه گونه منع میکنی ما را از چیزی که حق تعالی آنرا حلال کرده است
 بر ما چنانکه در کتاب عمر بن خود فرموده وَأِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تُبَدِّلَ
زَوْجَ مَكَانٍ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ أَحَدَهُمْ قِطْرًا فَلَا حُزْنَ عَلَيْهِ
مِنْهُ شَيْئًا یعنی اگر خواهید بدل کنید زنی را بجای زنی دیگر و
 با شهیدی از ایشان مال بسیار و بعضی گفته اند که قطرا نقد
 از طلاست که پوست کاوی از آن پر شود پس میگردانند آنچه داده
 بایشان چیزی را پس عمر از روی خجالت گفت همه مردمان دانند
 از عر حتی زنان پرده نشین و در بعضی آیات مذکور است که بعد

ازان

ازان عمر و با حساب خود کرد و گفت شما میشنوید از من اینچنین
 و میداند که مخالف حکم خداست پس چرا منع نمیکردید مرا از آن تا آنکه
 زنی پدید و رد سخن من کند و ملا علی جواب گفته که عمر چرا نمیکرد
 زیاده بر مهر سنت را بلکه گفت اولی ترک آنست و این جواب منقول
 زیرا که آن زن گفت تو غلط کرده پس جواب این بود که بگوید خرام نیام
 بلکه میگویم ترکش اولی است دیگر گفته که عمر آن سخن را که مردمان
 تند از عمر از روی شکست نفس گفته اند از روی حقیقت و معلومست
 که تواضع درین مقام صلا معنی ندارد دیگرانکه حکم کرده بر زمین دیوانه
 که زنا کرده بود و چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر آن اطلاع
 یافت و راضی گردید و گفت نشنیده قول رسول خدا را که تکلیف از
 کس ساقطست از مجنون تا عاقل شود و از کودک تا بالغ گردد و از
 تا پدیدار شود پس عمر از آن پشیمان شد و گفت لَوْلَا عَلِيٌّ هَلَكَ عَمْرٌ
اَلْاَعْرَابِيُّ اگر علی نبی بود البته هلاک میشد عمر دیگرانکه حکم بر جمیع زن خواهان که
 زنا کرده بود و این حکم در وقتی بود که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
 حاضر بود پس منع کرد او را و فرمود که اگر حق تعالی ترا بر زن حامله ای
 داده لیکن ترا بر طفلی که در شکم اوست راضی نداده پس عمر گفت لَوْلَا عَلِيٌّ
هَلَكَ عَمْرٌ دیگرانکه ملازم خود را فرستاد که زن حامله را بجهت حد شریعی حاضر
 سازد چون زن این خبر را شنید از ترس طفل از شکمش سقط کرد و دیگر
 ندانست حکم این مسئله را پس از جمعی که حاضر بودند پرسید گفتند و حکم

و تادیب کننده مردمانی چیزی بر او نداشت پس از حضرت امیرالمؤمنین ^{علیه السلام}
 پرسید فرمود که شنیدم آنچه تو درین باب گفتی که برای جهنم خود گفتند
 غلط کردند و اگر بخوش آمد گفته اند ترا مغرور ساخته بگو تو از دست ^{سند}
 آزاد کنی و بر عاقله تو واجبات که دریت طفل را بدهد پس عمر گفت
تو لا علی هکذا عمر دیگر آنکه شنیع ترین قوادح او این بود که مع نمود
 خدا را صلی الله علیه و آله در مرض موت و نگذاشت که وصیت نماید و چیزی
 بنویسد تا مردمان بعد از او اختلاف نمایند و گمراه نشوند و حال آنکه
 حق تعالی فرموده کسی را که تقدم جوید بر رسول او و اختیاری نماند بخیر او
 را چنانکه فرموده یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا بین یدی قلوبکم
 و در جای دیگر فرموده و ما کان یؤمنین و لا المؤمنة اذا قضی الیه و
رسوله امر ان ینزلوا من امرهم پس چگونه جایز باشد که
 در کتب کذب رسول خدا را در وقتی که او امر نماید بنویشتن چیزی که خوب
 همه امت باشد و این دلیل قاطعت نزد منصف که صاحب این عقیده
 در دین اسلام نداشته و آنچه چون میشود که کسی قرار بوجوه انیت حق
 داشته باشد اعتراض بر رسول خدا نماید و بکلام شنیع او را از ده
 سازد چنانکه روایت کرده مسلم و حمیدی و غیر ایشان از علمای صحابین
 اهل خلافت باین مضمون که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مختصر
 شد و فرمود که بیا رید و او را دعا کنید تا بنویسیم از برای شما چیزی
 بعد از من گمراه نشوید پس عمر گفت حسبنا کتاب و نبنا ان نبیکم

لیسبح

لیسبح یعنی کافیت ما را کتاب پروردگار ما بتحقیق که بجز شما را درود
 زیاده شد پیوده میگوید پس میان جمعی حاضر بودند اختلاف پیدا
 شد بعضی گفتند قول رسول خدا حقیقت و بعضی گفتند عمر راست ^{میگوید}
 پس چون صدای قیل و قال بلند گشت آنحضرت صلی الله علیه و آله ^{از برده}
 شد و غضبناک بایشان نظر کرده فرمود برخیزید از پیش من میزاج
 در بنوقت سزاوار نیست پس ایشان برخاستند و بیرون رفتند
 و بعضی که حاضر بودند گفتند یا رسول الله اگر میفرماید احادیث
 و کاغذ حاضر سازیم فرمود حاجت نیست وصیت میدکم ^{خود را} اهل بیت
 آنچه خیر است پس معلوم شد که او رسول خدا را از زده نموده
 لفظ لیسبح که در واقع دشنام است که از صواد شده زیرا که این لفظ
 بمنزله آنست که کسی در وقت محاله و مخصوصه با خصم خود گوید که تو
 هدایان و هرزه میگوئی پس چگونه جایز باشد که این حرف بیک
 را کسی بر بهترین اولین و آخرین گوید و او را از زده سازد با آنکه حق
 تعالی فرموده باشد که ان الذین یؤدون الله و رسوله لعنهم الله
فی الدنیا و الآخرة پس بنا برین آن عذری که بعضی اهل خلافت ^{ازین}
 سخن گفته اند که عمر این حرف را از روی اعتقاد نکفت بلکه خشونت
 مزاج و تندگی که مقتضی طبیعت است گفت نامعقولست زیرا که کالیف
 الهی همه بر خلاف طبیعت و شکست نافر واقع شده پس واجب بود بر او
 که با همه مردمان ملائمت نماید و کسر نفس و خلاف عادت بجای آورد

چه جای که با غیر خدا که حق تعالی در باره او فرموده که وَمَا يَشْقُوقُ
عَنِ الْهُوِيِّ اِنَّ هُوَ الْاَوْحِيُّ یوحیی مضمونش آنکه بغير خدا از پیش خود
و خواهش نفس حرفی نگوید بلکه آنچه میفرماید وحی است که از حق تعالی
باو میرسد و این دلیل ظاهر است نزد کسی که با او عنادی نباشد که قابل
این حرفه بیک با بغير خدا اعتقاد بخدا و رسول خدا ندارد و در صحرا
که ابن عباس هرگاه این حدیث را نقل میکرد چنان میکرد که از آن
او زمین ترمیشت دیگر آنکه بصفت پوسته که چون آب و بکوفه نمود
خیر النساء را از فدک میراث پدر بزرگوار او با جمعی از زنان رضاعی
خود نزد ابی بکر آمد و گفت ای ابا بکر آیا تو میراث میبری از پدر خود
میراث نمی برم از پدر خود و ازین قبیل سخن بسیار گفت تا آنکه ابوبکر
قباله نوشت که فدک و عوالی را با حضرت رد کنند پس آنحضرت آنرا
گرفته بیرون آمد که بمنزل خود رود چون بد مسجد رسید عمر پیدا
شد در وقتی که آن قباله در دست آنحضرت بود و زنان در عوالی او
جمع بودند عمر گفت ای دختر رسول خدا این چه کاغذ است که در دست
تست گفت قباله ایست که ابوبکر نوشته که فدک و عوالی را بکنند
گفت بمن ده تا نظر کنم و بتو پس هم پس چون آنرا گرفت و نظر کرد
دهان نجس خود را بر آنجا انداخت و از پاره کرد و گفت غنیمت
مسلمانانست ابوبکر را این حکم غیر رسد پس آنحضرت صلوات الله علیها
و فرمود که ای عمر همچنانکه این کاغذ را پاره کردی حق تعالی که ترا پاره

کند

کند و آخر ابولؤلؤ همان کرد که آنحضرت علیها السلام دعا کرده بود این
دلیل است بر بغض عمر و عناد او با آل رسول علیهم السلام که نجس است
چیزی با ایشان برسد و این اعظم کباب است و چون عمر با ابی بکر
که چرا اینچنین کردی گفت بجهت حیاء که از دختر رسول خدا داشته
اما وقتی که اقباله را گرفت و بیرون رفت پشیمان شد الحمد لله
که آن بدست تو افتاد و پاره کردی پس هر دو متفق شدند آنحضرت را
از حق خود محروم ساختند و غیر اینها از قبایحی که از عمر صادر
زیاده از آنست که محصور کردد و اما فواج عثمان که آن زمین
غیر محصور است پس از آنجمله آن بود که چون عبدالرحمن بن عوف
باو بیعت نمود بجهت طمع که از او داشت همچنان طمع می کرد که عمار را
داشت و خلافت باو قرار گرفت استیلاء یافت بر اموال مسلمانان
و تصرف نمود در بیت المال ایشان بجهت خود و خویشان خود از بی
چنانکه یکدینار بصلاح مسلمانان صرف نمیکرد تا آنکه حکم بن عاص
که مرد در رسول خدا بود و او را از مدینه اخراج نموده بود طلید
و از بیت المال چهار هزاره دینار که اگر تبت هر دینار بیست شاهی
بوده چهار صد تومان میشود باو داد و این حکم عم عثمان بود
او همیشه حضرت رسول را صلی الله علیه و آله غیبت میکرد و سخنان
بد میگفت و عرضش استهزاء و سخریه بود بیکروز نزد جمعی نشسته
این گفتگو میکرد که آن سرور شنید پس از روی غضب باو نظر کرد

بعدها از بیت المال باو چیزی نداد و بهمان کوفت او نوشت شد
 و عثمان در اثنای مرض رفت که ابراهیم و ذمه از و حاصل نماید او
 را ضعیف نشد و معلومست که ابن مسعود را از اکابر صحابه رسول خدا بود
 و او را بغیر حق رنجانید. دیگر آنکه عمار را سر داد که او نیز یکی از بزرگان
 صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود چندان زد که قق بلغمی
 و سبب این بود که چون عثمان بر مبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت
 که خطبه بخواند عمار برخواست و او را سر زدش نمود پس از او منبر رفت
 آمد و لگد بسیاری بر عمار زد چندانکه عمار از هوش رفت و بقفا
 افتاد باز چند لگد بر شکم او زد چنانکه قق هم رسانید پس او را بر
 دوش بسته بمنزل خود آوردند چون هوش آمد گفتند باو که چرا
 باین مملکت انداختی گفت حدیث رسول خدا مرا برین داشت که
 فرموده افضل اعمال سخن حقیقت که بگوید کسی در برابر امامی ظاهر
 باشد و یقین است که عمر و عثمان را در روز قیامت موقوف خواهد
 بود نزد حق تعالی و بدانکه آنچه عمار در حق عثمان گفته گذشت
 زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق او فرموده که عمار
 با حقیقت و حق با عمار پس معلوم شد که آنچه عثمان در حق او کرده
 غیر حق و مخالف دین اسلام بوده. دیگر آنکه ابوذر را از مدینه
 اخراج نمود با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق او فرموده که
 حق تعالی امر کرده بر او و سستی چهار کس علی و مقداد و سلمان

و ابوذر

۱۸۱
 و ابوذر و سبب اخراج او این بود که ابوذر اظهار حق می نمود و در هر
 مجلسی که می بود بد عثمان های غریب و فاجحه های عجیب عثمان را بیان
 و عرضش این بود که بر من مردمان ظاهر کرده که او عقوبت بحتی نیا
 کشته و ترک سنت رسول خدا نموده تا آنکه این خبر به عثمان رسید گفت
 که ابوذر را از مدینه اخراج نمایند پس چون ابوذر مضطرب شد
 رفت و در آنجا عبادت الهی مشغول گشت و از فضایل اهل بیت
 علیهم حدیث میکرد و چون خبر عبا وید که و الی تمام بود رسید نامه
 به عثمان نوشت که ابوذر رهرو را از فضایل علی بن ابی طالب است
 او مردمان نقل میکند عقرب است که باین سبب فساد عظیمی درین
 دیار ظاهر خواهد شد پس اگر تو شام میخواهی ناچار دفع ابوذر را
 نمود پس چون عثمان این خبر را شنید فی الحال کس فرستاد تا او را
 تشریح چهار سوار کرده بحجاز آوردند در حالتی که هر دو را نهاد
 او بر بالای شتر مجروح گردیده بود پس او را با اینحال مملت نهاد
 و بر بنده فرستاد و امر کرد که هیچکس مبادا بعتا و نرود پس کسی عثمان
 او زرفت مگر حضرت امیرالمؤمنین و اولاد او علیهم السلام و بعضی از
 بنی هاشم و چون عثمان این را شنید کس فرستاد که اینها را منع
 نماید پس آنحضرت صلوات الله علیه گفت رسول عثمان که او را و غیر او
 را قدرت آن نیست که منع تواند کرد ما را از چیزی که حق تعالی بر ما
 واجب گردانیده باشد و آمدن ما بشایعت ابوذر در جهت مخالفت

عثمان بودید بجهت حق واجب بود که ابوذر بر باد است چون
رسول خدا بود پس نازد یا بر بیهان دو کوش اسبان رسول زدند
اسب پی تاب کشته او را برداشت و تا پیش عثمان هیچ جا نرسید
پس بود ز یاد آن خود را و ادعای نموده متوجه زندگ کردید و در آنجا
غریب بپس فوت شد و هرگاه کسی حیثیت رسول خدا را از منزلت او ای
خود بغیر حق آواره سازد و دشمن او را جای دهد و عطا بخشد
یقین که این محض عناد با رسول خدا و خروج از دین و خواهد بود
و جوانی که نلاعلی از این سله قضیه گفته است که امام را جایز است
تا دیوب کسی که از نسبت با امام سوء ادب ظاهر شود هر چند که آن
تا دیوب سبب هلاکت او کرده و این را قیاس نموده بخضرت امیر
صلوات الله علیه گفته که لازمست شیعه را قبول این معنی زیرا که علی
بن ابی طالب بسیاری از صحابه را بقتل رسانید بجهت دفع مفسده
و هرگاه که امام را جایز باشد که بجهت دفع مفسده مردم را بکشد
تا دیوب بطریق اولی جایز خواهد بود و جواب این قول ظاهر است
زیرا که آنچه آنحضرت صلوات الله علیه آله میگرد بفرموده رسول خدا
میکرد که آن موافق حکم خدا باشد بخلاف عثمان که هر چه کرد برای
فاسد خود کرد که آن مخالف حکم خدا و قول رسول او بود دیگر آنکه
چون ظلم و ستم او از حد در گذشت و سکا یاب مسلمانان زد
عمال و ظاهر کشت جمعی از اهل مصر شکایت حاکم خود عبد الله بن

ابی

ابی سرح و جمعی دیگر از اهل کوفه بشکایت حاکم خود ولید بن عقیبه
نزد عثمان آمدند پس همه اتفاق نموده با جمعی کثیری از اهل مدینه
که از ظلم او در آزار بودند نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
رفتند و استدعا نمودند که آنحضرت علیه السلام احوال ایشان را بغما
بگوید شاید که آن دو حاکم را مغزول گردانند پس چون آنحضرت علیه السلام
حقیقت حال را معلوم او کرد اندک گفت عزل کردم حاکم مصر را
اکنون هر که را میخواهد بگویند تا حاکم ایشان گردانم گفتند ما بجز
ابی بکر را میخواهیم پس او را حاکم ایشان ساخت و حکمی نوشت در حضور
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که عبد الله مغزولست و حکومت
تعلق بجمعی بن ابی بکر دارد و همچنین مغزول ساخت حاکم کوفه
را و دیگری را بجای او نصب کرد پس اهل مصر با حاکم خود متوجه
مصر شدند و چون قریب بسه فرسخ از مدینه بیرون رفتند
دیدند که غلام عثمان بر شتری سواره بسرعت تمام میرود گفتند
آیا چه حادثه واقع شده که باین تشاب میرود پس متجدد گفت او را
سازید تا از و معلوم کنیم چون حاضر شد پرسید که باین عت
کجا میروی گفت مرا عثمان بجهت حاجتی بجای فرستاده گفت
حاجت غلام جواب گفت حجت در شکافتا گفت بر پندید که با
او رقعۀ خواهد بود چون تقصیر نمودند نیافتند حجت گفت مطهره
که برین شتر او بختیاریا چون آوردند بر آزاب بود گفت آری

بریزید و تیر از ایشانکافید چون شکافتند کاغذی در آنجا بود بموم کفته
 چون کاغذ را خواندند نوشته بود بجاکه مصر که چون محمد بن ابی
 میرسد با آن جمعی که همراه ویند همه را بقتل در آور و بعمل مشغول
 باش پس محمد با غلام و جمعی که همراه بودند بهدین باز گشتند در
 وقتی که اهل کوفه تمیئه رفتن میکردند چون محمد را دیدند که سر
 متعجب شدند پرسیدند که سبب برگشتن چه بود محمد واقعه را
 کرد پس همه مسجد آمدند و شخصی را بخیرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشتند
 تا بمسجد شریف آورد پس محمد قصه را بتفصیل در خدمت آن حضرت
 بیان کرد پس همه باتفاق نزد عثمان رفتند و غلام و شتر را در برابر
 او بدانستند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برقه را بدست
 او داد و فرمود که تو ایشان را اعانت کردی و از برای ایشان حاکم
 تعیین نمودی پس یکی از این چه عمل بود که کردی عثمان نکرش گفت
 این غلام غلام منست و این شتر نیز از منست و این رقه خط
 منست و این مهور از منست اما من از مضمون این رقه خبر ندارم
 پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت سبحان الله چون
 که غلام تو بر شتر تو سواره ازین شهر بیرون رود و رقه خط
 کاتب تو و مهور تو در دست او باشد و تو علم باین نداشته باشی هیچ
 عاقلی این را با او نمیکند پس آن حضرت صلوات الله علیه زوده ازین
 او برخواست و سبب همه گفتن عثمان این عمل بود که از وصا در شد

دیگر

دیگر آنکه قسمت نمود ولایت بلاد را میان خویشان خود و ایشان
 را عامل بلاد گردانید بنظر ظاهر شد ازیشان فسق بسیار از آنجمله
 ولید بن عقبه که عامل کوفه بود علانیه نمیخورد و دست میخورد آمد
 و نماز جماعت میکرد تا آنکه یکروز نماز ظهر را هفت رکعت گفت
 از برای خاطر نماز زیاده میکنم نماز را پس دانستند که او مت
 وقتی کرد در محراب تا آنکه او را بدوش بسته از مسجد بیرون بردند
 پس جمعی آمدند و نزد عثمان شهادت دادند که ولید خمر خورده
 محراب تی کرده عثمان او را حاضر ساخت لیکن او را حد نزوی پس
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در حضور عثمان فرمود او را
 حد زدند و گفت حد خدا ضایع نمیشود در جای که من باشم دیگر
 متکبر بود و بطریق جباران و جاهلان سلوک میکرد بخلاف سیرت
 حضرت رسول صلی الله علیه و اله و ملازمان و حاجبان بسیار از برای
 خدمت خود مقرر داشت و پوشیدن خری و زینت کردن بطلا
 و نقره او در میان مردمان شایع گردانید و لوختن نفیر و کرنا و بو
 برد رسای خود و احوالات نمود و معلومت که این اعمال شنیعه
 مخالف شریعت حضرت رسول صلی الله علیه و اله بود و هیچ یک از
 شیخین نیز این عمل نکردند که او کرد و از نجهت بود که همه بر قیل
 متفق شدند دیگر آنکه از بس که افعال فجحه از وصا در شد صحابه
 او را یاری نکردند و او کفایتشند تا در حضور زن و فرزند او را

۱۸۶ کشتند تا آنکه عمار گفت الحمد لله که کشتیم کافر را و حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام گفت خدا کشت او را و آن سه روز در من جمله افتاد و کسی
 جرأت نمیکرد که او را دفن کند تا آنکه سه کس از خویشان او در آنجا
 دزدیدند و حقیقه دفن کردند و این دلالت میکند که سه رقیل
 راضی بودند حتی آنکه گفتند بجمعی بر قتل عثمان بیشتر بودند از
 بجمعی بر بیعت او همین بس است در بدی و در حضرت امیرالمؤمنین
 صلوات الله علیه از او اعراض نمود با آنکه قدرت در خلاصی او
 داشت این بود آنچه متفق علیه عامه و خاصه است از قوادح
 خلفاء نلته که مذکور شد و الا آنچه اهل سیرا ظرف خاص ذکر
 کرده اند زیاده از آنست که در او را قتل نمود پس اگر کسی با انصاف
 باشد و با او عناد نباشد از آنچه مذکور است بگذرد و انصاف
 ایشان می نماید چنانکه مذکور است عظم علماء امامیه است مثل سید
 علم الهدی و شیخ مفید و شیخ طوسی رحمهم الله و این دلالت
 دارد حدیثی که کلینی روایت کرده از ابن ابی عمیر از حضرت امام
 جعفر صادق صلوات الله علیه که فرموده حق تعالی در روز قیامت
 سه کس تکلم نماید یعنی از ایشان در غضب خواهد بود و سبب
 از برای ایشان عذاب دردناک است و کسی که دعوی امامت کند از
 جانب حق تعالی در واقع نباشد روم کسی که انکار نماید ما می
 که منصوب از جانب حق تعالی باشد سیم آنکس که این هر دو را

داند

۱۸۷ داند **شعر** اگر خواهی که باشی مرد دین داره بکن بر کفر این اثر را
 که اهل عالمی از جهالت نکند در ضلالت این سه خداره
و بدانکه قاعده اینست مقررده نزد اهل علم که اثبات نبی
 باطل نقیض آن نبی میباشد پس هرگاه بطلان امامت حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت شد میباید که حقیقت امامت آنحضرت ثابت
 باشد **الحمد لله رب العالمین و چون** امامت حضرت امیرالمؤمنین
 صلوات الله علیه نزد تو ثابت شد بدانکه بعد از وی بلافاصله امام
 بحق حسن بن علی است و بعد از او برادر او حسین بن علی است
 و بعد از او پسر او علی بن الحسین و بعد از او پسر او محمد باقر و
 بعد از او پسر او جعفر صادق و بعد از او پسر او موسی کاظم و بعد
 از او پسر او علی بن تقی و بعد از او پسر او محمد تقی و بعد از او
 پسر او علی بن تقی و بعد از او پسر او حسن عسکری و بعد
 از او پسر او مهدی ها دیت صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
 و این مهدی موجود است و باقی خواهد بود تا تکلیف نبی است
و دلیل عقلی بر اثبات امامت ایشان بعین همان دلایلیست که در امامت
 حضرت امیرالمؤمنین مذکور شد بجمعی آنکه کالات نفسیه و بدنییه
 که در حضرت رسول خدا و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما
 موجود بود همه آنها در هر یک از ایشان نیز موجود بودند در غیر
 ایشان و مصطف بشریط مذکوره ایشان بودند نه غیر ایشان

این اثبات از علمیه

و دیگر آنکه صحیفه جامع با ملای حضرت رسول و خط حضرت امیر
 صلوات الله علیها و الهما که جمیع احکامی که مردمان بآن محتاجند
 در آن درج شده که بر کسی واقع شود در آنجا مذکور است نزد ایشان
 و همچنین نزد ایشان بود جعفر ابیض و جعفر احمر و مصحف حضرت فاطمه
 علیها السلام که علم اولین و آخرین درینها بطریق رضیانه بود
 و غیر ایشان کسی باین اطلاع نداشت پس ایست که ایشان امام
 نه غیر ایشان **و اما تفسیری تعیین** حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 هر یک از این ائمه را صلوات الله علیهم با امامت و همچنین تعیین هر یک
 از ایشان لاحق خود را معلومست از اخبار متواتره زیرا که علمای
 مجتهدین و صلحای متعین امامیه از تقدیم و متاخرین بر
 که در مرتبه تواتر وجود داشته خبر داده اند که حضرت رسول
 الله علیه و آله این دوازده امام را با امامت تعیین نمود درین
 اجماع دارند لیکن بعضی از آن اخبار باجمال دلالت میکند بعضی
 بتفصیل **اما آنچه باجمال دلالت دارد از آنجمله حدیث مشهور است**
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا
 یعنی بدرستی که میگذارد در میان شما دو چیز بزرگ که آن قرآن
 و اهل بیت من است اگر اکتفا بایشان کنید هرگز گمراه نشوید **و هلاک**
 نگردید دیگر فرموده مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من ركب

فما

فما نجا ومن تخلف عنها غرق یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی
 نوح است کسی که نشت در آن نجات یافت از هلاک و گنجه تخلف
 نمود غرق گشت و هلاک شد و ظاهرات که مراد از اهل بیت
 دوازده امامت صلوات الله علیهم و ازین قبیل احادیث از
 طرق امامیه غیر محسوس است و همچنین از طرق مخالفین نیز دوازده
 خلیفه و دوازده نقیب و دوازده امیر بسیار وارد شده
 که مؤید حصر امامتست در دوازده و از آنجمله مسلم در صحیح خود
 نقل کرده از جابر بن سمره که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله
 علیه و آله که فرمود دین اسلام بر طرف نشود تا دوازده خلیفه
 ظاهر کرده و بخاری در صحیح خود از ابن عمر روایت کرده که
 رسول صلی الله علیه و آله گفت امر مردمان و تکلیف باقی خواهد
 تا دوازده مرتبه پیدا شوند و بعد از آن تکلیف بر طرف شود
 ظاهر کرده و همچنین بخاری با سند خود از جابر بن سمره روا
 کرده که او گفت شنیدم که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
 بعد از من دوازده امام خواهند بود **و اما آنچه از اخبار روایت**
 میکند بر تعیین رسول خدا صلی الله علیه و آله هر یک از دوازده امام
 را که هر دو طائفه آنرا روایت کرده اند زیاده از آنست که در
 مختصرات کتب حدیثی آنکه بعضی فضلا بجز خصوصین اخبار کتاب
 تصنیف نموده اند و بعضی از آن اخبار را شیخ ابیهمدان سنن

که از فضلاء ای مایه است در رساله زوقه ناجیه ذکر کرده و گفته
 که این تعیین را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده و صحیح
 اخبار نموده اند عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و ابو سعید
و ابودرغفاری و سلمان فارسی و جابر بن سمره و جابر بن عبد
انصاری و انسن بن مالک و ابوهریره و عمر بن خطاب و زید بن
ثابت و زید بن ارقم و ابو امامه و وانده و ابو ایوب انصاری و عبد
بن یحیی و ابوقتیاده و انصاری و عمارت بن یاسر و خدیجه بن
و عمران بن حصین و سعد بن مالک و علی بن ابی طالب امام حسن
و امام حسین علیهم السلام و ام سلمه و فاطمه علیهم السلام و عایشه لیکن درین
بجست یمن و تبرک از جمله اخباری که بعضی آنها را شیخ ابوالحسن
در رساله مذکوره ذکر نموده و حدیث مذکور می شود اما حدیث
اول پس آن باینضمون است که جابر بن عبدالله انصاری گفت چون
نازل شد آیة کریمه یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم گفتم ای رسول خدا من خدا را ادا کنم
 و اطاعت او کردم و ترا که رسول خدایم نیز شناختم و اطاعت نمودم
 لیکن اولی الامر را که حق تعالی امر کرده ما را باطاعت ایشان نمیدانم
 گفتای جابر ایشان خلیفهای منند و اما ما اهل اسلام اول ایشان
 علی بن ابی طالبست و بعد از او پسر او حسن و بعد از حسین و بعد
 علی بن الحسین و بعد از محمد بن علی که در توره معروفست با تو و

تو با او ملاقات خواهی کرد چون وارد ریایی سلام مرا با تو برسان
 و بعد از جعفر بن محمد و بعد از موسی بن جعفر و بعد از علی بن موسی
 و بعد از محمد بن علی و بعد از علی بن محمد و بعد از حسن بن علی و چون
 بقایم آل محمد رسید گفتای جابر او مردی خواهد بود بهم نام
 و هم کنیت با من و حجت خدا بر اهل عالم و حق تعالی شارق
 و معارب را در تصرف او در آورد چنانکه زمین را بر او عدل
 و داد کند بعد از آنکه بر او ظلم و جور شده باشد لیکن چند وقت
 از شیعه خود غایب خواهد شد بر وجهی که از غایت طول غیبت او
 مردمان تصدیق بوجود او نکنند مگر آنکسانی که حق تعالی ایشان را
 ایمان امتحان کرده باشد جابر گوید من گفتم ای رسول خدا شیعه
 در غیبت و نفعی از خواهد بود گفت ای ما ندانم شفاعت مردمان
 از آفتاب در وقتی که زیر پر باشد ای جابر او از مکنون سر خدا
 و مخزون علم او این سخن را از من نگاه دار و هیچ کس کو مگر کسی
 که اهل آن باشد و اما حدیث دوم پس روایت کرده از ابوامامه
 باینضمون که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت چون مرا بعراج
 بردند دیدم که بر ساق عرش از نور نوشته بود که لا اله الا الله
محمد رسول الله توت و نصرت دادم رسول خود بعلی بن
و بعد از جعفر بن حسن و حسین و باز دیدم که از نور نوشته بود که
علی علیا علیا علیا محمد محمد محمد و جعفر و موسی و الحسن

و آنچه گفته ام یارب کیستند اینجا است که اسم ایشان با اسم قرین
 شده اند که یا محمد ایشان امامان و پیشوایان خلق اند
 از تو بهترین مردم مانند از ذریت تو **بندگی** اجاع فرقه امامت
 که زمان خالی از امام معصوم نتواند بود و اجماع ایشان حجت است
 دیگر آنکه معلوم شد که عرض حق تعالی از ارسال نبی و انبیا و اوصیاء
 است که بندگانی را بطاعت نزدیک و از معصیت دور گرداند
 این لطفی است که همیشه بر حق تعالی واجبست مخصوص قتی دون
 وقتی نیست پس هر وقتی باشد که امام موجود نباشد امر معکوس
 بود و لازم آید که حق تعالی ناقص فرض خود باشد این بیخ
 پس ما را که تکلیف باقیست وجود امام ضروریست و دیگر آنکه
 آیه کریمه **أَلَيْسَ لِنَسْأَلُكَ إِن تَرَكْتُ سُدًى صَرِيحٌ** در
 یعنی یا کان میکند میان که ایشان را بی سرداری و صاحب
 گذاشته تا آنچه خواهش نفس ایشان باشد چنان کنند این کفایت
 فاسد زیرا که بی وجود امیری مطالب الهی از بندگان و بندگان
 از حق تعالی صورت نپذیرد و از حضرت امام جعفر صادق روایت
 الله علیه روایت شده که اگر در زمانه نماند کرد و کس البته میاید
 که یکی امام باشد و دیگری رعیت و مسلم روایت کرده از حضرت
 رسول صلی الله علیه که درین سلام با قوت خواهد بود تا انقضا
 دهر چنانکه هرگز خلی در آن راه نیاید و در آن برد و از حلیفه

خواهد

خواهد بود و درین باب اخبار پیش بسیار از حضرت رسول صلی
 الله علیه و آله عرض و روایاتی که این رساله محل ذکر همه نیست پس
 بنا برین واجبست اعتقاد نمودن بآنکه صاحب الامر **عجل الله فرجه**
 عسکری صلوات الله علیها زنده است و از نظر خلقان غایب
 است و امام بر حق و نایب پدر خود است از آن وقتی که پدر
 بزرگوارش از دنیا رفته تا وقتی که ظاهر شود و زمین را بر او عدل
 کند و اخبار بسیار از طرق عامه و خاصه در باب غیبت حضرت
 علیه السلام و سبب آن و علامات ظهور و مدت دولت و بعد تو آن
 رسید چنانکه فضلاء ما میباید درین باب رسایل علیهم السلام
 اند پس استبعادی که بعضی عامه از طول عمر حضرت نموده و حمل اخبار
 بر پیداشدن او کرده اند باطل خواهد بود بآنکه عمر درازتر
 از عمر آنحضرت بسیار بوده و هست از اصفیاء چون لقمان
 که گفته اند سه هزار سال عمر او بود و نوع علیهم السلام که در هر دو یا
 سال عمر داشت و حضرت عیسی حضرت خضر علی نبینا و علیهما
 السلام که باقی خواهند تا آخر زمان و از اشفیاء چون بلعس
 دجال و همچنین باطلست اعتراض دیگر ایشان که گفته اند هرگاه
 توصل با امام زمان ممکن نباشد و اخذ مسائلی از او نتوان نمود
 بودن آفایده نخواهد داشت زیرا که ما جواب میگویم که فایده
 بودن امام منحصر در مشاهده و اخذ مسائلی از او نیست بلکه نفس

تصدیق

بوجود امام و بانگ او خلیفه خدا و رسول است امریت مطلوبی
 نفس و کینیت از ارکان دین چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
 یعنی کسی که مرد و امام زمان خود را شناخت مرده است مانند
 مرده جاهلیت یعنی کافر مرده است پس وجود امام و شناختن
 او لطیفست علیها از برای بندگان و تصرف او در امور دین
 لطیف دیگر است از برای ایشان و عدم تصرف او باعتبار امری که عارض
 شده باشد که آن تقصیر بندگانت مانع ثبوت او فی نفسه نخواهد بود
 مانند آثار حق تعالی که در زیر برابری است و چون نصیحت از صلح حق تعالی
 پس آن محقق و موجود است لیکن تمکین و اقتدار او در امر است که
 فعل بندگانت آن مفقود است و جایز نیست که حق تعالی خلق نماید
 آنچه واجبست بر وجهت اخلاص بندگان آنچه واجبست بر ایشان
 پس باعث عدم توصل با امام و اخذ مسائیل از او تقصیر بندگانست
 چنانکه بعضی علماء در بیان سبب غیبت آنحضرت صلوات الله علیه
 گفته اند که امر امامت و انتفاع آن نسبت با مورد عالم بسبب حق تعالی
 میشود **اول** نصب امام در اسالی و بخلق و عطا نمودن باو جمیع
 و شرایط امامت را و این فعل حق تعالی است و بر او واجبست و
 آنرا بجای آورده **دوم** قبول امامت امامت را و قیام بان بقدر
 طاقت و این فعل امامت که او نیز قبول آن نموده **سیوم** متابعت

دیاری

دیاری و بدفع شرطالمان از او قیام با آنچه مصلحت امام و بندگان
 در آن باشد از او امر و نواهی الهی و این فعل رعیتست که حق
 تعالی بر ایشان واجب گردانیده و ایشان تقصیر کرده اند و بجای
 نیآورده اند بلکه اغانتا اعتدائی او نمودند و او را یاری نکردند
 تا اعتداء بر او علیه کرده منصب را بغیر حق گرفتند و چون امام سلام
 دانست احوال خلائق و اوضاع رعیت را که برین نهج است پس
 ترسید بر نفس خود و اولیای خود از قتل و غارت و از ایشان
 غایب گردید و تا این سبب زایل نشود آنحضرت صلوات الله علیه
 ظاهر نخواهد شد و بعضی دیگر از علماء در بیان سبب غیبت آن
 حضرت صلوات الله علیه گفته اند که حق تعالی عادل و حکیم است یعنی
 اضال و مشتمل بر مصالح و تمکین خلائق است و امام نیز معصوم
 و میل و از طریق سدا و خروج او از دایرة اعتدال جایز
 پس میتواند بود که سبب غیبت امام حکمت خفیه و مصلحت کلیه
 باشد از جانب الهی که علم با آن نرسد و مادام که آنمصلحت حکمت
 باقیست غیبت آنحضرت نیز باقیست و بعضی دیگر وجه دیگر گفته
 اند که علم الهی سبقت گرفته بانگ از اصلا ب و نطفه ای اهل خلافت
 بسیاری از اهل ایمان بهم خواهند رسید و هرگاه امام ظاهر
 موجب قتل آنها خواهد بود و فوت میشود آنچه مقصود است
 از وجود ایشان پس بنا برین امام محقق شد تا مقصود حاصل گردد

و همین وجه را گفته علماء در ترک جهاد حضرت امیرالمؤمنین صلوات
 الله علیه با آنجا می که منصل و راضی دند و در خبر است که حضرت
 امام حسین صلوات الله علیه وقتی که با لشکر این زیاد علیه
 و العذاب محاربه می نمود بعضی را میکشت و بعضی را وامیکش
 و در این راه از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند گفت من چون
 میدانم که در صلبه های ایشان کدام از اهل ایمان اند پس می کشیم
 ایشان را و میدانم که کدام از اهل ایمان نیستند پس می کشیم تا آنرا
 آنچه این است مرتبه اهل ولایت در تدبیر امور خلائق و بعضی
 منکران عیبت آن حضرت علیه السلام اعتراض کرده اند که اخبار صحیح
 علیها وارد شد که مهدی از اولاد فاطمه و عترت رسول است
 صلوات الله علیه و این دلالت نمیکند که او پسر حسن عسکری باشد
 چه هر که متولد میشود از ذریت فاطمه تا در قیامت صادق است که
 او از اولاد فاطمه و عترت رسول است پس می تواند بود که مهدی
 باشد که بعد ازین یافت شود نه این مهدی که پسر حسن عسکری است
 جواب می گویم که آن علامات و اوصاف که حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله از برای مهدی ذکر کرده و آن چهل علامت که علماء
 امامیه در رساله کمال الخلیفه ذکر نموده اند مانیا فیم این علایم
 را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر مهدی پسر حسن عسکری
 پس مراد از مهدی و باشد نه غیر او دیگر آنکه اگر مراد از مهدی آن

باشد

باشد که بعد ازین یافت شود پس لازم آید که زمان خالی از معصوم
 و مذکور شد که این جایز نیست دیگر آنکه هرگاه در حدیث نقلین
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفته باشد که کتاب خدا و عترت من
 هرگز از هر جدا نخواهند شد تا آنکه وارد شوند بر من بجز کوفت
 پس چون تواند بود که مهدی آنجا باشد که بعد ازین بهم رسد و خلاف
 قول رسول خدا لا فرآید و بدانکه در باب علامات ظهور آن
 حضرت صلوات الله علیه احادیث بسیار از رسول الله علیه و آله وارد
 شده که این رساله محل ذکر آنها نیست از جمله روایت کرده محمد بن
 مسلم که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدستی
 که پیش از ظهور قائم علیه السلام امتحانها و بیتههاست از جانب خود
 کفتم چیست آنها فدای تو کردم پس خواند این آیه را و کذبوا کلم
 بیئتی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و
 الثمرات و بئس الصابرين یعنی امتحان میکنم شما را بجزئی از تو
 و کرسکی و نقصان مالها و نفسها و میوهها و بشارت ده صابران
 و گفت ترس از ملوک بنی فلان و کرسکی از کوفی قیمتها و نقصان
 اموال از کساد تجارتها و کمی فایده آنها و نقصان نفس بیوت
 و نقصان ثمرات بسبب کمی آب و دبیح زراعات و میوهها بشارت
 ده صابران را نزد اینها تجلیل ظهور قائم علیه السلام و رویت افضل
 بن عمر که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا ما

و بدانکه در باب علامات ظهور آن

۱۹۸
که مردم انتظار او میکشند وقت معینی برای خروج آنحضرت هجرت
آن حضرت صلوات الله علیه گفت که حق تعالی با نود که از برای ظهور
حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند و آیهایی که حق تعالی
در قرآن مجید از برای قیام ساعت یعنی روز قیامت یاد نموده همه
در باب قیام آنحضرت نازل شده پس هر کس برای ظهور مدعی است
معینی قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده و دعوی
اطلاع بر اسرار الهی کرده **و اما مدت دولت آنحضرت** پس روایت
در آن مختلفست و آنچه ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
روایت کرده آنست که مدت دولت حضرت تا قیام صلوات الله علیه
هفت سالست که مقدار هر سالی از آن مثله سه سالست از سالهای
که آن هفتاد سال باشد و با یضمون عبد الکریم جعفری از امام جعفر
صلوات الله علیه روایت کرده و در روایت دیگر وارد شده که مدت
دولت آنحضرت نوزده سالست که روزها و ماههای آن در آن
و مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در
زمان دولت آنحضرت صلوات الله علیه مردم در آن خواهند آمدند
موتلد میشود از برای هر شخصی هزار پسر که در ایشان دختر نباشد
و همچنین مفضل روایت کرده که آنحضرت صلوات الله علیه هفت
هرگاه ظهور میکند قیام آل محمد بنا میکند در ظهر کوفه مسجدی که آنرا
هزار در باشد و متصل میشود خانه های اهل کوفه به آن و در روایت

دیگر

۱۹۹
دیگر است که آنحضرت صلوات الله علیه در وقت ظهور بصورت جوانان
ظاهر شود و همیشه بر یکقرار باشد تا وقت وفات و سیصد تن
تن از بندگان شیعه نزد او حاضر باشند و در اخبار صحیح وارد
که آنحضرت صلوات الله علیه در روز نشینا شور ظاهر شود و
مبارک خود را بجزایر سودا ندارد و اول کسی که با او بیعت کند خیر است
امین باشد بصورت مرغ سفید و در حدیث دیگر است که در اول
آنروز ملکی ندا کند که حق با علی بن ابی طالبست و شیعیان او در
آخر از و شیطان ندا کند که حق با عثمان و شیعه او است پس کسانی
که در دل شک داشته باشند بصدای او گمراه شوند **و اعتقاد باب**
که در وقت ظهور آنحضرت صلوات الله علیه حق تعالی از زمینها
اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله جمعی را که در دشمنی نهایت رسیده
باشند زنده خواهد کرد و همچنین گروهی را از دوستان اهلیت
که در دوستی بمرتبه کمال رسیده باشند تا او خود را از زمینها
بگیرند و این را رجعت صغری خوانند و برین معنی علماء امام جماع
نموده اند و این با بویه قدس سره روایت کرده که حضرت امام جعفر
صلوات الله علیه گفت از ما نیست آنکسی که رجعت ما اقرا نداشته
و آیات بسیار در قرآن مجید و اخبار مستلزه از حضرات امین
صلوات الله علیه درین باب وارد شده که بعضی از آنها بجز
رسیده و این رساله محلی ذکر جمعه آنها نیست و از جمله آیات قرآنی

قوله تعالى يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْتُمِبُ بآياتنا فِيهِمْ
يَوْمَ نَزَعُونَ یعنی باید کن ای محمد روزی را که زنده میگردانیم از هر
 گروهی جمعی را که کذب کرده باشند آیات ما را یعنی حجتهای ما را
 که انتم معصومین اند پس انکوه مکتوبون باز داشته شوند تا با تان
 خود همه را بکنار بید و زرخ برند و این زنده گردانیدن در دنیا
 خواهد بود زیرا که در روز قیامت همه خلایق را حق تعالی زنده
 میگرداند نه از هر گروهی جمعی را چنانکه این آیه که بعد از آن مشعر است که
حَشْرًا نَاهُمْ فَمَنْ نَعَادُوا مِنْكُمْ أَحَدًا یعنی زنده میگردانیم هر خلایق
 را در روز قیامت چنانکه فو و کذاست نخواهیم کرد هیچ احدی را
 و روایت کرده مفصل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 که گفتیم ای لوی من جمعی از شیعیان شما قایل بجهت نیستند گفت
مگر نشنیده قول حق تعالی را و نند بقیتم من لعناب لادنی
دون لعناب لادنی یعنی هر آینه بچشایم ایشان را از لعناب
 پیش از لعناب بزرگتر که عذاب جحمتست و عذاب بزرگتر عذاب
 و از جا بر جعفری روایتست که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 حدیث رجعت را پرسیدم این آیه را خواند که وَحَرَامٌ عَلَى قَوْمٍ
أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يُرْجَعُونَ یعنی متعنت را اهل قریه که هلا
 گردانیدیم ایشانرا آنکه برگردند بار دیگر باین دنیا و در روضه
 کلینی حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که آن

همزه

حضرت و نمود مراد بقول حق تعالی تُرَدُّ ذُنُوبُهُمْ الکره خروج
 حضرت امام حسین بن علی است با اصحاب و صلوات الله علیهم
 در وقتی که قایم آل محمد علیهم السلام ظهور کرده باشد و آنحضرت تسلی
 و تکفین و تحنيط حجت الله صلوات الله علیه خواهد کرد زیرا که نمی
 باشد متولی امر و وصی مکر و وصی و بدانکه در اکثر روایات وارد شده
 باین مضمون که میرود مهدی از میان امت مکر پیش از قیامت بچهل
 روز که میباشند در آنچهل روز هرج و مرج و علامت خروج اموات
 و قیام ساعت از برای حساب و جزا و در بعضی روایات است
 که عمر دنیا صد هزار سالست بپست هزار سال از سایر مردمست و
 هشتاد هزار سال مدت ملک آل محمد و پادشاهی ایشان صلوات
 علیهم اجمعین و الله یعلم بما یکنون باز بخم در بیان معاد
 و چون ذکر بعضی احوال روح انسانی و بقای او در عالم روحانی
 بخوبی که از آیات قرآنی و اخبار نبوی معلوم بود در این مقام مناسب
 می نمود از بخت قبل از شروع در مقصود آنرا بیان نمودیم بدانکه
 بدن آدمی مرکبست از چهار عنصر یکی خاک آب در آن پست است
 و از عالم مکانست که آنرا عالم صوری نیز گویند و نفس ناطقه آدی
 که آنرا انسان شرع روح انسانی گویند از عالم لامکانست که آنرا
 عالم معنوی نیز خوانند و این روح انسانی غیر این بدنست زیرا که
 تو بدن را بخود نسبت میدهی و میگوی بدنی من پس ظاهر است

این طایفه از طایفه انبیا است و در روایات آمده

۱۱

۲۰۲
که بدن تو چیزی دیگر است که مرکب از چهار عنصر است و تو چیزی دیگر که
آن روح انسانیست. دیگر آنکه هر چند آدمی بدنش بر ریاضت ضعیف
میکردد او در ذهن و ذکا می افزاید و بعکس اینست اگر بدنش قوی
کرده دیگر آنکه بدن بتدلیل از منزه زیاده میشود چنانکه ظاهر است
از حال طفلی تا حال پهلوان و تجلیل میرود بسیاری از اجزای بدن
و مضمض میشود آن اجزای دیگر و تود در نیرات بیک قرار می یعنی در
مرتب آن جسمانی که اول بود پس معلومست که روح انسانی غیر این بدن
محسوس است و آیات و اخبار بسیار که بعضی از آن مذکور میشود ان
شاء الله تعالی نیز دلالت بر این معنی میکند. و بدانکه علم او را در حقیقت
روح هجده قولست و آنچه مشهور است چنانکه شیخ بهاء الدین علیه
الرحمة و از صوان در شرح جهل حدیث اشارت بان نموده چهارده قولست که
هر یک بقدر ریاضت خود حریفی گفته اند لیکن در واقع بغیر از خالق روح
کسی بکنه او راه نیافتد **شعر** آنما که محیط علم و آداب شدند
در مجمع شمع اصحاب شدند ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه بود خواب شدند و شاهان این معنیست آیه کریمه
وَيْسُئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي یعنی می پرسند
از تو ای محمد حقیقت روحی را که بدن آدمی بان زنده است و مدبر
بدنست بلکه این روح چنانست که دانستن آن مخصوص پروردگار
صفت کسی بغیر او بکنه او نتواند رسید و قول حضرت امیر المؤمنین **صلوات الله**

بان روح

۲۰۳
من عرف نفسه فقد عرف ربه نیز اشاره باین معنی دارد چنانکه
گذشت و روایت شده که یهودان گفتند بقیله تو پیش که بر پرسید
محمد را از قصه اصحاب کعبه و ذی القربین و از روح انسانی پس
همه را جواب گوید یا هیچ یک را جواب گوید بدانند که او سخن نیست
و اگر بعضی را جواب گوید و بعضی نکوید بدانند که او سخن نیست
پس آنحضرت صلی الله علیه و آله قصه اصحاب کعبه و ذی القربین را جواب
گفت و روح را بهم کما شسته جواب گفت و بدانکه آنچه مختار است
اهل تحقیق است از اعظم حکامی الهیه و کار صوفیه و اکثر علمای
امامیه رضوان الله علیهم در تعریف روح دلالت میکند بر آن
دلایل عقلیه و کتب سماویه و اخبار نبویه آنست که روح انسانی
جوهریست روحانی نه جسمیست و نه جسمانی نه متصلست بدن
و نه مفصل بلکه منزله است از صفات جسمانیه و تعلق بدن از
مانند تعلق عاشق بمعشوق خود و بعضی گفته اند مانند تعلق
پادشاه بمملکت خود و بهترین مثال قول حضرت شاه اولیاء
صلوات الله علیه که بدن روح در بدن مانند معنیست در لفظ
پس باین مراد از نزع و قبض روح و اخراج آن از بدن که در
آیات قرآن مجید و اخبار ائمه معصومین علیهم السلام واقع شده است
تعلق اوست از بدن نه آنکه از بدن بیرون میرود بلکه مفارقت
او از بدن امریست معنوی یا آنکه مراد از روح حیوانیست و آن

بخاریت لطیف که سرایت کرده واسطه عروق جمیع بدن و حیوان
حسن و حرکت بدن گردیده و منبع آن قلبست و این روح در حیوانا
میباشد و روح انسانی اول باین بخار تعلق میگیرد و بواسطه آن
متعلق و متصرف جمیع بدن میشود اکثر متکلمین روح انسانی
را جسم و جنمائی میدانند و میگویند که آن جمیعست لطیف و نوری
و ساریست یعنی نفوذ کرده در جمیع اعضاء مانند نفوذ آبکی
در گل و متخلل میشود اجزای او و بقای او در بدن حیات او
و انتقال او از بدن همتا دست و آیات و اخبار که درین باب
وارد شده بظاهر حمل کرده اند لیکن بنا بر مذکور تصور مختار
اهل تحقیق در تعریف روح چنانکه گذشت معنی آیات و اخبار
مأول خواهد بود اگر چه اعتقاد دداشتن بحیثیت روح ضروری
اسلام ندارد و بدانکه باتفاق جمیع اهل اسلام و اکثر حکماء
مثل ارسطو و ارسطاطالیس و تالبان و یارینا روح حادث
اند و برین دلالت میکند آیات قرآنی و احادیث نبوی و آنچه
افلاطون و غیره از حکماء اشراق گفته اند که ارواح قدس
و پیش ازین بدن بایمان دیگر متعلق بوده اند قول ایشان بطلست
زیرکه ایشان قایل بتناسخ شده اند و بطلان این مذهب
مشهور است محتاج بیان نیست و در حدوث ارواح نیز اختلاف
منوده اند قول بعضی از حکماء مثل ارسطو و جمعی از متکلمین آنست که با

بدن

۲۰۵ بدن موجود میشود و قبل از بدن موجود نتواند بود بآنکه قایلند که
بطلان از مفارقت بدن موجود تواند بود و باین آیه استدلال نموده
ثم انشأناه خلقاً آخر و حال آنکه این آیه دلالت صریح ندارد بر
مطلب ایشان و بعضی گفته اند که قبل از بدن موجود بوده اند
مؤید این قولست حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده
خلق الله الأرواح قبل الأجساد بالقیام یعنی فرید حق تعالی
ارواح را پیش از بدنها بدو هزار سال و در کتب معتبره مذکور است
که حق تعالی پیش از آنکه عالم را بسایز فریید روح مقدس رسول محمد
صالح الله علیه و آله از نور جلال و جمال خود بسایز فریید پس با
نظر کردن روح متقاطر شد و از آن قطرات ارواح ملائکه
و انبیاء علیهم السلام را خلق فرمود و بعد از آن نظر دیگر کرد و ارواح
مؤمنان را آفرید و بعد از آن بار دیگر نظر کرد و ارواح کافران
و فاسقان را خلق نموده و الله تعالی یعلم و دیگر آنکه اعتقاد باینست
که ارواح بعد از مفارقت بدن در عالم برزخ باقیند و ایشانرا
نوابی و عقابی میباشند و باین معنی جمیع عقلاء از انبیاء عظام
و اوصیاء کرام و حکماء اعلام و علماء اسلام اجماع نموده اند
و کسی انکار آن ننموده مگر قلیلی که روح را مزاج میدانند و قول
ایشان معتبر نیست زیرا که شاهدی بر قول خود ندارند بلکه دلایل
عقلیه و نقلیه از آیات قرآنی و احادیث نبوی بر قول اول قاطعیت

و کافینست درین باب قول حق تعالی در موده و لا تحسبن انکم
تمتوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون
موجین بما اتاهم الله من فضله یعنی کان من کان کمانی
 که کشته شدند در راه حق تعالی مردگانند که زندگانند
 پروردگار خود روزی داده میشود از نعمتهای بهشت طالعی
 که نماند با نچه عطا فرموده است ایشان را حق تعالی از فضل
 خود و قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اولیاء الله لا
یوتون و لکن یفعلون من ذال الی ذال یعنی دوستان خدا
 نمی میرند بلکه نقل مینمایند از این سرا بسرای دیگر و هر از حضرت
 صلی الله علیه و آله روایت کرده ابن عباس که ارواح در روز
 عید و روز عاشورا و شنبه اول رجب و نیمه شعبان در
 بعضی روایات در هر شب ماه رمضان و در بعضی دیگر هر جمعه
 اهل خود می آیند و با او از خزین کریه کنان میگویند ای ولادی
 و اقربای ما ترحم کنید بر ما و بخل مورزید و ما را بدعاء و تصدیق
 یاد نمایند تا حق تعالی بر شما ترحم کند پیش از آنکه مثل ما شوید
 و احسن تا تحقیق که ما قادر بودیم در دنیا فانیانند شما یکی تقصیر کردیم
 ای بندگان خدا بشنوید سخن ما را و فراموش کنید ما را بدستی
 که آنچه امروز در دست شماست پیش ازین در دست ما بود و ما
 صرف طاعت حق تعالی ننمودیم و حق خدا را از ان منع کردیم پس

گردید

۲۰۷
 گردید و بالی از برای ما و منفعت از برای شما پس اکنون مهربانی کنید
 با بیک نانی یا بیک جامه و گویند چه زود باشد که شما نیز مثل ما گریه
 و زاری کنید و اندوه خودید و هیچ نفعی بشما ندهد و روایت
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله هرگاه تصدق کنی از برای
 فرشته آنرا بطریق از خود گذاشته نزد قبر او می رسند و با او از
 بلند میگویند اهل قور این هدیه را اهل و عیال و خویشان و دستان
 شما فرستاده از برای شما پس آن میت آنرا گرفته خوشحال و گشاده
 رود اهل قبر شود و در حدیث دیگر است که هر تصدقی که از برای
 میکند حق تعالی هفتاد هزار حسنه بچوس آن بشما میدهد و روایت
 کرده ابو بصیر که پرسیدم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از ارواح
 مؤمنان گفت در بهشت میباشند بصورتهای بدنهای خود که اگر
 پتی تویکی از ایشان خواهی گفت که این فلانیست و هم از آن حضرت
 روایت شد که ارواح مؤمنان بعد از مفارقت بدن در نهی
 مثالی در حجرهای بهشت میباشند و از طعام و شراب بهشت تنبا
 مینمایند و میگویند خداوند اقیامت را ظاهر سازد و وعده که
 کرده بجای آورد و آخر ما را با اول ما ملحق گردان و هم از آن حضرت
 علیه منقولست که ارواح مؤمنان در بدنهای مثالی بر درجه
 بهشت میباشند و با یکدیگر گفتگو میکنند و آشنایی میدهند پس
 هرگاه روحی نزد ایشان می آید میگویند بگذارید و آرا که از هول

عظیم آمده و بعد از آن از سوال کند که فلانی چه حال دارد اگر
که او زنده است پس امیدوار میشوند که شاید نزد ایشان آید و
گوید که او مرده است پس ایشان گویند او هلاک شده یعنی کجا
بدی برده اند او را و روایت کرده ضریح کاسی که پرسیدم امام
باقر صلوات الله علیه که مردم میگویند آب فرات از بهشت است
و حال آنکه آن آب از جانب مغرب می آید و آبهای دیگر در آن
انحضرت صلوات الله علیه گفت حق تعالی باغی در جانب مغرب آفرید
و آب فرات از آن باغ می آید و ارواح مؤمنان هر شام بدان
باغ میروند و از میوه های آن میخورند و تنعم مینمایند و یکدیگر را
میشناسند و چون صبح میشود در میان آسمان و زمین طیران
میکنند و بایکدیگر آشنایی میدهند و در جانب مغرب نشی خلق
کرده که جای ارواح کهار است و خوردن ایشان از قومست و
ایشان از آب جوشان و شهبادا در آنجا میباشند و در روز برهوت
میروند و آن وادی است درین دنیا که آشنای دنیا که تر است
و در آنجا با هم ملاقات مینمایند و آشنایی میدهند و چون شب شود
باز بان آتش میروند و همچنین است حال ایشان تا روز قیامت و در
حدیث دیگر واقع شده که ارواح مؤمنان داملاک که باغ از تمام قریض
مینمایند و با آسمان هفتم میروند پس از جانب حق تعالی منادی ندا
دهد که بنویسید ایشان را در عیالین و باز گردانید بر زمین زیرا که

از زمین

از زمین ایشان را خلق کرده و از زمین اعاده میکنم و از زمین
پروان می آورم پس ارواح ایشان را بجد باز گردانند و وسیع زند
بقبر ایشان را و از بهشت دری بروی ایشان بکشایند تا جای خود را
بر پسندند تا روز قیامت و اما ارواح کفار پس رویهای آسمان را بر
ایشان می بندند و بقبرهای خود باز میگردانند و قبر را بر ایشان
تنگ میسازند و دری از درهای دوزخ بروی ایشان میکشایند
و جای خود را می پسندند تا روز قیامت و روایت شده از حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که مؤمنان اگر در مغرب میروند اگر
در مشرق که حق تعالی روح ایشان را بداد و السلام میفرستد گفتند
که در اسلام کجاست گفت صحرا ی کوفه یعنی نجف اشرف **بدانکه**
بعضی علماء جمع میانه این اخبار باین طریق نموده اند که میتوانی
بود که بعضی ارواح در حجرهای بهشت باشند و بعضی بر خصلها
بهشت و بعضی در زیر عرش طیران کنند و بعضی در برازخ
باشند و بعضی در نجف چنانکه این حدیث شریف نبوی از آن خبر
میدهد لَنْ الْأَرْوَاحُ يَكُونُ بَعْضُهَا فِي بَرَازِخِ الدُّنْيَا وَبَعْضُهَا
يَكُونُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَبَعْضُهَا يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ وَبَعْضُهَا يَكُونُ فِي
مِثَاءِ اللَّهِ و از حدیث مشترک این اخبار مفهوم میشود که ارواح بعد
از مفارقت بدن در عالم برزخ در بدنهای مثالی باقی خواهند
بود و ارواح مؤمنان را سروری میباشد و نزد حق تعالی قریب

و منزله خواهند داشت و بسکون این خواهد بود كُفَا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ این بود مراد ما قبل از شروع در مقصود اکنون شروع می
نمایم در مقصود بدانکه معاد در لغت محل بازگشتن است
و مراد اینجا اعاده مکلفانست در روز قیامت بعد از آنکه
همه پوسیده و ریخته شده باشند و میان حکماء و اهل اسلام
در بعضی اختلاف حکماء داندهای نیست که معاد در روایت
نه جسمانی یعنی چون روح انسانی در زمان تعلق بدن درین
نشأه مبدأ و معاد خود را بقدر استعداد خود دانسته و اعمال
صالحه و اقوال پسندیده و اخلاق مرضیه حاصل کرده و از
کدورات بشری دور گشته و بکمال علمی و عملی راسته شده
پس هرگاه تعلق وی از بدن بر طرف شد بذات خود پردازد
و خود را متصف بکمال یابد و آن علم یقینی که او را در زمان تعلق
بدن بود بعین الیقین مبدل گردد و او را سروری بهجتی حاصل
شود که در وصف نکند و این صفات حمیده و اخلاق مرضیه
در لباس حور و تصور و ولدان و سایر نعمتهای بهشتی که در شرع
وارد است بروی ظاهر گردد و بقضایین خواهد بود اگر متصف
بصفات ذمیه باشد اینست رسیدن هر کس بمراتب منازل
روحانی خود بحسب علم و عمل و اهل اسلام را مذهب نیست که
هم روحانی میباشند و هم جسمانی یعنی همه متفق اند که حق تعالی

در روز قیامت زنده میگرداند بدنهای مکلفان را و متعلق بسایر
بانهای ارواح را همچنانکه در دنیا بودند و این مذهب حق است چنانکه
منکر آن مرتد و کافر است مگر آنکه دعوی شبهه کند که در حق او روا
باشد لیکن در معنی معاد جسمانی اهل اسلام را در قولست اکثر ایشان
میکویند که حق تعالی معدوم میسازد بدن را در دنیا و موجود میسازد
آن را در عقبی و این قول جمعیت است که اعاده معدوم را جایز میدانند
و بعضی دیگر که جایز میدانند میگویند که حق تعالی متفرق میسازد
اجزای بدن را در دنیا و مجتمع میسازد آن را در عقبی و بر هر یک
ازین دو قول دلائل عقلیه نقلیه قائمست و از جمله دلائل عقلیه
بر قول اول آنست که ممکن الوجود بعد از آنکه معدوم شد متسخ الوجود
که اگر متسخ الوجود شود علت امتناع یا اهمیت آن خواهد بود یا امری
که لازم اهمیت باشد پس لازم آید که هیچ ممکن موجود نتواند شد این
باطلست و اگر علت امتناع امر عارضیت پس بزوال آن امر عارض
امتناع بر طرف خواهد شد پس اعاده معدوم جایز باشد و از
جمله دلائل نقلیه قوله تعالی اِذَا دَسَّيْنَا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
و از جمله دلائل عقلیه بر قول دوم آنکه این امر نیست ممکن یعنی عقل
منکر آن نیست زیرا که آن بدنی که حق تعالی در آخرت زنده میگرداند
همان اجزای بدن نیست که در دنیا موجود گردانیده و هرگاه حق تعالی
اجزای این بدن را که اصل آن از مهمیت و اصل منی از انشائیست که

متفرقت در اطراف عالم تواند جمع نمود و وجود ادب پس بطریق
 آنرا بعد از تفرق تواند جمع نماید و وجود دهد و مخیر صادق نیز
 یعنی قرآن مبین در سول امین و حضرت ائمه معصومین صلوات
 علیهم اجمعین از وقوع آن خبر داده اند پس حسب که معاد واقع
 دیگر آنکه حق تعالی تکلیف فرموده بندگانش در دنیا با امر و
 نواهی و وعده نموده بنواب بر طاعت و عقاب بر معصیت نزدیک
 میشود ان شاء الله تعالی که ثواب عقاب درین دنیا واقع نمیشود
 پس بر حق تعالی زنده گردانیدن بندگانش در آخرت بجهت وفای
 بوعده خود بخیر ادا دادن عمل ایشان و الا لازم آید که حق تعالی عباد را
 یا الله ظالم باشد در تکلیف بندگان و این محالست و اگر کسی گوید که این
 دلیل دلالت بر مطلق اغاوه میکند نه بر اغاوه بدن جواب میکند
 که چون بعضی تکالیف بدن واقع شده پس مقتضای عدالتست
 که بدن اعاده شود تا استیفای حق خود نماید و اما دلایل نقلیه
 پس آنچه دلالت بر معاد در روحانی میکند از جمله قول حق تعالی است
 که فرموده وَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً مَّا كَانُوا
يَعْمَلُونَ یعنی پس نمیداند هیچ نفسی نه از آدمیان و نه از فرشتگان
 آنچه پنهان داشته شده یعنی ذخیره کرده آنرا حق تعالی تا روز
 از برای اهل ایمان از آن چیزی که چشمها بدیدن آن روشن گردد
 و این جزای عملیست که در دنیا کرده اند و قوله تعالی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا

الحسنی

الحسنی و زیاده یعنی مرا نکسانی را که نیکویی کرده اند در دنیا جزای
 نیکوست در آخرت که آن بهشتست و نعمتهای آن زیاده بر آن که آن
 خوشنودی حق تعالی است و قوله تعالی وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرَ لِمَن
خَشِنُوا حق تعالی مؤمنان را در روز قیامت بهتر است از دنیا
 عدن و انواع نعمتهای آن و آنچه دلالت میکند بر معاد جسمانی
 از آیات قرآن بسیار است از جمله قوله تعالی قَالَ مِمَّنْ يُحْيِي الْبَطْخَامَ
وَهُي دَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ رَّوَيْتَ أَنَّ
 حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که روزی ابی بن خلف نزد
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و استخوان پوسیده در دست
 داشت پس آنرا بدست سپید و سیاه داد و گفت ای محمد این استخوان
 را که زنده خواهد کرد پس حق تعالی این آید را نازل ساخت که بگو
 محمد منکران حشر را که زنده میکند و اندین استخوانها را بقدرت خود
 آن خدای که زنده کرد ایند آنها را در اول بار و قوله تعالی وَنُفُثَ فِي
الصُّورِ فَآذَاهُمْ مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ یعنی و بعد از آنکه
 صور اول دمیده شده باشند و همه خلایق در یک طوفان العین
 هلاک گردیدند باشند مرتبه دیگر صور دمیده شود پس آنگاه مردمان
 از قبرها بیرون آید و بجانب مقدس الهی جهت حساب در صحرائی
 شتابنده باشند و قوله تعالی يُحْسِبُ الْإِنسَانُ أَن لَّنْ نَّجْعَ عِظَامَهُ
بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ یعنی ای کاشان میکند آدمی که جمع

نخواهیم کرد استخوانهای بدن او را آری جمع خواهیم کرد در حالتی
 که تواناییم بآنکه راست کنیم و درست نمایم سرهای انگشتان او را با آنکه
 میتوانستیم که انگشتان او را مانند بسم چهار پان گویند و لیکن
 انگشتان با وعط کردیم تا صفت او تمام باشد و خلقت او ناقص شد
وقوله تعالی اَفَلَا يَعْلَمُ اِذَا بُعِثَ رَمَاهُ فِي الْقُبُورِ وَحَصَلَ لَهُ الْقُدُورُ
 یعنی آیا میداند که چون برانگیخته و زنده خواهد شد آنچه در قبرها
 و دانسته خواهد شد آنچه در سینهاست از اعتقاد حق و باطل که
بازای آن جزا خواهند یافت و قوله تعالی يَوْمَ تَشَقُّقُ الْاَرْضُ عَنِ عَمَمِ
سُرَاعَا اَذَلِك حَشْرًا عَلَيْنَا یعنی بسوی ماست بازگشت
 زندگان در روزی که بشکافند زمین و بیرون آیند مردگان از قبور
 و بشتابند و بموقع حساب آورند و این را بگفتن از قبور بر ما
قوله تعالی كَلِمًا نَفِثَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلًا لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
الْعَذَابِ یعنی هرگاه سوخته و کلاه خسته شود پوستهای بدن اهل ذنوب
 بدل نمایم آن پوستها را پوستهای دیگر تا بچسبند عذاب و فویاید
 آوردند و گویند يَا مَالِكُ لِيَقْضِ صَلَاتَنَا رَبَّنَا قَالَ اَنْتُمْ مَالِكُونَ
 ای مالک حکم کند بر ما پروردگار تو بموت شاید ازین عذاب هستی
 یا هم مالک گوید بسوزید و سخن گویند که ازین عذاب تمام نجات
 نخواهد بود و قوله تعالی قَالُوا الْجُودُودُ هُمْ لَمْ يَشْهَدُوْهُ عَلَيْنَا قَالُوا
اَنْطَقْنَا اللهُ الَّذِي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ یعنی بعد از آنکه اعضاء و جوارح

اهل

۱۱۵
 اهل ذنوب کوای دهند باعمال آنچه ایشان گویند از روی زلفش
 باعضای خود که چرا کوای دادید بر ما اعضاء در جواب گویند که
 ما را سوزش میکند که با اختیار خود سخن بگفتیم بیکه بسین در آورد ما را
 آن خدای که بسین آورده هر چیزی را که قابل تکلم بوده و قوله تعالی
فَاَنْظُرُوا اِلَى الْاَعْظَامِ كَيْفَ نَشْرُهَا ثُمَّ نَكْسُوْهَا الْحَمَامِ اِنَّ يَسْتَفْرِقُوْهُ
 دلالت میکند بر وقوع معاد جسمانی در خبر است که روزی حضرت
 عزیر علی بنینا و علیله کم بد را ز کوشی سواره بر اسی میرفت چون بر
 المقدس رسید و خرابی از مشاهده نمود که بخت نصر خراب کرده
 بود دید که استخوان بسیار در آن حفره ریخته پس از روی تعجب
 گفت سبحان الله این استخوانهای پوسیده را حق تعالی در روز
 قیامت بقدرت کامله خود آیا چگونه حیات خواهد داد و این
 در وقت چاشت بود پس آن حضرت فرود آمد که چیزی تناول نماید
 خواب بر او غلبه کرد حق تعالی او را در از کوشی او را بیدار اند و بعد
 سال عزیر بر اعلیله کم زنده گردانید چون برخواست دید که کافر روز
 کان کرده که بعضی از روز خواب کرده از جانب حق تعالی اَنْطَقْنَا
 ملکی یا پیغمبری که میدانی چه قدر خواب کرده گفت پاره از روز
 نه چنین است بلکه صد سال است عزیر علیله کم در تعجب انما نظر کرد
 بجای که در از کوش خود را بسته بود دید که استخوانهای او از هم ریز
 شده پس تعجب و زیاده گشت ندای شنید که ای گوشت و پوست

و استخوان جمع شوید پس دید که بقدرت کامله الهی آن استخوانها
 هم آمد و صورت دراز گوش ظاهر گشت و جان مجسد و در آمد
 فی الحال بر جنت و نعره زد و **اذ اخبار ائمه اطهار** بجز دلا
 بر معاد جسمانی میکند غیر مخصوص است از آنچه در تفسیر کتافی و
 ثعلبی طبرسی و غیر اینها مذکور است که روزی معاذ جبل **سؤال**
خدا صلی الله علیه و آله در خانه ابویوب انصاری بودند این آیه را که
یوم ینفخ فی الصور قاتلون اعداء چرا از آن حضرت صلی الله علیه و آله
 پرسید گفت ای معاذ پرسیدی از چیزی که اعظم چیزهاست و است
 از چشم مبارک آن حضرت روان شد پس گفت ای معاذ در روز
 ده صغفا زامت من محسوس شوند که بعضی ایشان بصورت میون
 باشند و ایشان جماعت اند که در دنیا سخن چینی کرده اند **و بعضی**
 دیگر بصورت نوحان باشند و ایشان انکسارند که چیزهای حرام
 خورده باشند و بعضی را سر نگون بدوزخ اندازند و ایشان با
 خوارانند و بعضی ناپسند باشند و ایشان ظالمانند و بعضی که
 و نکند باشند و ایشان معجزانند در اعمال خود یعنی نیکو بندند
 اعمال خود را و در واقع نیکو نباشند و بعضی زبان خود را بندند
 بخایند و آن زبان بر سینه ایشان افتاده باشد و آن جمعی باشند
 از علماء که گویا ایشان موافق کفارشان نباشند و بعضی دیگر
 دست و پا بریده باشند و ایشان انکسارند که همسایه خود را

آزده

آزده باشند و بعضی برادر او بخته باشند و ایشان غازیان
 که عیب مردمان را ظاهر میکرد اند و بعضی بوی بد از ایشان آید
 که بدتر از بوی مردار باشد و ایشان آنجا هستند که پیروی نفس و هوا
 و شهوات کرده باشند و بعضی جامها از قطران پوشیده باشند
 و ایشان جماعت متکبران باشند و روایت کرده است موسی
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و پرسیدند از جسد میت که آن
 پوسد فرمود که می پوسد تا آنکه نه گوشت میماند و نه استخوان
 مگر آن طینتی که آدمی از مخلوق شده گمان می پوسد بلکه باقی میماند
 در قبر مستدیر یعنی بر شکل مدور یا مستقل از حال بجای نماند
 نشود تا آنکه در روز قیامت باز از آن مخلوق گردد و آنچه مذکور
 شد صریحست بر معاد جسمانی چنانکه قابل تاویل نیست و بعضی
 که خالی از تحقیق اند شبهه کرده اند در معاد جسمانی و گفته اند
 مثلا اگر انسانی شخصی را بخورد چنانکه اجزای آن شخص جزء بدن آن
 انسان شود پس اگر آن جزء ماکول عاده نمیشود در هیچ یک از
 پس معاد جسمانی نخواهد بود و اگر عاده شود در هر یک از
 آید که یکجز معین در یکوقت در دو شخص متغایر عاده شود این
 محالست و اگر در یکی عاده میشود نه در دیگری پس آن دیگری
 عاده نخواهد شد و ترجیح بلا مرجح نیز لازم نیست **اعاده**
 بدن همه مکلفان چنانکه شما میگوید جواب زین شبهه گفته اند

که آنچه اغاده میشود اجزای اصلیه بدنست که آن باقیست از اول عتبات
 آخرت جمیع اجزای بدن پس آن جزء ماکول زاید خواهد بود در کل
 و هرگاه زاید باشد واجب خواهد بود اغاده آن در اکل پس اگر
 اجزای اصلیه ماکول باشد واجبست که در او اغاده شود و الا
 واجب نیست که اغاده شود پس بدلائل عقلیه و سمعیه ثابتند
 که اغاده جمیع مکلفان بر حق تعالی واجبست و اما اغاده بغير
 از اطفال و بعضی حیوانات دیگر آن بدلائل سمعیه ثابتست از جمله
قوله تعالی والذین آمنوا و اتبعوه ذریههم بایمان الحقا
بهم ذریههم و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی و
 انگشانی که ایمان آورده و تابع شده ایشانرا فرزندان صغارا
 در دخول نسبت بایمان پدران ملحق سازیم با ایشان فرزندان ایشانرا
 یعنی ما بفضل خود درجات فرزندان صغارا نیز بلند کردیم
 تا چشم پدران بان روشن گردد و گوئیم از ثواب پدران
 چیزی و روایت شده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
 که اطفال مؤمنان چون فوت شوند حق تعالی ایشانرا بحضرت ابراهیم
 و ساره زوجیه سپارد تا ایشان شیر دهند اطفال مؤمنانرا از
 درختی که در بهشت میباشد و آن درخت را پستانهاست مانند
 کا و چون روز قیامت ظاهر شود پوشانند ایشانرا با لباسهای
 و خوشبو سازند بویهای خوش و بفرستند ایشانرا نزد پدران

خود و ایشان با پدران خود از پادشاهان بهشت خواهند بود
 و این معنی قول خداست والذین آمنوا و اتا آخرا یثابون
و اما در باب اطفال کفار پس روایات مختلفست در بعضی
 که ایشان خدمت کاران اهل بهشت خواهند بود و در بعضی دیگر
 است که ملحق بپدران خود میشوند و در بعضی دیگر در آرزوی
 برافروزند و امر نمایند که ایشان در آن آتش روند پس بعضی
 روند و سلامت بیرون آیند و بعضی دیگر از نفس امارت آیند
 پس ایشان را بدوزخ امر کنند گویند ماد در دنیا مکلف بودیم
 چرا بدوزخ رویم پس خطاب عزت آید که امروز من شما را با
 واسطه پیغمبر تکلیف نمودیم فرمان نبردید پس چون فرمان می
 بردید و وقتی که پیغمبر شما امر میکرد و میتواند بود که آتش ایشان
 ضرر رساند چون در دنیا گناهی نکرده اند و در بعضی روایات
 است که کار ایشان با خداست شما را با ایشان چه کار است **و در**
باب اغاده و خوش فرموده و اذا الوحوش خشرت یعنی
 که جانوران وحشی در روز قیامت محشور شوند یعنی در یکجا
 جمع شوند و از شدت آرزوی هیچ یک را مجال آن نباشد که ضرر
 بد دیگری رسانند و روایت شده از اهل بیت رسول خدا صلوات
 علیهم که حیوانات را بجهت آن محشور مینمایند تا از یکدیگر قطاص
 خود را بگیرند چون در دنیا بر یکدیگر ظلم کرده اند تا آنکه مکلس

نیز محسوس سازند و در وایتی هست که بعد از قضا صومعه و احکام
 مگر بعضی را که خوش صورت باشند مانند طاوس و غیر آن **و آنکه**
اعتقاد باید کرد که مکلف در آخرت مستحق مدح و مستحق توب
 الهی میگردد و بد درجات عالییه بهشت میرسد و نعمتهای متناهی
 آن منتفع میشود بشرط آنکه افعال حسنه و اجبه و مندوبه را با
 از جهت وجوب و ندب بجا آورده باشد یعنی قصد او در این افعال
 مجرد امتثال امر الهی بوده باشد نه چیز دیگر و یا از جهت وجوب
 و ندب یعنی چیزی که باعث وجوب و اجب و ندب مندوبه
 باشد که آن نعم است یا لطف و یعنی قصد کرده باشد که این فعال
 را بجای می آوردم از جهت آنکه شکر نعمت یا از جهت آنکه لطف است
 چو این افعال که آنرا واجبات سمعیه گویند مقرب و مندوب است
 عقلیه اند و هر چه مقرب طاعت است آن لطف است که اگر قصد در
 افعال غیر اینها باشد مثل دیا و شوق آن بسیار است یا اگر
 نفع از مردمان یا دفع ضرر از خود یا بجهت عزت و اعتبار اخلاقی
 و مانند اینها عبادت او صحیح نخواهد بود بلکه سزاوار نیست که
 منظور بندگان در عبادت الهی ثواب و عقاب نباشد چنانکه شیخ
 بناء الدین قدس سره در شرح چهل حدیث نقل نموده که برخی
 از علماء خاصه و عامه را اعتقاد اینست که اگر عرض بنده در عبادت
 الهی نیل ثواب یا خلاصی از عقاب باشد عبادت او باطلست

و معنی

و مستحق ثواب نخواهد بود زیرا که قصد ثواب و دفع عقاب جلب نفع
 و دفع ضرر است و این منافی با خلاص است یعنی از برای خلاصیست و
 مبالغه نموده در معنی شیخ خلیل علی بن طاوس قدس سره الله روحه از
 کلام شیخ شهید رحمه الله علیه در قواعدش معلوم میشود که این
 مذاهب اکثر اصحاب ماست رضوان الله علیهم و فقره رضی در تفسیر
 ذکر کرده که اتفاقست میان متکلمین که هر که عبادت کند حق
 تعالی را بجهت خوف عقاب یا طمع ثواب عبادت او صحیح نخواهد
 بود و وجهی که قصد ثواب و دفع عقاب را منفسد عبادت نمیدانند
 استدلال بعضی آیات قرآنی نموده اند که هر دو فواعت بلکه آنچه
 متمسک ایشان میشود بود حدیث هر و بن خارجه است کافی
 که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده که عبادت کند
 حق تعالی بر سه قسمند قسمی از ترس و دفع عبادت میکند و این
 عبادت غلامانست و قسمی از برای ثواب عبادت میکند و این عبادت
 مزدور است که بهترین عبادتهاست و ازین حدیث معلوم میشود
 که عبادت دو قسم اول خوبی دارد پس صحیح خواهد بود و همچنانکه
 مکلف بسبب فعال حسنه مستحق مدح و ثواب میگردد همچنین بسبب
 فعل ضد قبیح نیز مستحق مدح و ثواب میشود هر گاه آن فعل ضد قبیح
 را بقصد آن کرده باشد که فعل قبیح را ترک کند نه بقصد چیزی دیگر
 آنکه بخواب رود تا آخر نخورد یا قمار بازی باز و مانند این پس این خواب

و معنی اینست که با حق تعالی از بند عبادت میکند این عبادت را از آن جهت است که

مستحق مدح و ثواب میگردد و **دلیل** برین مدعی آنست که چون بنده را در فضل و اجابت و مندوبات و ترک قیاح مشقتی حاصل میشود پس اگر حق تعالی دراد در مقابل این مشقت ثواب ندهد ظلم کرده باشد و این بیحسنت تعالی الله عنی **ذَلِكْ عُلُوًّا كَبِيْرًا** و دلایل سمعی نیز برین بسیار است مانند قوله تعالی **ذَلِكْ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى وَ الْيَوْمَ يُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُوْنَ** وَ **الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحٰتِ فِيْ رَوْضٰتِ الْجَنّٰتِ** و غیر اینها از آیات که در قرآن مجید غیر مخصوص و بعضی از مذهب است که مکلف بسبب تکالیف مستحق مدح و ثواب در آخرت میشود بلکه آنچه حق تعالی با او تکلیف کرده و او بجای آورد بازای نعمتهای استحقاق تعالی در دنیا با او عطا نموده و جواب آنست که تحت نزد عملاء که کسی نعمتی بنیر دهد پس او را با مورد شاقه تکلیف نماید و شکر آن نعمت را بر او واجب گرداند و باینکه بازای آن مشقتی آبی باو دهد و صد و رفیع از حق تعالی محالست و همچنین مکلف مستحق مذمت و عقاب آبی میگردد در آخرت بسبب تعالی سببه که در دنیا از نوصاد در شده یا اخلاقی باو اجبی کرده باشد زیرا که عقاب نمودن بفعل قبیح لطفست چنانکه هرگاه مکلف دانست که فعل قبیح مستحب استحقاق عذاب آخرت خود را از آن قبیح باز میدارد پس لطف باشد و لطف بر حق تعالی واجبست چنانکه مذکور شد **دلیل عقاب** باید کرد که ثواب مجتهدان بر طاعت و عقاب کفران بر معصیت دایمی خواهد

بود همان دلیل که مذکور شد زیرا که این نیز بنده با بطاعت نزدیک است از معصیت دور میگردد و این عین لطفست **دلیل** دیگر آنکه مدح و ثواب که معمول طاعت و معصیتست دایمست زیرا که هیچ وقت نیست نیکو نباشد مدح مطیع و ذم عاصی پس میباید که ثواب عقاب که معمول دیگر طاعت و معصیتست نیز دایمی باشد زیرا که دوام احدی معلولین لازم دارد و دوام معلول دیگر **دلیل** دیگر آنکه اگر ثواب بنقطع باشد مکلف را اگر حاصل خواهد شد بنقطع آن و اگر عقاب بنقطع باشد سرود حاصل خواهد شد و این لازم آید که ثواب و عقاب خالص باشد حال آنکه واجبست که خالص باشند و الا لازم آید که ثواب کمتر از عقاب و تقصیل باشد و هرگاه خلوص ثواب واجب باشد پس ثواب بطریق اولی واجب خواهد بود زیرا که آن داخلست در زجره و اگر کسی گوید که درجات بهشت متفاوت میباشد پس کسی که مرتبه او کمتر است غناک خواهد بود هرگاه مشاهده نماید مرتبه بهتر از مرتبه خود را پس ثواب و خالص خواهد بود و همچنین اهل دوزخ ترک معصیت میکنند مادامی که در دوزخند و باین سبب بی خواهند پس عقاب ایشان خالص خواهد بود **جواب** آنست که هر یک از اهل بهشت با آن مرتبه که مستحق آن بوده راضی اند و طلب نخواهند کرد مرتبه زیاده از آنرا و غناک خواهند شد پس ثواب ایشان خالص باشد و چون اهل دوزخ دنیا و مضطر شده اند در دوزخ بر ترک معصیت

پس ثوابی نخواهد داشت پس عقاب ایشان نیز خالص خواهد بود
و دلیل دیگر آنکه معلوم شد که جزا با ذاتی عمل میباشد و عمل بنیت است
 چنانکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده **اِنَّ الْعَمَالَ بِالنِّيَّاتِ**
 و نیت مؤمن آنست که اگر جاوید در دنیا بماند با ایمان خود قیام باشد
 و کافر آنست که اگر جاوید در دنیا بماند بر کفر خود ثابت باشد
 پس جزای مؤمن نیز آنست که جاوید در بهشت باشد و جزای کافر
 مدام در دوزخ باشد و باین مضمون یکصدی رضوان الله علیه حدیثی از
 ابی هاشم جعفری از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل
 نموده و گفته که آنحضرت در آخر حدیث این آیه را تلاوت نمود که
كُلٌّ يَمْلِكُ عَلَى شَأْنِكَلْتِهِ یعنی هر کسی عمل میکند بنیت و اعتقاد
 پس فردا هر کس جزای خود را با ازای نیت و اعتقاد خود خواهد یافت
و آنچه از قرآن مجید دلالت میکند بر ظلود مؤمن در بهشت و ظلود کافر
 در دوزخ غیر مصححورات از آنجمله قوله تعالی **وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ**
يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ **وَالَّذِينَ**
يُنْفِرُوا مِنْهَا لَمْ يَحْمِلُوا كِفْلَهُمْ یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا و عمل نیکو بجای آورد که در دنیا
 در آن نباشد در او رد حق تعالی او را در بهشتهای که روان باشد
 از زیر قصرها و درختهای آن نهرهای آب و نهرهای شیرین و نهرهای
 غسل دو حالتی که جاوید باشند در آنجا همیشه خاندان هرگز نیست
 زوال بگریبان بقای ایشان نرسد و قوله تعالی **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا**

لرین

لَمْ يَكُنْ لَآلِهَةٍ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا يَلْتَمِسْ لَهُمْ طَرِيقًا الْأَطْرَافُ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ
 فِيهَا أَبَدًا یعنی انگاشانی که ایمان بخدا نیاوردند و ظلم و ستم بر نفس
 خود کردند بسبب تکاب معصیت کفر نمی آموزد حق تعالی ایشان را
 و نمیخاید با ایشان را می مگردانند و دوزخ که در آنجا در آیند همیشه
 در عذاب گرفتار باشند چنانکه هرگز از آن خلاصی نیابند **و دیگر**
 اعتقاد باید کرد که عذاب مؤمنی که گناه کبیره کرده و بی توبه از دنیا
 رفته باشد منقطع خواهد شد زیرا که بسبب ایمان مستحق ثواب خواهد
 بود **و اجماع** اهل اسلام منعقد شد که ثواب و مقدم بر عذابش نمی
 شود بلکه بعد از آنکه بقدر گناه او را عذاب کردند ثواب میدهد
 پس عقابش منقطع خواهد بود و روایت کرده ابو سعید از حضرت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که فردای آخرت بعضی از دوزخ
 بیرون آورند بعد از آنکه از سوختن آتش مانند زغال کشته
 باشند و فرمود که خلائق در روز قیامت بر طبقات مختلفه خواهد
 بود بعضی را بحساب بهشت برند و ایشان پیغمبران و امامان باشند
 و دیگران را اعمال بسنجند اگر حسنات ایشان پیش از سیئاتشان
 باشد ایشان را نیز بهشت برند و اگر حسنات و سیئات برابر
 پس شفاعت من و کسی که اهل شفاعت باشد بهشت روند اگر
 هیچکدام از اینها نباشد ایشان را بدوزخ برند و بقدر گناه عقوبت
 نمایند پس نگاه بهشت برند حق تعالی امر کند بجزیرت علی علیه السلام

ذره از ایمان در دل باشد و در همه عمر خود بجا دلاله الاله الا الله گفته باشد و را از دوزخ بیرون آورد و در بهشت داخل کردن پس بیارند ایشان را بجهنم که از اعین الحیوح گویند و در اینجا غسل کنند تا اعضایی ایشان که از آتش سوخته و سیاه گردیده شود لیکن یک نشانه در ایشان باقی باشد تا اهل بهشت ایشان را بشناسند و چون داخل بهشت کردند حق تعالی آن نشانه را نیز از ایشان برطرف سازد تا اهل بهشت ایشان را سرزنش نمایند و **عفو الهی** یعنی ترک عذاب بندگان عاصی در روز جزا واقع میشود زیرا که این حق است و جایز است که او از حق خود بگذرد و ایشان را عذاب نکند زیرا که از ترک عذاب ضرری با نمیرسد و از کرد عذاب ضرر به بندگان میرسد پس ترک عذاب بندگان بخشید بود و هر چه حسنست میباید که از واقع شود و حق تعالی در کلام خود نیز بآن خبر داده که یا عبادی الذین اسرؤا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً یعنی ای بندگان من آنانکه اسراف کرده اند باز تکاب ذنوب کبیره بر نفسهای خود و از حد گذرانید اند معصیت را نمید مشوید رحمت حق تعالی بد رستی که حق تعالی می آمرزد همه گناهان پس میتواند بود که با مرزد بفضل خود آن جمعی را که سینهاتشان پیش از حسنات باشد و مرویت که چون این آیه شریفه نازل شد

حضرت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت دوست نمیدارم مؤمنان را آنچه در دست که مرا باشد بعوض این آیه شریفه آورده اند که ذلیلان زاهد زمانه و عابد یکانه بود اما مرومان را از عذاب الهی بسیار ترسانیدی چنانکه از رحمت او نومید گردانیدی و چون وفات یافت گفت خدایا مرا نزد تو چه منزلتست خطاب آمد که دوزخ گفت ثواب عبادتی که کرده ام چون شد ندا شنید که چون بندگان را از رحمت من نومید کرد انیدی امر و من ترا از رحمت خود نومید گردانیدم و هر دو کلام صحیح خود فرموده ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء یعنی بد رستی که حق تعالی نمی آمرزد کسی را که شرک آورده باشد باو یعنی کافری که بی توبه مرده باشد و می آمرزد غیر مشرک را هر که را میخواهد یعنی کسانی را که ایمان بخدا و رسول او داشته باشند اگر چه توبه مرده باشند پس قید لمن یشاء مخصوص عموم نخواهد بود همچنانکه معتزله گمان کرده اند و گفته اند که مراد بقول لمن یشاء صاحب کبیره است که توبه کرده است و اگر توبه نکرده باشد آمرزید نخواهد شد و این باطلست زیرا که مشرک نیز هرگاه توبه کرد آمرزید میشود چنانکه حق تعالی فرموده قل للذین کفروا ان ینتموا لیغفر لهم ما قد سلف یعنی بگو ای محمد ان کسانی را که کافر شدند اگر از کفر باز میگردنوا آمرزید میشوند از آن گناهانی که پیش از توبه بجای

آورده اند پس کراهل کجا برینز با توبه آمرزیده شوند و پی توبه آمرزیده
 نشوند فرقی نخواهد بود میان مشرک و غیر مشرک و حال آنکه این
 آیه شریفه بجهت تفرقه میان مشرک و غیر مشرک واقع شده یعنی
 آنچنان کما هیست که پی توبه آمرزیده نمیشود ولیکن کما هیست که غیر
 شرکست آمرزیده میشود اگر چه پی توبه باشد و از حضرت امام محمد
 با قصولات الله علیه روایت واقع شده که هر که شیعه ماست روز
 قیامت وارد حساب بدارند تا بر کفایش غار ف کورد و چون
 معترف شود آن کاهان را بحسنات بدل کنند و نامه اعمال
 او را بوردان بنمایند چون از آبر بپسند پس از روی تعجب بپوید
 گویند آیا این معصوم بوده که هیچ گناه از و صادر نشده و بعد از آن
 او را بهشت داخل گردانند و ای معنی قول حق تعالی است که فرموده
أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ و سلمان رسی
 گوید که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده که حق تعالی با صاحب خیر
 رحمت یکجزو آن در دنیا منتشر است و نود و نه خرد یکجزو
 است از برای روز قیامت که با آن یکجزو بر کاه کاران نشانند
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و **اجمع امتت** که شفاعت حضرت رسول
 صلی الله علیه و اله در روز قیامت واقع میشود از برای عاصیان
 امت خود چنانکه حق تعالی از آن خبر داده عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَعْمُودًا و تفسیر کرده اند مقام محمود را بمقام شفاعت

و در جای دیگر فرموده وَاسْتَغْفِرْ لِنَفْسِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
 یعنی ای محمد طلب آمرزش کن با وجود کمال عصمت که داری تا باب
 شکست نفس تو و با عشا قدامت تو باشد و طلب آمرزش کن
 از برای همه مردان مؤمن و زنان مؤمنه و این که امتیست در باره
 بندگان کنه کار که سید برار را با استغفار گناه امت خود امر
 فرموده و خلاف امر الهی از آن حضرت صلی الله علیه و اله محالست و حق
 تعالی کرم ترا زانست که چون پی را امر کند که ازین بطلب چون طلب
 با و عطا کند و در جای دیگر فرموده وَكَسُوفٌ يُعْطِيكَ رَبُّكَ
فَرَضِي روایت کرده عبد الله بن عمر که روزی حضرت رسول صلی الله
 علیه و اله این آیه را که مشعر است بر شفقت حضرت بر اهلیم علی بن ابی
 و علیه السلام بر امت عامی خود تلاوت مینمود که مَنْ تَبِعَنِي
فَأَنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و بعد از آن آیه را
 که منبئ است بر ترحم حضرت عیسی علی بنینا و علیه السلام گناه کاران
 امت خود را فراموش نمود که ان تعذبهم فَإِنَّهم عبادك وَإِنْ
تَغْفِرهم فَإِنَّك أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ پس آنحضرت دست مبارک
 خود را برداشت و گفت رَبِّ اُمَّتِي اُمَّتِي پس حق تعالی جبرئیل را
 امر کرد که چو بسلام برسان و بگو تو میدانی تقرب خود را بدو کار
 ماک از همه انبیاء پیشتر است چرا غم امت خود بخوری خاطر خود را
 جمع دارد که من رضای تو را حاصل کنم و این آیه شریفه را نازل است

۲۳۴
 آنکه اگر کسی همه عبادات را بجای آورده باشد و نزد موت صغیره
 از سوزند مسقط همه عبادات او شود و مذهب او هاشم از
 معتزله است که ساقط میشود مساوی بساوی و آنچه زیاده
 باقی میماند و این را موازنه گویند و این مذهب نیز باطلست و ^{سلطان}
 محققین قدس سره در تجرید بر بطلان آن استدلال نموده اند
جمله دلایل نقلیه قول حق تعالی است فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و روایت
 کرده محمد بن کعب که هر مؤمنی و کافری نباشد که در دنیا عمل
 خیری و شری بکند مگر آنکه حق تعالی در روز قیامت آن عمل را
 با و بنماید اما مؤمن را بحسنات مزد دهد و بسیئات او را
 در دنیا مبتلا گرداند یا در وقت نزع روح و در قبر و در
 نکیر و منکر با و محنت و مشقت بسیار رسد تا کفاره گناهان
 او شود و مرده است که در وقت نزع چهار نوشته بقض روح
 مشغول شوند یکی روح را از پای راست نزع نماید و یکی از پای
 چپ و یکی از دست راست و یکی از دست چپ چنانکه گویانکه
 پرا زخار و شوکه بیشتر درختانست و بزور پرون می آوند
 آنها را و چنان نماید که آسمان و زمین بهم آمده و در میان
 محکم شده و در هم گرفته نتواند خلاصی یافت و این همه آزار
 بجهت آنست که چون از دنیا برود او را هیچ بدی باقی نمانده باشد

ولما

و اما کافر و اجسناات پاداش دهد در مال و نفس و فرندان تا
 از دنیا برود او را هیچ نیگویی نباشد پس بنا برین آیاتی که در قرآن
 مجید دلالت بر اجابت میکند یعنی کفیر سیئات بحسنات ما قول
 خواهد بود مانند ان الحسنات یذهبن السيئات که مراد
 بحسنات نماز و اجست که بر طرف میسازد گناهان صغیره
 یا آنکه مراد لطاف الهیت که موجب ترک معاصیت یا توبت
 که باطاعات و عبادات ساقط میکند گناهان صغیره و کبیره
 را یا آنکه حق تعالی بتفضل خود میبخشد گناهان نیکوکاران را وَاللَّهُ
رَبُّ الْعَالَمِينَ و مانند ان يُحْسِبُوا كِبَارًا تَرَاهُمْ عِنْدَ
رَبِّكَ كَغَيْرِ غَنَمِكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ که مراد بسیئات درین آیه گناهان صغیره
 یعنی هرگاه کسی از گناهان کبیره اجتناب نماید حق تعالی بتفضل
 باین سبب گناهان صغیره او را میبخشد و همچنین قول حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله الصلوات الخمس قفارة لما بينهن من الذنوب
الذنوب و قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام والعمرة بخصان
الذنب و غیر اینها که مراد این است که حق تعالی فاعل حسنات ما
 بتفضل خود می آرزد و عقاب را از ایشان ساقط میکند و اندر
 آنکه این حسنات گناهان او را ساقط میکند **میکر اعتقاد**
 باید کرد که عذاب قبر حقیقتا از برای کافر و فاسق و دلیل آن
 اجماع ائمت است از متقدمین و متأخرین و اکثر اهل ملل نیز باین

تایلند و این امریت ممکن آیات ظاهره و اخبار صافه از طرق
 خاصه و عامه در وقوع آن وارد است پس عذاب قبر حق باشد
از جمله قول حق تعالی است که در قرآن مجید در حق آل فرعون
النار یعضون علیها غدقاً و عشباً و یومنون الساعة
ادخلوا آل فرعون أشد العذاب یعنی آتش دوزخ فرامیکرد
 فرعون و اتباع او را در وقتی که عرض میکنند بر ایشان آتش را در
 صبحگاه و شبانگاه و همچنین در وقتی که قائم شود قیامت او را
 بهلا نکه عذاب که در آید فرعونیا از عذاب سختتر از آن عذاب
 که قبل از این در آن بودند و آن عذاب سختتر عذاب دوزخ است
 پس عذاب صبح و شام غیر عذاب دوزخ خواهد بود زیرا که در دوزخ
 صبح و شام نمیشناسد و آن نخواهد بود مگر در قبر و در حق قوم نوح
 فرموده اعرفوا فادخلوا ناراً یعنی قوم نوح عرق شدند بطوفان
 و بعد از آن بی همتی و ناخیری در آورده شدند در آتش و این
 غیر آتش دوزخ است بدلات آن فادخلوا که موضوع است از برای
 تعقیب بی همتی و این نمیشناسد مگر در قبر و در جای دیگر فرموده
بسبیل حکایت زکّار ربنا ائمتنا ائمتین و ائمتنا
ائمتین فاعترفنا بذنوبنا یعنی چون کفار در روز قیامت
 بسبب این دو امامت و دو احوای قدرت حق تعالی را داشته
 بد نوب خود معترف باشند گویندای پروردگار ما بمیراندی

دوبار

دوبار اول نزد انقضای اجل و دوم در قبر بعد از زنده کرد اند
 از برای سؤال و زنده کرد انیدی ما را دوبار اول در قبر و دوم
 در روز بعثت و شش و پس اعتراف نمودیم بگناهان خود چون منکر
 قبر و روز قیامت بودیم و لهذا از احوای دنیا ساکت اند زیرا که
 منکر آن نبودند تا اعتراف بد نوب خود نمایند پس یکی از آن دو
 حیات در قبر باشد نه در دنیا و هر کس قایل بحیات در قبر است قایل
 بعذاب در قبر نیز هست و دیگر قول حضرت رسول است صلی الله
که القبر روضة من ریاض الجنة او حفره من حفر النیران
 یعنی قبر با غیبت از باغهای بهشت یعنی از برای مؤمنان یا کوفت
 از کوفت الهامی آتش یعنی از برای کافران و فاسقان در جنت است
 که روزی حضرت رسول صلی الله علیه آله در راهی میکردند بمقبره
 رسید که صاحب دو قبر را عذاب میکردند گفت که عذاب میکنید
 ایشانرا از کبیره بلکه عذاب میکنید یکی را بجهت آنکه ملاحظه از اول
 خود نمیکرد در وقتی که در بدن یا بجامه او میرسید و آن دیگری
 بجهت آنکه در میان مردمان سخن چینی میکرد و در روایت آمده
 که چون حضرت رسول صلی الله علیه آله سعد بن معاذ را در قبر
 فرمود که فشرذمین او را فشرذمی که استخوانهای هردو پهلوی او
 بهم آمدند و ابوبصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
 کرده که حضرت رسول صلی الله علیه آله در عقب جنازه سعد بن معاذ

پرو ن رفت و با او هفتاد هزار ملك متابعت نمودند و بعد
از دفن سعاد آنحضرت صلی الله علیه و آله سرسوی آسمان کرد و گفت
خداوندنا چون سعد مردی را زمین فشرد را وی گوید که گفتیم
فدای تو کردم می گفتند که او استخفاف بپول میکرد گفت تا نشنا
بلکه این از بد خلقی او بود که با اهل و عیال خود داشت و از طریق
عامه و خاصه روایت شده که عذاب قبر را غیر از جن و انس همه
حیوانات دیگر میشوند و حکمت درین است که اگر انفس جن بشنوند
ایمان ضروری میشود پس تکلیف بر طرف خواهد بود و از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت شده که چون شیعه را
بقبر بردند از شیم و بویهای بهشت با و برسد و قبر او را بنگاه
از پیش و و همچنین از دست راست و دست چپ و فراح کردند
و با و گویند که نجواب مانند اما در بسترهای نفیس و بشارت
با در تراجت و شیم بهشت و با غمهای با نعت غیر متناهی نفس
بشارت با در تراجت و شیم که داخل آن خواهد شد و حق تعالی
از تو خوشنود است و هر وقت که خواهد زیارت حضرات ائمه
معصومین علیهم السلام می رود و بدانکه در بعضی احادیث وارد شده
که قبر مؤمن را وسیع میکرد اند بمقدار مدبصر و در بعضی
ذرع در هفتاد ذرع و در بعضی دیگر بقدر هفت ذرع و این
تفاوت میتواند بود که بسبب اختلاف درجات باشد پس اوقات

میان

میان احادیث نخواهد بود **دیگر اعتقاد باید کرد که سوال نکیر**
و منکر بعد از زنده گردانیدن در قبر حقی است و آن دو فرشته اند
که در قبر میت در آیند و بعد از زنده کردن میت او را سوال کنند
از خدا و رسول و امام پس اگر جواب گوید چنانکه باید و راستا
بهشت دهند و نعمتهای آن و اگر نفوذ بالله جواب نکوید این
نمایند با آنچه مستحق آن باشد و دلیل برین آیات با بهره و اخبار
صادقه و آثار متواتره است که منجھ صادق یعنی خدا و رسول خدا
و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم از آن خبر داده اند و
همه اهل اسلام بر آن جماع نموده اند و از آیات قرآنی قول حق
تعالی است **کیف تکفرون بالله و کذبتم آموانا و احيانا ثم نموت**
یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون که عطف بر رجوع بر نفس
دلالت میکند که یکی از آن دو حیوة در قبر خواهد بود و ظاهر
آیه شریفه اینست که چرا نمیکر وید بخداوند عالم ای معاندان و
انکه شما نطفه بودید بچنان در اصلاب پدران پس حیات
داد و زنده گردانید حق تعالی شما را در رحم مادران بعد
از آن قطع حیات مینماید از شما نزد انقضای اجل و بعد از آن
حیات میدهد شما را در قبر از برای جواب سوال نکیر و منکر بعد
از آن بسوی او باز گشت مینماید در روز قیامت جهت جزای
اعمال خود و در جای دیگر فرموده **یُنشئ الله الذین آمنوا بالقول**

۲۶۰
الثابت في الآخرة والدين في الآخرة یعنی ثابت میدارد
تعالی مؤمنان داد دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان
برکله توحید باشد و همچنین ثابت میدارد ایشان زاد دنیا
یعنی در قبر که منزل اول آخرت تا جواب نگیرد و منکر را بطریق
صواب باز دهند و بعضی دیگر از مفسرین گفته اند که مراد از دنیا
قبر است و از آخرت موقف حساب پس بنا بر هر دو تفسیر یکی
از آن دو حیات در قبر واقع میشود بجهت جواب سوال نگیرد
و آنچه از اخبار درین باب از ائمه اطهار صلوات الله علیهم
وارد شده غیر محصور است از آنچه قول رسول خداست صلی الله
که چون میت را در قبر گذارند روح او عود نماید و دو ملک نزد
او آیند و او اینها را گویند که پروردگار تو کیست و چه بر تو
کیست و امام تو کیست اگر جواب گوید چنانکه باید نمادی از
آسمان ندا کند که این بنده من صواب جواب گفت اینست
قول حق تعالی يَبْتَئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا تا آخر آیه و بعد از آن
در حقیقت از بهشت در قبر او بکشایند تا نسیم بهشت بر او بوزد
تحفهای بهشت نزد او آوردند و گویند یا و که خواب کن مانند
عروس و این کنایه است از استراحت و در آن عالم اگر جواب
نمواند گفت گویند با و که تا زنده بودی عاصی بودی و چون به
مردی شقی مردی بحسب چنانکه ما زنده محسب پس دری از

درهای دوزخ در قبر او بکشایند و گزرا تپین بر سر او زند چنانکه
قبر او پرازنش شود و او فریاد کند چنانکه همه حیوانات زمین بشنوند
مگر جن و انس و هر که بشنود او را لعنت کند و با زان حضرت
الله علیه و آله روایت شده که چون مؤمن را بفرستند از دنیا میکنند
روح او را بجدد او می آیند بسوی او و در ملک و گویند که پروردگار
تو کیست و دین تو چیست و امام تو کیست و چه میگوئی در خوان
شخصی که در میان شما مبعوث بود پس گوید او رسول خدا بود و
قرآن با و نازل شده و ایمان با و آورده ام پس ندا آید که دست
گفت بنده من پیاورید از برای او از فرشتههای بهشت و بشنایند
با و از لباسهای بهشت و بکشایند بر روی او دری از درهای
تا بوزد بر روی نسیم آن حاضر شود نزد او شخصی نیکو رو و خوشبو
گوید با و بشارت باد ترا آنچه حق تعالی بتو از زانی داشته پس مؤمن
گوید تو کیستی رحمت خدای بر تو باد که من نیکو تر و خوشبو تر از تو کسی نگز
ندیده ام گوید من عمل صالح تو ام که مونس تو خواهم بود تا روز قیامت
و اگر آن میت کا فر باشد بیاید در قبر او نیکو رو و منکر باهول عظیم
و هیئت قبیح و صدای مانند دعد و چشمهای مانند برقی و روی
سرایشان بر زمین کشد و بقدمهای خود زمین را بشکافد پس در
بنشانند و از سوال نمایند که پروردگار تو کیست و از جواب عاجز
کرد پس گری بر سر او زند چنانکه قبرش پرازنش شود و زمین

او را پیشتر در کتب استخوانهای هر دو پهلوی یا از یکدیگر بگذرند
 و شخصی با پند زشت رو بد بو گوید تو کیستی کمن زشت تر
 از تو کسی هرگز ندیده ام گوید من عمل بیخ تو ام و همنشین تو خواهم بود
 تا روز قیامت پس در پی از درهای دوزخ بر روی او بکشند
 و چون نظر کند جای خود را در آتش بیند و همچنان باشد حال
 او تا روز قیامت و این حدیث دلالت میکند که اعمال بندگان در
 آخرت اجسام خواهند بود و در کلبی حدیثی مذکور است از حضرت
 امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن شخص گوید من اعتقاد دارم
 نیکی تو ام که در دنیا داری و عمل صالح تو ام که در دنیا انجامی و در دنیا
 و این صریحست که اعتقادات نیز در آن نشاء مجسم خواهند بود
 و همچنین دلالت میکند حدیثی که غزالی نقل کرده که چون میت زنده
 گردد یعنی از سترها سینه در نیوقت دو ملک حاضر شوند و بقیه
 تعدی تمام او را مخاطب ساخته از خدا و رسول و امام و کتاب قبله
 سؤال نمایند و وی در جواب گوید خدای من آنکسی است که موکل کرده
 شمار بر من و فرستاده است شمارا بسوی من و غیر علماء دیگر بی بکله
 نتواند گفت و قبر او را وسیع گردانید در پی از بهشت بروی بکشند
 و قبر را بر صورت قبه بلند در غایت صفا صورت دهند و از حجر
 و سوسن مفرش سازند و از روح و ریحان و نسیم بهشت او را بخور
 گردانند و قبر را از نورمالا مال ساخته اعمال صالحه او را بصوتی

که محبوب و باشد مصور گردانند تا مؤمن وی باشد و وحشت و
 از او بر طرف شود و همین پنج در اوقات عالم بر رخ با وی سلوک
 نمایند تا روز قیامت و روایت شده از حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام که چون میت داد قبر کند و در قبر او را بپر کنند روح را در
 بدن او در آورند تا راههای و پس از اعتقادات او را سؤال نمایند
 پس اگر اعتقاد بخدا و رسول و وحضرت ائمه معصومین صلوات الله
 علیهم داشته باشد و جواب دو ملک را بگوید در پی از بهشت
 روی وی بکشند تا همیشه از نسیم بهشت و بوهای خوش
 و روشنی آن با و بوسد پس او گوید کفتم فدای تو کردم ضغطه
 و فشارش قبر چه شد که بیان نفرمودی گفت هیاهات مؤمنان را
 ضغطه قبر نمیشد و چون آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که مؤمن
 را ضغطه قبر نمیشد پس با چاراست از دانستن معنی ایمان
 از اکثر احادیث مفهومی میشود که عمل جزع ایمانست و نمیشد
 ایمان مگر بعمل و نیت هیچ عضوی از اعضاء مگر آنکه او را حصه
 از ایمان هست و مقولست ز عامه و خاصه از علی بن موسی الرضا
 علیه السلام ان الایمان هو التصدیق بالقلب و الاقرار باللسان
 و العمل بالارکان پس بنا برین ایمان عبارتست از اقرار بربان
 و اعتقادات حق با بطل جمع واجبات و مندوبات و ترک جمع
 محرمات پس هر که حفظ نماید جوارح خود را با دای واجبات و

۲۴۲ مندوبات و ترک محرمات با صدق اعتقادات و مؤمن حقیقی خواهد بود غرض که مؤمن بودن و صفات مؤمن بهم رسانند تا انسان با او اگر کسی خواهد که مؤمن و صفات مؤمن را بشناسد باید که نظر کند در حدیث اول باب علامات و صفات مؤمن که کلینی در اصول خود از عبد الله بن یونس نقل نموده و در همین کتاب روایت کرده اند کامل تمام که گفت شنیدم که امام محمد با فضیلت و صلوات الله علیه می گفت همه مردمان به نایم اند به ایمند به نایم و مؤمن عزیز است عزیز و باز درین کتاب ز علی بن جعفر نقل کرده که گفت شنیدم از امام موسی بن جعفر علیهما السلام که می گفت نیست مؤمن هر کس خود را شیعه مامیداند بلکه ایشان گردیدند انداختن از برای مؤمنان تا مؤمنان را وحشی حاصل شود از آنها کسی پس کسی تا مؤمن نشود و صفات مؤمن بهم رسانند از ضغفه قبلین نتواند بود و این بصیرت روایت کرده که گفتیم بحضرت صادق صلوات الله علیه که آیا اخلاص یا بد کسی از ضغفه قبر گفت نعوذ بالله من ضغفه القبر تحقیق که رفیق و دختر رسول خدا را که عثمان کشته بود او را وقتی که در قبر گذاشتند حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قبر او ایستاد و از چشم مبارک او اشک میریخت گفت خداوند ارفیق را بمن انضغفه قبر پس بنا برین که کسی باشد که ضغفه قبر را و نرسد بخود بالله منها و در خبر آمد که عبد الله بن سلام پرسید رسول خدا را

۲۴۵ صلی الله علیه و آله از اول ملک که پیش از نیک و منکر داخل قبر است میشود فرمود که آن ملک است روی او چون آفتاب و نام او روان و چون داخل قبر میشود میگوید باو که بنویس آنچه کرده از حسنات و سیئات خود پس گوید چون بنویسم که اینجا نه کاغذ است و نه دوات و نه قلم آن ملک گوید اینجا کفن کاغذ است و آب جهان مداد و انکشت قلم پس قطعه از کفن او پاره کند و بدست او دهد و گوید بنویس پس بنویسد حسنات خود را و چون بتیارات رسد شرم کند از ملک که آنرا بنویسد پس ملک گوید ای عامی تو از خالق خود شرم نکردی از من شرم میکنی و چون همه را بنویسد به سجده آن عجب فر را و بناخن میت را و راه هر کس و بر کردن او بیندازد تا روز قیامت اینست معنی قول حق تعالی وَأَلْزَمْنَا طَائِفَهُ فِي حَقِيقَةٍ و بدانکه بعضی از جاده حق منحرف شده در سنگنای باطل بصیرت کشته درین باب شبهه کرده اند که هرگاه شخصی با در قبر گذارد یا بردار پس او بزند و ما نرزد او بنشینیم نمی بنشینیم زند شدن او را و نمیشنوم سؤال و جواب و خطاب و عقاب او را و همچنین شخصی که سب و طعنه و خورده باشند یا او را سوخته خاکسترش را باد برده باشد میدانیم ما که اینجا حیاتی و سؤال و جوابی و عنایت نیست **جواب** از اول میگویم که ندیدیم و نشنیدیم چیزی دلالت بر عدم آنچه نمیکند زیرا که بسیار چیز هست که موجود است و ما آنرا نمی

و نیشنوم مثل چیریل علیه السلام که در میان خلایق نزد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله می آمد و سخن میگفت و آنحضرت او را امید بخشید
و امری شنید خلایق او را نمیدیدند و سخن او را نمیشنیدند و
شخصی که سگنه کرده زنده است و نماز نهد و نماز نگیرد و نماز نگیرد
که میت و مصلوب حیات و سؤال و عذاب باشد و مانع بنیم از
جواب از دو م میگویم که از قدرت کامله حق تعالی بعید نیست
که همه اجزای مفرقه را حیات دهد و سؤال و جواب و عذاب آنها
واقع سازد با آنکه اجزای اصلیه بدانند که آدمی از آن مخلوق شد **خطایه**
و او را حیات دهد و سؤال و جواب زو و عذاب بر او واقع شود
و وقوع این امور اگر چه خلاف عادت مینماید لیکن از قدرت
کامله الهی متمتع نیست و قیاس میتوان کرد حال میت را بحال کسی در
حضور جمعی بخوابفته باشد و در خواب بپندد که مار و عقرب بسیار
او را میگردند و از عذاب آنها ممتنا که میشود و فریاد و زاری میکند
و اضطراب بسیار مینماید با آنکه آن جمعی که نزد او حاضرند چیزی
نپندند و صدای نمیشنوند و این مثالیت را برای آنکه تا کسی استیجاب
ننماید در وجود چیزی که آنرا نتوان دید و آمار و عقرب خیالی
بجا و خالی بجا **شعر** مردمان غافلند از عقوبت همه کویا بختگان
مانند ضرری و غفلتی کمی و درزند چون بعیرند آنکسی اند
و بدانکه جمعی از احوال روز قیامت که علمای اعلام با سناد **خود**

در کتب

در کتب ذکر کرده اند اینست که در روز قیامت احوال بندگان
مختلف خواهد بود و اعمال هر یک بصورتی از صور حیوانات ظاهر
گشته در آن معرکه حاضر گردند و هر طایفه با آنچه مواظبت بدان
نموده باشند بر آن هیئت و صفت محشور گردند چنانکه شارب
خمر پدید سبوی معلق در گردن او آویخته و بوی خمر از دهان
وی بیرون آید چنانکه اهل محشر از آن بودار را با شنند و
طنبور و عود و بی چون سر از قبر بردارند آن آلات مخصوصه
بر گردن ایشان آویخته باشد هر چند دور اند از آنجا
خدا زبان آید و گوید من با تو ام تا وقتی که احکم الحاکمین میان
ما حکم کند و روایتست که ما نغان زکوة هر صنف با آنچه بخل نموده
از آن بخشید و گردن او حلقه سازند که سنگین تر باشد از تمام **صاحب**
دنیا چنانکه صاحب شتری معلق از گردن او آویخته و همچنین
کوسفند و صاحب کندم و جوجوهای کندم و جوجو صاحب طلا
و نقره از دهای عظیم در گردن او حلقه زده و او را هر خطه بد
و دم پوستش از تن جدا کنند و باز با هر حق تالی پوست وی
عود نمایند و مرویتست که اهل محشر بعضی بر پهلوا افتاده باشند
و بعضی بر پشت و بعضی از حمید و بعضی ناپسند و بعضی نانشنوا
بر روی یکدیگر افتاده و راه نفس تنگ شده چنانکه **و ترمی**
التاس سگاری و ما هم سگاری از آن خیر میدهد که **کرمی**

عریان باشند و طائفه پوشیده و مرویت از حضرت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله که روز محشر همه خلایق عریان باشند عایشه
 ای رسول خدا مردان و زنان همه عریان خواهند بود و فودلی گفت
 آیا نظر میکنند بعضی بعضی پس آنحضرت دست مبارک خود برد
 غایتش زد و گفت ای دخترایی که خافه تحقیق که چشمهای مردمان
 در آنروز بسوی آسمان بازمانده است ناده خواهد بود تا مدت
 چهل سال عایشه گفت آیا هیچکس را نوز با جامه محشور خواهد
 نمود بلی انبیاء و اهل بیت و تابعان ایشان و جمعی که ماه شعبان
 و ماه رمضان را متصل بیکدیگر روزه داشته باشند و هر
 که محشور شوند جمعی با روی سیاه و کروی با روی سفید بعضی
 عرقناز روی رسیده باشد و بعضی با ناز و بعضی با آلت
 از سینه و بعضی از بر قدم کل شده باشد و بعضی با عرق مثل کسی
 است که از حرارت جام حاصل شده باشد و بعضی کمتر و این
 و تفاوت نظر تفاوت عصیان و کفاهاست مرویت است
 در روز قیامت بمرتبه نزدیک باشد که اگر دست دراز کنند
 بوی برسد و حرارت آن برابر هفتاد مرتبه حرارت امروز باشد
 و روشنی او بسیار کم باشد و آدمی بچاره چون سرازیر مرون
 آورده در حرارت او بریان شده در آن دریای پی پایان حیران
 خواهد بود و تا مدت هزار سال متوقف گشته سر اسیم و سرگردان

راه نجات مسدود باشد و مؤمنان هر کس بلند از قوت ایمان
 و تقویت اعمال صالحه و محافظت از ارتکاب معصیت و از آوری از
 جانب راست نمایان باشد که آن روشنی طریق توده بر ایشان
 گردد و یکی از جانب چپ طلعتی عظیم که دیده را تابان نباشد
 کرده که اهل شک و شبهه در باره اهل بیت رسالت در اینجا
 و حیران مترده باشند و مرویت است که خاک طاهر که تکبر بر فقراء
 و درویشان نموده باشد در زیر قدم اهل محشر چنان خفیه پال
 کرده که تن او مانند مورچه سر اسیمه و حیران باشد و در چنین
 جمعی با پندند که در زیر سایه صرغه الحال منشته باشند و
 اهل صدقه اند که در دنیا بر فقراء و مساکین و محتاجین اهل
 تصدق نموده اند مرویت است که چون اهل محشر را در آن وادی
 عظیم الخطر کثیر الضر و متوقف شده هزار سال بدینمقال بگذرد
 ناکهان صدای عظیمی شنیده شود و وحشت روی نماید
 هول صحرائی محشر در زمین نمایند و چون برده خنابرداشته شود
 ظاهر گردد که این حرکت عرش عظیم بوده اهل محشر بینند که هشت
 ملک که طول قدم هر یک هشت هزار سال راه باشد حاصل
 شده آزاد زمین سفید که روشنی آن شش صحت را که قد شد
 قرار دهند و در آنوقت تمامی اهل محشر بفرع آمده از شدت
 رو بآدم علیه السلام آوردند بجهت شفاعت پس از زبان معذرت
 گوده

۲۵۰
از نوایس کردند پس از آنجا بد رگاه خلیل رو آوردند از آنجا
محموم گشته تو سئل موسی علیه السلام جویند و از آنجا نیز محروم شده باز گاه
میج رو آوردند وی خلائق را بخدمت سید اولین و آخرین شمع
مذنبین هدایت نماید پس در آنوقت که پدر فرزند را و فرزند پدر را
فراموش کرده و مادر از طفل خود غافل شده و آشنا پیکار گشته
و مردم تمام چون مستان بخود افتاده باشند حضرت رسول صلی الله
علیه و آله قایم عرش گرفته امتی اهتی گوید و با هر حق تعالی رخصی
که بان در رخ بسته شده گرفته از ازان حدت و حرکت باز
پس در آنوقت میزان نامهای اعمال بجهت حساب خلائق منصوب
گردد این بود محملی از احوال روز محشر اَعْلَانُكُمْ اللهُ وَ اَيُّنَا
عَلَى هَوَى هَذَا الْيَوْمِ دِكْرًا عَقْدًا بَابُ دِكْرٍ که پریدن نامهای
اعمال در روز قیامت حقت و دلیل این نیز اجاعت و آیات
قرآنی و اخبار نبوی پس با جست تصدیق بان اما آیات قرآنی
پس از آنجمله قول حق تعالی است كُلُّ اُمَّةٍ نَدَعُ اِلَى قِيَامِهَا الْيَوْمَ نَبْرِ
مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ یعنی هر که خوانده
میشود بنامه اعمال خود پس گویند بایشان که امروز خرداده خواهد
شد آنچه عمل کرده اید در دنیا این کتاب است که کرام الکاتبین
مانوشته اند کوا می میدهد این کتاب بر سستی بر شما آنچه کرده اید
در دنیا و در جای دیگر فرموده فَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ كِتَابًا بِحَيْثُ يَشَاءُ

بجواب

بِجَابِ حَسْبًا بَابِ سِيرًا وَ يُنْقَلُ اِلَى اَهْلِهِ مَسْرُورًا وَ اَمَّا مَنْ
اُوْتِيَ كِتَابًا وَ رَاَ ظَهْرَهُ مَسْوُوفًا يَدْعُو اَثْوَرًا وَ يَصِلُ سَعِيرًا
یعنی هر کس که نام اعمال او را بدست راست او دهند حساب بزرگ
و آسانی کرده شود و بمنزل و اهل خود یعنی بهشت و حوران و
و دوستان خود باز کرده خرم و شادمان اما آنکه نام اعمال را از
پس پشت بدست او دهد زیرا که دست راست بکرون او بسته باشد
و دست چپ بر پشت او بسته باشد پس از پشت نام اعمال را بدست
چپ او دهند و گویند بخوان کتاب خود را گوید چگونه از پشت بخوانم
پس کردن او را پس شنکند تا نامه خود را بپند تا ریک سیاه پس
و حیران فرماید و نتواند خواند و این اشارت است که او این روز
را در پس سرانداخته پس زود باشد که آنکس هلاک خود را آفتاب
کند و گوید و اثبور یعنی گنجای ای مرک کاشکی هلاک میشدم و در
در آتش افزوخه و اما اخبار نبوی پس از آنجمله روایت کرده اند
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که نیت هیچ مؤمنی مگر آنکه او را
در هر روز صحیفه تازه که اعمال آن روز در آن نوشته میشود پس
آن صحیفه بچپ او شود و در آن استغفار باشد آن صحیفه در روز
سیاه و تا ریک خواهد بود و اگر در آن استغفار باشد نورانی و در
خواهد بود و در روایت دیگر است که نیت هیچ احدی در دنیا مگر
آنکه برود و ملک موهل باشند که مینویسند انفس را اعمال خیر و شر

اورا با آسمان می برند نامه اعمال هر روز و هر شب و در او در آخر
شب نیمه شعبان همه راجع می نمایند و در یک طومار می نویسند و همچنین
نامه اعمال یکسال راجع میکنند تا آخر عمر و بعد از مفارقت روح از
بدن همه طومارها را بهم می پیچند و بر گردن او می اندازند این است
معنی قول حق تعالی كُلُّ امَّانٍ اَلرَّمْنَاهُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ و چون
روز محشر شود و حق تعالی خلایق را در عرصات قیامت جمع
نماید پیران کند بر ایشان نامه های اعمال را مانند باریدن بر فاذ
آسمان و منادی ندا دهد که ای فلان بکن نامه اعمال خود را دست
داست و ای فلان بگیر کتاب خود را دست چپ ز پس پشت پس
و اقیاء بدست راست و اثنی عشر بدست چپ کتاب خود را بگیرند
اینست معنی قول حق تعالی فَاَمَّا مَنْ اَوْفَى كِتَابِهِمْ اِلَى اَحْسَنِ
وَدَّرَجَاتٍ كَثِيرَةٍ مِّنْ دُونِهَا فَسَبَّحْتَ تَوْبَهُ كَوَاهِبُهُ
دهند با اعمال و اول زمین چنانکه حق تعالی میفرماید يَوْمَ تُنْفَخُ
الْاَشْفَادُ اخبارها یعنی در روز قیامت خبر دهد زمین با آنچه
عمل کرده باشند بر الایان دوم زمان در حدیث است که هر روز
ندا میکند که اَنَا يَوْمَ جَدِيدٍ وَاَنَا عَلَى مَا تَعْمَلُ شَهِيدٌ یعنی روز
نوم و بر اعمال شما شاهدیم سیم زبان يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ
یعنی روز قیامت کوا می میدهند بر بندگان زبانهای ایشان ی
چهارم دستها و تکلیفها اینهم یعنی کوا می میدهند فو از دستها

بندگان

بندگان بعلها ای ایشان بِحُجْمٍ وَّشُكْمٍ كَرَامٍ لِّكَا تَبِينَ اِنَّ
عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ یعنی بر شما نگاهبانند و مملکت تا فردا بعلها
شما کوا می دهند هفت نامه اعمال دیکر اعتقاد باید کرد که خدا
کردن حق تعالی بندگانش را در روز قیامت حقیقت و درین
خلاف ننموده و اجماع امت برین متحقق شده و آیات و اخبار
بسیار برین ناطق گردیده چنانکه حق تعالی میفرماید اَقْرَبَ لَنَا
حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي عَفْطَةٍ مَّعْرُوضُونَ یعنی نزدیک شد مردمان را
وقت محاسبه اعمال ایشان در روز قیامت و حال آنکه ایشان
از آن دور جای دیگر فرموده اِنَّ اَلنَّارَ اِيَّاكُمْ تَمُرُّ اِنَّ عَلَيْنَا
حِسَابَهُمْ یعنی بدرستی که بسوی ما است بازگشت خلایق در روز
قیامت و بر ما است حساب ایشان از اعمال خیر و شر در روز محشر
و در جای دیگر فرموده اَلْيَوْمَ نَجْزِي كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ لَا
ظَلَمَ الْيَوْمَ اِنَّ اَللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ یعنی روز قیامت جزا داده
شود هر کس با آنچه کسب کرده از نیک و بد و نیت هیچ ستم در آن روز
بدرستی که حق تعالی از او حساب است یعنی حساب کردن او شخصی
در روز قیامت باز ندارد از حساب دیگری بلکه در زمان واحد
حساب همه خلایق را کرده هر یک را با استحقاق خود میرساند
چنانکه خطاب میکند بندگانش را از اولین و آخرین در محفل حساب
بنوعی که همه محاکمه و حساب خود را می شنوند نه حساب دیگری را و

ی پندارند هر يك كه مخاطب است نزد یکی پس بنا برین باندك
 حساب خلایق کرده خواهند نمود و صاحب کثافت در تفسیریه
 شریفه گفته که این آیه صحت که حق تعالی جسمیت زیر که حساب
 میکند همه خلایق را در یک لحظه چنانکه محتاج بر آن نیست از برای حساب
 و مشغول نمیکرد اند او را حساب شخصی از حساب دیگری پس اگر حق
 تعالی جسم میبود جایز نبود که خطاب نماید و بگوید وقت واحد هر دو کس
 بخلاف یکدیگر و این منافات ندارد آنچه مفسرین در تفسیر آیه
فی يوم کان مقداره خمسين الف سنه ذکر کرده اند که مراد
 بمقدار پنجاه هزار سال موقوف خلق است در روز قیامت از برای
 حساب ایشان زیرا که مراد آنست که اگر متوالی حساب خلایق نمیگشت
 تعالی میبود پنجاه هزار سال همیشه و لیکن حق تعالی در یک ساعت
 و بروایتی نیم ساعت حساب خلقان کند و روایت شده از ابوعبید
 خدری که او گفت یا رسول الله این چه روزی خواهد بود
 قیامت فرمود بجز آن خدای که جان محفل بید قدرت است این
 روز سبکتر باشد از نماز فریضه که در دنیا گذارده باشند و از
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که بنده قدم از جای
 خود بردارد تا آنکه سؤال نماید عمر او که چگونه فانی کرده در حساب
 در شتر و ازال او که از جای که غنچه از حلال یا از حرام و بجا
 کرده در صواب یا گناه و از علم او که بعلم خود عمل کرده یا نه و از آنچه

و از دو ستی است که در حساب است و اگر این را درست دانست
 و از دو ستی است که در حساب است و اگر این را درست دانست

در روز

در صحیفه اعمال نوشته شده و چون با آخر صحیفه رسد خطاب آید
 که این بنده من همه اینها را تو کرده یا آنکه ملائکه من بر تو زیاده
 نوشته اند پس و معترف شود بگناهان خود و نگاه حق تعالی گوید
 منم آن خداوندی که در دنیا پرده پوشی کردم بر تو این گناهان را
 و منم که امروز می آموزم گناهان ترا و این انگشت که نامه اعمال
 خود را بدست راست گرفته باشد و در خیر آمده که بندگان را
 روز حساب بر سه طبقه باشند اول آنکه حساب ایشان از یاد
 نمایند و بعد از آن بدوزخ روند و این مشرکان باشند دوم
 آنکه حساب ایشان با سانی کنند و هیچ مناقشه در حساب ندارند
 باشند و ایشان متقیانند و سیوم آنکه مناقشه در حساب داشته
 باشند لیکن در آخر نجات یابند و ایشان عاصیان امت هستند
 پس اگر کسی خواهد که فردا مناقشه در حساب نداشته باشد باید
 که امروز حساب خود را بکند چنانکه از حضرت امام جعفر صادق
 صلوات الله علیه روایت شده که حاسبوا انفسکم قبل ان تجابوا
عليها للقيامة خمسون موقفاً كل موقف مقداره الف
سنه و این آیه را تلاوت نمود که فی يوم کان مقداره خمسين
الف سنه یعنی هر عملی که امروز میکنید از ابا نفس خود حساب
 کنید یعنی دفتر عمل خود را در پیش بگذارید و در نظر کنید که از
 نیک و بد چه کرده اید و چون فرصت دادید در حسابات بفرمایید

و از سیات توبه کنید تا در روز حساب در نمازید که آن روز با
 پنجاه موقوفست هر موقفی بقدر هزار سال و مرویت از حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه که شیعه نمانست آن کسی که هر روز
 عمل خود نکند اگر خیر باشد حمد و ثنای الهی بجای آورد و اگر شر باشد
 اذان توبه کند و استغفار نماید و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه
 در شرح چهل حدیث فرموده باین مضمون که سزاوار است که آدمی
 هر گاه از نماز صبح فارغ شود خطاب بنفس خود کند و بگوید ای نفس
 نیست مراسم و غیر این عمر و هر ساعت که میکند در این نماز
 چیزی که میشود امروز روزیت تازه و بنعمت آماده که حق تعالی
 مرا عطا فرموده پس اگر امروز فوت منی برسد هر آینه تو از روز
 خواهی کرد که همت یابی و باین دنیا بر گردی تا عمل صالح بجای آوری
 پس فرض کن که امروز فوت شدی و بعد از آن بدینا عود نمودی
 پس ترس که امروز را ضایع کنی و عمل کن با آنچه آرزو میکردی
 میتوانی که این معنی دیگر باشد از معانی حاسبوا انفسکم قبل
ان تحاسبوا و در کشف الاسرار آورده که پدیری پس خود را
 گفت امروز هر چه با مردم کوی و از ایشان شنوی و هر عملی بجای
 آوری نماز شام بمن بگو آن پس نماز شام بکلفت تمام بگردد و اگر
 خود را با پدر گفت پدر روزی که همین کار را از پسر درخواست
 نمود پسر گفت ای پدر هر چه خواهی از ریخ و مشتق می کشم این صورت

بگذار

بگذار که طاقت آن ندارم پدر گفت من ترا درین کار پند بدم
 تا پدیدار شوی و هشتاد و یک روزی از موقوف حساب غافل نشوی هر گاه
 ترا طاقت یکر و زه حساب با پدر نیست پس فردا حساب بفرمای
 تعالی چگونه با خواهی داده و در خبر آمده که در ویشی کودکی در شب
 و از غایت محبت و راد در شب به بلوی خودش خوا با نیدی دید کسی
 آن کودک در بسترمینالد گفت ای پدر چرا مینالی و خواب میبری
 گفت ای پدر فردا روز بخت نبه است و مرا یک هفته خواند خود را
 پیش استاد عرض میباید کرد از هراس آن خواب نمیروم که با
 و زاد را نم در ویش چون صاحب حال بود نعره زد و پشوش
 چون با خود آمد گفت و او یله کودکی را که درس شن و زه خود را
 پیش معلم عرض باید کرد شب خواب نمیروم که اعمال هفتاد
 خود را پیش عرش خدا در روز قیامت بر عالم الاله عرض باید کرد
 حال من چگونه باشد و این منافات ندارد با ایر قیومئذ لا
یسئل عن دینہ انش و لا اجاق زیرا که این را تفسیر چنین کرده
 که نمی پرسند از آدمیان و جنیان که چه گناه کرده اید بلکه می پرسند
 ایشان را که چرا گناه کرده اید و بعضی گفته اند که نمی پرسند وقت
 خروج از قبر لیکن در موضعی دیگر که آن موقوف حسابست می پرسند
 و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را از معنی این آیه پرسیدند
 گفت هر که معتقد حقیقت و پی توبه و فوات یافته او را در برزخ

عذاب کنند و در روز قیامت او را محاسبه نباشد و این بابویه
 قدس سره در رساله اعتقادات فرموده که عدم سؤال مخصوص
 شیعیانست و گفته هر که در معرض حساب در آید و معتدلی باشد
 اگر چه بطول توقف او باشد در موقف حساب هر فردی از مکلفان
 نامه اعمال بدست دهند که جمیع صفای و کبایر در آنجا ثبت باشد
 و مقضی رحمت الهی است که چون در دنیا بر بند خود پرده پوشی کرده
 میخواهد که فرد این کسی در آن مجمع کثیر بر گناه دیگری مطلع گردد
 بلکه هر کس بخواند نامه اعمال خود مشغول خواهد بود و این معنی
 اشارت داد این آیه شریفه که اقرا کتابک کفی بنفسک
 الیوم علیک حسیبا یعنی بخوان ای بند که گناه نامه اعمال
 خود را بس است نصیحتی امروز که بر تو حساب کنند باشد یعنی
 همین غصه که خود داشتی که چه کرده و همین آلم که چرا کرده قرابت
 دیگر اعتقاد باید کرد که میزان اعمال در روز قیامت ^{و این}
 ترا و نیست که در گفته و شاهین و زبان ندارد و اعمال بندگان
 می سخنند و دلیل این نیز قرآن و احادیث و اجماع امت است از
 قرآن مانند قول حق تعالی وَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ
لَعَلَّ تَنْظُرُمْ نَفْسٌ نَسِيًا وَاِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ وَاَنْ
يُنَاجِحَ سَبِيحًا یعنی میکندیم ترا زوهای عدل را در روز ^{قیامت}
 تا نامهای اعمال بندگان را با اعمال ایشان را بطریق راستی بسنجند

ستم کرده نشود هیچ نفسی از حق خود یعنی هیچ عملی را ناسنجیده نکند
 و از ثواب طاعت مطیع هیچ باز نکیرند و در عقاب عاصی نیز نمانند
 بلکه همه را بقدر طاعت و معصیت خود جزا دهند و عقاب نمانند
 چه آن عمل بقدر یکدانه سپندان باشد و کافی باشیم ملا در حساب
 کردن بندگان و بدانند میزان دین آیه شریفه بلفظ جمع واضح است
 و گفته اند اهل تفسیر که این یا بجهت عظمت یا آنکه چون اعمال هر
 از بندگان را با آن می سخنند پس گویا باعتبار هر یک میزان است
 بعضی از علماء گفته اند که در واقع از برای هر کس میزان خواهد بود
 لیکن بجهت عظمت آن روز یک میزان بزرگ نیز خواهد بود و در رواست
 دیگر واقع شده که مقصود از مداول و وَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ
 حضرات انبیاء و اوصیاء اند علیهم السلام و علی بن ابراهیم
 روایت کرده که مراد از ترا زوی عدل امام زمانست و بنا بر
 آیه شریفه محتاج بنا و یل نیست و میتواند بود که میزان اعمال در
 آن روز باشد لیکن متولی حساب بندگان انبیاء و اوصیاء
 باشند در خبر است که میزان قیامت را دو پله است هر پله بزرگ
 آسمان و زمین و شاهین و از مشرق تا مغرب و چهار فرشته
 مقرب آنجا حاضر باشند می کایل ترا و در باشد و عزرا یسئیل
 اعمال را یا نامهای اعمال را در پله ترا و کند آرد و اسرافیل عود
 ترا و در برداشته نگاه دارد و جبرئیل از انبوسید و از این

عباس منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در روز
 مژوب که در میزانی که نمود آن بقدر ما پس مشرق و مغرب و وقت
 هر کفزان مثل وسعت دنیا باشد و آزاد دست راستش بکنار
 و اعمال را بسجند پس پاوردند گناهان شخصی که در هفتاد و هفت
 سجده نوشته باشند و هر بجلی بقدر مذبح باشد و آزاد در کفبه
 میزان بکنار رند و بیرون آوردند پارچه کاغذی بقدر سر انگشت بر
 کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله علی و آلی الله نوشته باشد و آنرا
 در کفبه دیگر بکنارند پس راجع آید این کفبه گناهان او و این از جمله
 انگشانیست که حق تعالی در شان او فرموده فَاَمَّا مَنْ كَفَلَتْ مَوَازِينَهُ
فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ
 یعنی هر که کران باشد تراوی اعمالش یعنی حسناتش بر سیئاتش راجع
 آید پس در عیش و ذمکافی پسندیده باشد و اما آنکسی که سبک با
 تراوی اعمالش یعنی سیئاتش بر حسناتش راجع آید پس جای او هلاک
 است و آن در کفیت زیرین در کات دوزخ که چون اهل دوزخ
 را در اینجا اندازند هفتاد خریف بقهر آن برسند هر خریفی هفتاد
 از سالهای آخرت که هر روزی از آن مقدار هزار سال دنیا باشد
 و مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در شب معراج تراوی بودیم
 او بختی که فراخی هر کفبه آن مانند فراخی مشرق تا مغرب بود گفتیم
 با خدا یا این تراوی بچه پر شود خطاب آمد که بعزت و جلال من که

بحسنه

^{ببقدر} بحسنه که نیم خرما باشد بر شود و سر آید اگر بنده با خلاص از کار
 و در خبر است که داود علی نبی و علیه السلام در خواست که میزان
 اعمال را با و نمایند چون بدید بهوش شد و بعد از آنکه با خود دید
 گفت ای که تواند که این کفهر را بر کند از حسنات خطاب سید که ای
 داود اگر میباید از بنده خود را ضعیف باشم این کفهر را بیک خرما پر کنم و بگو
 بعضی از معتزله اعتراض کرده اند که اعمال اعراض اند و اعراض او را
 نمودن ممکن نیست زیرا که آنچه در وزن می آید جسمست نه عرض جواب
 گفته اند که آنچه در روز قیامت سجیده میشود ذنابهای است
 اعمال و بعضی گفته اند که حق تعالی حسنات را اجسام نورانی گرداند
 و سیئات را اجسام ظلمانی و بعد از آن آنرا میسجند و با بعضی
 حدیث گذشت و دیگر اعتقاد باید کرد که صراط حقیقت و آن پلیست
 بر روی دوزخ کشیده که وارد میشود خلوق اولین و آخرین و از
 باریکتر و از شمشیر تیز تر است و دلیل برین قرآنت و حدیث اما
قُرْآنٌ مجید مانند قول حق تعالی وَاَنْ مِنْكُمْ اُولَآءِ اُورِدُهُمْ كَانْ عَلٰی
رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذُرُ الظَّالِمِينَ
 فیها حثیاً یعنی نیست هیچ یک از شما مگر آنکه وارد خواهد شد
 بر آتش دوزخ یعنی بر آن پلی که بر روی دوزخ کشیده و این امر است
 لازم بر حق تعالی که همه را امر نماید بگذشتن از آن پلی پس بخواست
 دهیم انگشانی را که ترسان بوده اند از عذاب الهی در دنیا و آیدیم

انگسالی را که ترسان بوده اند و عقبانی ستم بر نفس خود کرده اند
 و از خود و آنگی در گذشته اند در حالتی که بر او در افاده باشند
 و صدوق قدس سره در کتاب عقائد ذکر کرده که در پهل صراط
 عقبات بسیار است هر یک از آنها نیست مانند عقبه فرض و عقبه
 امر و عقبه نبی و غیر اینها پس چون آدمی بآن عقبه رسید که نام
 آن فوض است و او در فرایض تقصیر کرده باشد او را در اینجا نگاه
 مطالبه آن نمایند پس اگر از عمد آن پروا نآید سبب عمل صالحی که
 بجای آورده باشد یا آنکه رحمت الهی شامل حالش شود از اینجا نجات
 یابد تا عقبه دیگر رسد و همچنین تا آنکه عقبه ولایت اهل بیت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله رسد مگر خلائق را اینجا نگاه دارند پس
 هر کس حکمی و نشانی از ایشان داشته باشد دستکار خواهد بود
 و الا در آن عقبه میماند و بد و زخ کو فزا و میگرد و اینست معنی
 قول حق تعالی وَقِفُّهُمْ أُنْتُمْ مَسْئُولُونَ و در بعضی روایات
 که این آیه شریفه در قرآن مجید با بطریق مکتوب بوده وَقِفُّهُمْ
أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ عَنْ و الْإِيْمَةَ عَلَىٰ بِنَائِهَا لِيُجْلُوا لَ اللَّهِ عَلَيْهِ از
 طرق اهل خلاف روایت شده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 گفت بعلی بن ابی طالب علیه السلام إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْعَدْنَا وَ
أَنْتَ وَجِبْرِئِيلُ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَجُوزُ عَلَى الصِّرَاطِ إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ
بِرَاءَةٌ بِلَوْلَايَتِكَ یعنی هرگاه قیامت قائم شود می نشینیم تو و

جبرئیل

جبرئیل بر پهل صراط نمیکند در بران پهل مگر کسی که با او بر آتی باشد
 بدوستی تو و هر روایت که بعضی بندهگان از عقبات مانند برق
 گذرند و بعضی مانند باد تند و بعضی مانند پریدن مرغان و بعضی
 مانند دیدن آسب تند رو و بعضی مانند پیاده که سرعت رود بعضی
 مانند پیاده که آهسته رود و بعضی بقدر یک شب نه روز از آن بگذرند
 و بعضی بقدر یک سال و بعضی دو سال و همچنین میکند رند تا آنکه بقدر
 پست و پنجه را سال بگذرند و در خبر آمده که قومی حاضر شوند بر پهل
 صراط و گویند ما می ترسیم از آتش و زخ و دوزخ پس جبرئیل علیه السلام حاضر
 شود و گوید بایشان که شما وقتی که در دنیا بودید از دریا چکوه عبور
 میکردید گویند بگشتی عبور میکردیم بنیاد و در از برای ایشان مانند
 آن مساجدی که در دنیا در آن نماز کرده باشند و گوید در اینجا
 بنشینید و از پهل صراط بگذرید پس ایشان از اینجا سلامت بگذرند
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و بدانکه کتاب خدا و سنت رسول خدا
 علیه و آله ناطقت و اجماع سلف متحقق که بهشت و دوزخ مخلوق
 و آفریده شده اند و الحال موجودند مگر بعضی از معتزله که ایشان گمان
 کرده اند که در روز قیامت مخلوق میشوند و این قول ضعیفست
 دلایل ایشان مدخول و قول اول تویست و محتاج تحقیق طوسی است
 در تجرید و دلالت میکند بر آن قصه آدم و حواء و ساکن شدن
 ایشان در بهشت و پروا کردن از اینجا و آنکه بعضی حمل کرده اند

بشت را بر باغی از باغهای دنیا غطست و خلاف اجماع و خلاف
 آنچه ازین آیه شریفه مفهوم میشود که وَلَقَدْ رَأَوْا نَزْلَةَ آخِرَى
عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْمُونِ یعنی تحقیق که دیدند
 رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل را بصورت اصلی یکبار دیگر نزد جبرئیل
 سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى که نزدیک است بهشتی که آرامگاه متقیانست و
 سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى درختیست بالای آسمان هفتم در اصل عرش
 شاخ و برگ آن بر سر عالمیانت و چون علم ملائکه و سایر مخلوقات
 بان منتهی میشود آنرا سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى گفته اند و روایت از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله که چون شب عراج بسدرة المنتهی رسید
 جبرئیل گفت یا رسول الله این سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى است هر کس از امت
 که بر پنج و طریقه تو باشد باینجا خواهد رسید و از مقام تو است
 شده که یکبار آن بر همه دنیا سایه کند و میوه آن انواع حلل و زیور
 باشد و همه اوان میوهها بر آن خواهد بود و سوار سریع السیر صید
 کرد ساق آن نتواند کرید و این آیه شریفه دلالت میکند که بِشْتِ
مَخْلُوقٍ شَدَّ جَنَّةُ عَرْشِهَا كَعَرْشِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَعْدَتِ
لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ یعنی بهشتی که عرض آن مانند عرض
 آسمان و زمینست مهیا و آفریده شده از برای آنکسانی که ایمان
 و رسول و آورده اند و روایت کرده و هج که حتی تعالی عرض
 را مانند عرض آسمانها و زمینها خلق فرموده لیکن طول آنرا غیر حتی

عالی

تعالی کسی نمیداند و این بهشت صد درجه است که ما پس هر درجه
 تا درجه دیگر با صد ساله راهست و در اینجا حوران میباشند ما
 یا قوت و مرجان از نور و هر یکی هفتاد و هجده پوشیده باشند و
 و نازکی حلقها و بدنهای حوران بر تپه باشد که مغز ساق پانها
 ایشان از بالای آن حلقها نمودار باشد و در خبر آمده که جبرئیل
 علیه السلام خواست که طول بهشت را بدانند حق تعالی او را دستوری
 داد تا سی هزار سال پرواز نمود پس مانده شد باز درخواست نمود
 و مدد طلبید تا سی هزار سال دیگر طیران کرد پس چون مانده شد
 گفت خداوند ما آیا چه قدر سیر کرده باشم حوری از خیمه خود آواز
 داد که ای روح الامین چه زحمت میکشی بخدا قسم که درین
 که سیر میکنی هنوز از ملک من بدر نشده جبرئیل گفت تو گویی
 گفت حوریم از حوران بهشت که مخلوق شده ام از برای یکومرت
 بندگان خدا و ابن عباس روایت کرده که بهشت را هشت
 باب است از طلا و مرصع بجواهر با ساق مخصوص انبیاء و اولیاء
 و شهداء و انجیاست و باب دوم مخصوص کسانیست که نماز
 خود را بشرایط تمام بجای آورده اند و باب سیم مخصوص مختص
 که همیشه ذکر خدا از روی خلوص کرده باشند و باب چهارم مختص
 جمعیت که امر معروف و نهی منکر نموده باشند و باب پنجم مختص
 قوم است که نفس خود را از شهوات باز داشته باشند و باب ششم

مخصوص حاجیانست و باب هفتم مخصوص مجتهدانست و باب
 هشتم مخصوص انکسائیت که چشم خود را از نا محرم پوشیدند
 و باید در و ما در و خویشان خود نیکویی کرده باشند و از جهالتی
 که دلالت میکند بر مخلوق بودن دوزخ قول حق تعالی است که
وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ یعنی ظاهر و آفیده شده دوزخ
 از برای گمراهان و وَأَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ یعنی مهیا شده است
 دوزخ از برای کافران و غیر اینها از آیات در قرآن مجید که دلالت
 برین مدعی میکند غیر محصور است و در خبر آمده که حق تعالی امر کرد
 که اندک آتشی بجهت آدم از مالک دوزخ طلب کن تا طغای از برای خود
 بپردازد اما گفت یا جبرئیل چه قدر آتش میخواهی که من از دوزخ بیاورم
 گفت بقدر یک مده مالک گفت ای جبرئیل باین قدر آتش هفت
 آسمان و هفت زمین گذاخته شود پس جبرئیل ندا کرد کای پرورد
 عالم چه مقدار آتش از مالک بکیرم خطاب آمد که بقدر یکدزده
 پس جبرئیل آن دزده آتش را بهفتاد نهشتشست شود و بعد از آن
 نزد آدم آورد و بر فله کومی که نهایت ارتفاع داشت گذاشت
 پس آن کوه از حرارت آن آتش گذاخته شد و آن آتش همگان خود
 بازگشت و دود آن در سنگ و آهن تا امروز مانده و هر آتشی که
 الحال هست از دود آن دزده است نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ لِقَا ذَٰلِكَ
در بیان توبه و امر معروف نهی منکر اما توبه پس از ان پشیمانیست

کناه

کناه خواه کپره و خواه صغیره و واجبست بر همه مکلفان زیرا که توبه
 دفع ضرر کناه میکند از مکلف و دفع ضرر واجبست پس توبه واجب
 باشد دیگر آنکه مقتضی عقل سلیم است که هرگاه از مکلف معصیت
 شود و داند که این خلاف فرموده حق تعالی است میباید که او
 پشیمان شود از آن و معنی توبه چنانکه مذکور شد پشیمانیست پس
 توبه واجب باشد و آنچه از قرآن مجید دلالت بر وجوب توبه میکند
بسیار است لَا تَجِدُ نَفْسًا تُؤْمِنُ بِاللَّهِ جَمِيعًا اِيَّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ یعنی پشیمان شوید و باز گردید از گناهان خود
 گروه مؤمنان تا شمار ستگارش شوند بسبب توبه و بسطادت ابدی
 برسید و امر حق تعالی درین آیه مؤمنان را از ذکورات و انانیت و طبع
 و عاصی توبه و انانیت اشارت باینست که هیچکس نیست که از عجز
 کناه و تقصیر طاعت از وحالی باشد و تا عاصی نخل نشود چه از زمین
 ای عاصیان توبه کنید موجب رسوایی ایشان میشود پس امید
 که چون نمیخواهد که ایشان را در دنیا رسوا کند فردای روز قیامت
 نیز عاصیان را رسوا خواهد کرد شعرا بمنزل آدمی سرای دنیا
 کارش همه جرم و کاد حق لطف عطا خوشباش که انجمن بخواهد
 بود سالی که نکوست از بهارش بیدار است و در جای دیگر فرموده
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ يُؤْتِيَكُمُ اللَّهُ
بِقَفَرٍ عَنكُم سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

الانهار یعنی ای نیکسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول خدا
 باز کردید از معاصی و روطاعت آوردید چنان بازگشتی که بار
 دیگر بر سر گناه نروید تا آنکه برود کار شما از گناهان شما درگذرد
 و در آورد شما را با غمهای بهشت که در اینجا نهرها از شیر و عسل
 جاری باشد و آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده
 که توبه نضوح آنست که تائب بزرگ در معصیت همچنانکه شیرستان
 بر میگردد و بعضی گفته اند که توبه نضوح آنست که خالص باشد و
 مشوب با غمها و دیوبه نباشد حتی آنکه سلطان محققین در شرح
 تفسیر گفته که توبه و پشیمانی از گناه اگر بجهت ترس از تن و دوزخ
 باشد آن توبه استخوان بود و بعضی دیگر گفته اند که توبه نضوح
 که ناصح مردمان باشد یعنی تائب خواهد که مردمان را مثل خود
 گرداند در باز ایستادن از گناه و بعضی گفته اند که در توبه نضوح
 چیزی میباشد باشد اول آنکه ترسد که مقبول درگاه حق تعالی شود
 دوم آنکه امید عفو از او داشته باشد و سیوم آنکه در ایم عطا
 باشد و جمعی گفته اند که توبه نضوح آنست که تائب همیشه گناهان
 خود را در نظر داشته باشد چنانکه گویا عمر را می بیند و از جمله
 احادیث که دلالت بر وجوب توبه میکند حدیثی است که طبری از
 علی بن ابرهیم از هرون بن مسلم از سعد بن زید نقل کرده که
 مردی پرسید حضرت طه صلی الله علیه و آله را و گفت پدادم

فدای

فدای تو باد بد رستی که مرا همسایگان هستند و ایشان نیز ازین
 که سرود میگویند و عود میسوزند و من گاه میباید که در اصل
 الحلا می شود و در اینجا بسیار می نشینم که صدای ایشان را بشنوم
 حضرت فرمود که دیگر چنین مکن آنمزد گفت و الله که من نزدان گمرا
 میروم که ایشان را به پیغمبر بگویش جز صدای می شنوم حضرت گفت که
 نشنیده تو قول حق تعالی را که فرموده ان السمع والبصر فالقواد
 اولئك كان عنه مسؤلای یعنی بد رستی و راستی که فرود آید
 از گوشها و چشمها و دهها همه سؤال خواهند کرد که چرا چیزی را از بنا
 شنیدن و بنیاست دیدن و بنیاست در دل گرفتن شنیدید و دیدید
 و در دل گرفتید پس آنمزد گفت گویا من این آیه را نشنیده بودم اگر کتاب
 خدا نه از عرب و نرا زعم الحال که شنیدم البته ترک کردم و توبه میکنم
 که دیگر نکم و طلب آمرزش میکنم از حق تعالی که از گناهان گذشته من در
 گذرد پس آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که بهیتر و غسل کن و از نماز
 آنچه بخاطرت رسد بگذرا پس بد رستی که بر گناه عظیم می داشتی
 چه بد بود حال تو اگر باین منوال میبردی استغفار و توبه کن و از حق تعالی
 طلب کن که توبه ترا قبول کند از جمیع بدیها بد رستی که هر چه را حق تعالی
 نبی کرده البته بخت است و بد را از برای بد بگذرا که هر چه بر تو می آید
 پس معلوم شد ازین حدیث که غنا و سرود حرامست و توبه کردن از آن
 واجب هر چند که از گناه صغیره است و میتواند بود که چون آنمزد

بر شنیدن آن پس گناه کبیره باشد و جمعی از علماء امامیه مثل شیخ مفید
 و ابن براج و ابن ادریس و شیخ طبرسی رضوان الله علیهم هر گناه را با
 میدانند زیرا که معنی گناه بیرون رفتن است از طاعت حق تعالی و همه
 گناهان خواه کبیره و خواه صغیره درین معنی شریکند و در حدیث است که
 لا تنظروا لی ما فعلت و انظروا لی من عصیت یعنی نظرومکن بان گناهی
 که کرده نظر کن بانگسی که مخالفت آن نموده و بنا برین اطلاق صغیره
 گناه نسبت بان گناه است که بکبران باشد مانند شنیدن غنا یا غیر
 اجنبیه که صغیره است نسبت بغنا یا اجنبیه و همچنین گناهان دیگر
 بنا برین تقدیر نمود گناه کبیره کرده باشد و لهذا حضرت فرمود که بر گناه
 عظیم اقامت داشتی دیگر ازین حدیث معلوم میشود که جاهل معدوم
 چون با عقا د آمد گناه نبود و غسل نماز برای توبه میباید کرد و در
 میکند که توبه از جمیع گناهان واجبست و بعضی علماء باین حدیث استدلال
 نموده اند که توبه از بعض گناهان صحیحست و باینکه توبه واجبست بهجت
 گناه پس اگر کسی از بعض گناهان توبه کند نه از بعض دیگر توبه او بهجت گناه
 نخواهد بود که اگر بهجت توبه گناه باشد میباید که از همه گناهان توبه کند
 که در همه گناهان توبه میباید پس توبه از بعض گناهان صحیح نخواهد بود
 و این مختار سلطان محققین است در تجریدی که در آخر فرموده که اگر
 بعض گناه در نظر تائب نیکو یا حقیر نماید جایز است او را توبه از بعض
 دیگر که با عقا د او توبه و عظیم باشد و صادقست برو که توبه کرده از گناه

بجست

بجست قبح آن زیرا که آن گناهی که از آن توبه نکرده با عقا د او توبه ندارد
 مثل کسی که نوزند شخصی بکشد و پای آن شخص را بشکند و از اول توبه کند
 نه از دویم توبه او صحیحست و بعضی بگویند که توبه از بعض گناهان مطلقا
 میدانند و این قول خالی از وجه نیست زیرا که بر تقدیری که توانست
 باشد غنا بش کمتر خواهد بود نسبت بکسی که از هیچ گناه توبه نکرده باشد
 و بدانکه گناه اگر حق الله باشد مثل کشتن از جهاد و شرب خمر و مانند
 آن کافست پشیمانی زان و عزم بر آنکه بعد ازین نکند و تسلیم نمودن خود نزد
 حاکم شرع بجست حد زدن بقدر آن گناه و اگر اخلال با جایی از واجبات
 نموده باشد حکم آن بعد از توبه بختلف میشود بعضی حکم اولست یعنی
 کافست و در پشیمانی و عزم بر کردن آن گناه مانند اخلال با هر عرف
 و نهی از منکر و ترک نماز عیدین در وقتی که واجب باشد و نماز میت و مانند
 اینها حکم بعض دیگر بعد از پشیمانی و عزم بر ترک آن گناه واجبست که آنرا
 ادا کند مثل زکوة و خمس و مانند آن که نداده باشد و بجست بعد از توبه
 که آنرا ادا کند و بعض دیگر اقسا واجبست مثل نماز روز و روزه و حجی که
 ترک کرده باشد و واجبست برو که بعد از توبه آنرا ادا نماید و اگر حق الناس
 باشد پس اگر ظلمی در حق کسی کرده و آن مال باشد واجبست برو که بعد
 توبه عوض آنرا بمطلوم یا بوارث او برساند و اگر قصاص باشد واجبست
 که خود را تسلیم او یا وارث او نماید و اگر رسانیدن حق بمطلوم و وارث
 او ممکن نباشد واجبست که همیشه عزم بر ادا آن داشته باشد و اگر

را غیبت کرده باشد واجبست که بعد از توبه از آن مؤمن ابراء در طلب نماید
 اگر غیبت باور سیده باشد و لا توبه از آن کافیتست و در بعضی کتب
 معتبره مذکور است که اگر کسی مؤمنی را غیبت کرده باشد و آن مؤمن غیبت
 را نشنیده باشد فی الحال توبه نکند و بگوید دعا می کنم از برای آنکسی که او را
 غیبت کرده ام و شنیده ام تقرب بخدا بگوید اللهم صل علی محمد و آل
محمد و اغفر لمن اغتبتت و سمعت غیبتت که کفار آن میشود و
 اقسام غیبت و قبح آن بعد ازین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
 و اگر کسی را از راه کراهه کرده باشد واجبست که بعد از توبه او را برآه
 حق باز آورد و روایت شده که شخصی نزد حضرت امیرالمؤمنین صلوات
علیه گفت استغفر الله و فرمود تکلمت بکلمة یعنی مادرت بر تو ریا
 باد میدانی که استغفار رحمت استغفار در وجه علیتین است و شملت
 بر شش امر اول پیشانی و ندامت بر کماهان گذشته دوم عزم جزم
 ترک آن سیم بجا آوردن واجبات چهارم ادا کردن حقوق و دین
 پنجم کوششی که بدنت از حرام روید و باشد بر ریاضت که اختیر شود
 چنانکه پوست با سخنان بچسبد و بجای آن گوشت تازه بروید
 بدن خود را در طاعت بچشانی همچنانکه لذت معصیت چشاند
 بودی و بعد از آنکه جمله اینها بصل آمد باشد بگو استغفر الله و
 بدانکه اجاع اهل سلامتست که توبه عقاب ساقط و باین دلالت
 میکند آیات بسیار از قرآن مجید که بوضوح چنانکه مذکور شد و مانند
 مانده

وهو الذي يقبل التوبة عن عباده ويعفو عن سيئاته یعنی
 خداوند عالمیان آنچه آن که میباید توبه کند که میباید توبه کند
 یعنی هرگاه بنده گناه کار از کرده خود پشیمان شود و بسوی او باز
 نماید و عزم چو فرزند برترک آن گناه حق تعالی از گناهان او در
 اگر چه آن کبیره باشد و درین اخلاقی نیست لیکن اختلاف در نسبت
 که آیا اسقاط عقاب واجبست بر حق تعالی بعد از توبه یا آنکه تفضل
 و رحمت و ساقط میشود اول مذهب معتزله است و دوم مذهب
 اشاعره است و مختار شیخ طوسی و علامه حلی قدس سرهما یکی سلطان
 محققین در تجرید فرموده که درین وجوب نکالت و ملا احمد طاب
 ثراه در آیات الهی گفته که آنچه در تجرید مذکور است که قبول توبه
 حق تعالی واجب نیست آنست که بحسب عقل واجب نیست و الا بحسب
 دلایل بران بسیار است از قرآن و حدیث که قبول توبه بر حق تعالی
 واجبست انتهى کلامه و از جمله دلایل معتزله آنست که حق تعالی کیم
 علی الاطلاقست یعنی از و کیم تصور نیست و از هیچکس نفع و
 ضرر باو نمیرسد و تا یب نهایت احتیاج باو دارد چنانکه التجا
 بفرستد بر دین هرگاه التجا باو بردی بخت از روی عقل که او را
 رد کند و عذاب نماید با آنکه از آن عذاب هیچ نفعی باو نرسد و
 تبع بر حق تعالی واجبست پس قول توبه بر او واجب باشد و فرمود
 قول معتزله است ایر کیم انما التوبه علی الله للذین یجولون

السُّعْيِبَةُ لَمْ تَمُوتْ مِنْ قَرِيبٍ وَلَيْسَتْ لِتُؤْتِيَ لَذَائِنَ
يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا أَحْصَى أَحَدُهُمُ الْمَوْتَ قَالَ لِي بِنْتِ
 الآن یعنی خراب نیست که قبول توبه برحق تعالی واجبست بمقتضا
 وعده که کرده مرانگسانی را که میکنند بدی را بنادانی و سفاهت
 نه بر وجه عناد و استکبار و بازگشت می نمایند بسوی حق تعالی توبه
 میکنند پیش از ظهور موت و در بعضی و ایادتست که توبه نزدیک
 رسیدن جانست بخلق و نیست قبول توبه مرگسانی را که میکنند
 بدیها تا وقتی که حاضر شود اینها از موت یعنی بعد از آنکه جان خیز
 رسیده و امور آخرت بر و ظاهر شده باشد گوید بدستی که لطف
 توبه کردم و در وقت توبه او قبول نخواهد شد و مؤید قول
 دو میراست آیه فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ که جمله
 از برای توبه کاران طلب آمرزش میباشد و میگویند ای پرورد
 عالم بپارمزانگسانی را که از گناهان خود توبه کرده اند و مت
 راه تو نموده اند که اگر قبول توبه برحق تعالی واجب میشود حجاج
 بطلب آمرزش ملاکه نبود و بعضی جواب گفته اند که طلب آمرزش
 منافات با وجوب آن ندارد و نظیر اینست قول حق تعالی از
 زبان بندگان رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَاكَ طَلَبُ عَدَمِ
 از حق تعالی عوده اندیا آنکه در نسیان مواخذه نمیشد و بعضی
 از علماء راه زهد نیستند که اگر تائب همه گناهان خود را یا بعضی از

تفصیل

تفصیل دانسته باشد پس واجبست برو که از هر یک خصوص توبه
 کند و اگر تفصیل نداند پس از برای همه یک توبه کافیست و گفته اند گناه
 تائب بعد از توبه گناهان خود را بخاطر آورد و اجبست برو که توبه
 را تجدید نماید و سلطان محققین درین دو مسئله نیز اشکال نموده
 و بدانکه وجوب توبه فوریت یعنی بعد از صد و گناه فی الحال
 توبه واجب میشود چنانکه شیخ بهاء الدین قدس سره در شرح
 حدیث فرموده که گناه بمنزله زهر فالتست یعنی ندان که آن کشنده
 آدمیست پس همچنانکه بر خورنده زهر واجبست کفی الحال
 خود را با استفراغ علاج نماید تا هلاک نشود همچنین بر گناه
 نیز واجبست که مرض گناه خود را بداری توبه و ندامت روا
 نماید تا او را هلاک نکرد اندر آنکه در تأخیر و خطر عظیمست
 اگر آدمی از یکی ساله بماند شاید از دیگری ساله نماند و آنکه شاید
 اجلس نزدیک شده باشد پس هر گاه غفلت و زیدی و بتاخیر
 توبه را گناه باشد که موت حاضر شود و وقت تدارک بگذرد پس
 در آن وقت خواهد گفت آنچه حق تعالی از آن خرداده لَوْلَا الْخُرُوبِي
إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ یعنی ای ملک الموت بگو و دیگر مراملت ده
 خود را از پروردگار خود بخوهم و بسوی او بازگشت ناممکنست
 گوید روزها گذشت و توبه جز ترجم نمودی و بازگشت نکردی اکنون
 دیگر روزی نمائند پس گوید کی ساعت مراملت ده گوید ساعات نیز

گذشت دیگر ساعتی نیست پس غصه در دل او کرده شود و حسرت خورد
و ندامت کشد که عمر را ضایع کرده و بخندد باز گشت نکردم نعوذ
بِالله مِنَ التَّدَامَةِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ دَوْمًا اَنَّهُ اِذَا جَلَّ زَسِيدٌ بَاشَد
وَاَوْ تَاخِرُ تَوْبَةٌ كَذَلِكَ سَبِيحًا اَصْلُ كَنَاهُ نَقْطَةٌ سَيَّاسِي دَرْدَلٍ وَاوْبِدَا شَوْ
وَبَسْبَبٌ خَيْرٌ تَوْبَةٍ نَقْطَةٌ دَكِيرٌ وَهَجِينٌ تَا اَنَّهُ ظَلَمْتَ كَنَاهُ سَمَّةٌ دَلِ رَاوُو
كَبِيرٌ وَجَانِكٌ زَنَكٌ اَيْنَهُ رَا عَمْرَبَةٌ كَذَلِكَ صَيْقَلٌ نَبَا شَدَّ وَهَمَّ اَزْ شَيْخِ
قَدَسٌ سَرَّ نَقْلٌ كَرَدَه اَنَّهُ كَمِيفَر مَوْدَه اِذَا كَرَسِي يَكُ كَنَاهُ كَبِيرٌ بَكْدُو
يَكْدُ قَيْقَه بَكْدُو وَاو تَوْبَةٌ بَكْدُو وَاو كَبِيرَه كَرَدَه يَكِي اَصْلُ كَنَاهُ وَاو كَبِيرِي
تَرْكٌ بَر وَاو جَوْنٌ بَدِ قَيْقَه دَوْمٌ مِيرَسِدٌ جَهَارٌ كَبِيرَه كَرَدَه وَاو دَرِ سَمِ شَدَّ
وَبَرِي نَ قِيَّاسٌ مَضَاعَفٌ مِشْوَدٌ وَاو جَوْنٌ يَكْتَبَانُ زَوْبَكْدُو دَر كَنَاهُ
اَو اَز عَدَدِ يَكُ بَابَانِ وَاو بَرَكٌ دَر خَتَانِ وَاو مَوِي جَهَارٌ بَابَانِ وَاو عَدَدٌ
سَتَا دَكَانِ اَسْمَانِ بَشْتَر مِشْوَدٌ وَاو اَيْنَ قَدَرٌ بَاعْتِبَارٌ تَا خَيْرٌ تَوْبَةٌ اَز
بِهِم مِيرَسِدٌ وَاو قَيْقَه شَدَّ كَمِيفَر مَوْدَه اِذَا كَرَسِي يَكُ كَنَاهُ كَبِيرٌ بَكْدُو
تَوْبَةٌ بَرَسٌ اِذَا كَرَسِي خَوَاهِدُ كَنَاهُ اَنَّهُ هَر رَوْدَه خُوْدٌ اِحْسَابٌ كَنَدِ بَخِيرِ
حَقِّ تَعَالَى كَسِي دَكِيرٌ حَسَابٌ نَا عَمْتَوَانْدُ كَرَدَسٌ وَاو جَمِيسْتِ بَرِنْدَه كَنَه
كَار كَدَر هَر آفِي اَز اَنَامَاتِ لَيْلِ وَاو نَمَا رَا ز كَنَاهُ اَنَّهُ خُوْدٌ تَوْبَةٌ كَنَدُو اَز
حَقِّ تَعَالَى طَلَبِ اَمْرٍ زَش نَمَا اِو اَيْنَ نَهَايَتِ لَطْفِ وَاو مَحْمَدِيسْتِ كَحَضْرَتِ
عَزَّتِ بَا اَيْنِ اُمَّتِ مَرْحُومَه مَوْدَه كَدَبِكُ تَوْبَةٌ كَمَحْضِ شَيْخَانِيَّتِ اَز
كَذَشْتَه چَنَدِيْنِ سَالَه اَيْنَكِسِ وَاو مِيكَدُو دَر بَخَلَا فَا اَمَّ سَابِقَه مِثَل

بنی

بنی اسرائیل که هرگاه گناهی میکردند بر دوسرایی ایشان نوشته میشد
که بر خود عقوبتی کنند مثل بریدن گوش و بینی و کشتن یکدیگر چنانکه
مفسرین در تفسیر فَا قَتَلُوا اَنْفُسَهُمْ ذکر کرده اند که چون قوم موسی
علی نبینا و عیله سلامه کوساله را پرستیدند حق تعالی امر نمود که توبه
ایشان آنست که یکدیگر را بکشند منقولست که هفتاد هزار کس که
کشته شدند حق تعالی توبه ایشان را قبول نمود و ازین امت
بیک پیشانی را ضیعت که چندین گناه را بچشد و روایت شده
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرموده خوشحال شخصی در روز
قیامت چون نامه اعمال او را بکشایند در زیر هر گناه استغفاری
نوشته باشد و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت
که فرموده تجنب آدم از کسی که با او نجات باشد و خود را از رحمت
الهی نومید داند گفتند کدامست آن نجات گفت استغفار و توبه
کرده عبد الله بن جبیر که مردی آمد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و گفت یا رسول الله چه میفرمایی در حق شخصی که گناهی نماید که اگر
باشد و باین راه که حاجیان میروند زنا کند آیا او را توبه میباید
فرمود که آن شخص مؤمنست و کلمه شهادت میگوید گفت بلی فرمود که او را
توبه هست و بعد از توبه سنیات و بحسنات مبدل میشود اللهم
رب العالمین وانا امر معروف و نهي ارفنگر یعنی مکلف باطن
داشتن و از معصیت او بازداشتن پس آن واجبست که آن طاعت

واجب باشد و آن معصیت حرام و منکر است اگر آن طاعت
باشد و آن معصیت مکروه لیکن اختلاف میان علماء بعضی گفته اند
واجب کفایت آنرا جمله سید مرتضی است و ابو الصلاح و علاء
و شیخ زین الدین رضوان الله علیهم بعضی دیگر گفته اند واجب است
مثل شیخ طوسی و محقق و ابن ادریس و جمعی از متأخرین اصحاب
از آن جمله شیخ شهید در شرح ارشاد و شیخ علی طاب ثراهما و شیخ بهاء
علیهما السلام در شرح چهل حدیث از برای محلی نزاع متالی ذکر نموده گفته
مثلاً هرگاه در موضعی شخصی از کند و شراب خورد و در آن موضع حجتی
باشند که امر و نهی ایشان با او اثر نکند و ضروری ایشان طلوع شود
و یکی از انجاعات را داده نماید در امر و نهی آن شخص کان شود که امری
او اثر کند پس بجز در این کان قبل از حصول اثر یا موجب زبانی است
ساقط میشود یا آنکه واجب مشارکت ایشان با آن یکی در امر
نهی آن شخص و وقتی که اثر حاصل شود آنهمی کلامه پس آنجی که قابل
باوند یعنی موجب کفایتی استدلال بحديث معده بن صدقة
عموده اند که پرسیدند حضرت امام جعفر صادق را صلوات الله
از امر معروف و نهی منکر که آیا بر همه امت واجبست فرمود که نه
بلکه واجبست بر شخصی که قادر باشد بر امر معروف و نهی منکر معروف
را از منکر بشناسد نه بر کسی که قادر بر آن نباشد و نداند طریق آنرا
و دلیل برینند یعنی قول حق تعالی است که فرموده وَلَنْ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ

بدون

يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
باید که باشند از شما گروهی چند که بخوانند مردمان را بنیکویی باز
دارند از بدی و شیخ مذکور رحمة الله فرموده که حدیث معده
آیه کریمه مذکوره دلالت میکند که امر معروف و نهی منکر هر یک
از امت واجبست نه آنکه نیست بر جمعی که بر شرایط واجبند
و نزاع در اینست پس استدلال بر قول اول باید و حدیث مذکور
ضعیف باشد و مؤید قول دوم است یعنی واجبست بر هر کس
لَوْلَا يَفْهَمُوا الزَّيْبَانِيُونَ وَالْأَحْبَابُ عَنِ قَوْلِهِمْ الْإِيمَانُ
أَكَلَهُمُ التَّحْتِ يَعْنِي جَرَّابًا زَيْبَانِيُونَ قَوْلُهُمْ عَنِ الْإِيمَانِ
شنا سندی و زاهدان ایشان یعنی باید آنجی که عالمند امر معروف
و نهی منکر و متصف بشرایط و جواب آن منع نمایند قوم خود را از
دروغ و از خوردن رشوه یا ربوا و آیه دیگر که فرموده كُنْتُمْ خَيْرَ
أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
یعنی هستید شما ای امت محمد بهترین امت که بیرون آورده شد
از عالم غیب از برای مردمان تا ایشانرا راه راست دعوت کنید
و از فعل ناشایست بازدارید و همچنین مؤید قول دومست
آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده بدستی که حق تعالی
میدارد مؤمن ضعیف را که دین نداشته باشد گفتند ای رسول خدا
کیست آن مؤمن که دین نداشته باشد فرمود آنکه مردمان از شما مشتقند

باز نداد و آنچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که گفت
 خود را بتحقیق که جا دارد که من بگیرم و سیاست نمایم بی گناه شمار بجای
 کند کار و بگویند و او را باشد و حال آنکه میدانید که مردی از شما نامشروع
 میکند و او را از آن منع نمیکند و او آزرده میشود تا ترک کند آنرا
 در غیر است که حق تعالی یوشع بن نون را وحی فرستاد که از قوم صد
 هزار کس هلاک خواهم کرد که حمل هزار کس از آن بی گناه باشند جهت
 آنکه خشم بکردن جمعی که مرتکب قبایح میشوند و ایشان را از آن منع ^{نمکنید}
 بلکه با ایشان نشست و برخاست میکردند و طعام و شراب با یکدیگر
 میخوردند و بزکان گفته اند که مثل صلواتی که در میان ایشان یکبار
 باشد و او را از آن منع نکنند مثل جامعیت که در کشتی فاش شده است
 چون بمیان دریای رسندیکی از ایشان تبری بردارد و کشتی را بشکند
 و همه غرق شوند و اگر همه او را منع کنند سلامت بمانند و تحقیق ^{آنکه}
 وجوب امر معروف و نهی از منکر عقلیت یا شرعی در کتب بسوخته اند ^{است}
 این رساله صلواتی که آن نیست و بدانکه وجوب امر معروف و نهی از منکر شرعی
 چهار شرط اول آنکه فاعل آن عالم باشد و بدانند که آنچه بان امر میکنند
 است و آنچه از نهی مینمایند قبیح تا غلط نکند در امر و نهی دوم آنکه کمال
 داشته که امر و نهی او اثر میکند و فایده بر آن مترتب میشود که اگر نداند
 که اثر نمیکند بر او واجب نخواهد بود سیم آنکه بر امر و نهی او مفسده
 مترتب نشود که اگر کمال مفسده باشد با یا مال و یا یکی از مؤمنان

دعوت

واجب نخواهد بود چهارم آنکه آن شخص مصر باشد در فعل نامشروع
 یا در ترک مشروع که اگر ظاهر باشد از حال او که باز می ایستد از آن نامشروع
 بی آنکه کسی نکند او کند و اجنبیت نکند او و بعضی از علماء گفته اند
 که شرط پنجم آنست که فاعل امر معروف و نهی منکر عادل باشد یعنی از محرمات
 اجتناب نماید و در واجبات تقصیر نکند بدلیل قول حق تعالی که فرموده
 کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون یعنی عذاب است که نسبت
 نزد حق تعالی آنکه بگویند چیزی را بمردمان که خود آن را بجای نیاوردند
 و در جای دیگر فرموده که اتا مرون الناس بالبر و تسون انفسکم
 یعنی آیا امر میکنید مردمان را بفعل خیر و فراموش میکنید نفسهای
 خود را و این استدلال ضعیفست زیرا که دلالت ندارد بر عدم
 جواز امر بباطل و نهی از معصیت کسی را که مرتکب معصیت شود بلکه
 دلالت میکند بر توجیح و سرزنش عظیم از برای کسی که مرتکب میکند نفس
 و امر ^{مینماید} میکند غیر خود را چنانکه مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه
 که فرمود در شب معراج که شتم بقومی که بهنای ایشان را بقرائن
 می بریدند گفتم کیستند شما گفتند ما آن جماعتیم که در دنیا مردمان
 بخوبی امر میکردیم و خود بخوبی آوردیم و از بدی منع مینمودیم و خود
 از آن باز نمی ایستادیم و بدانکه چون کسی خواهد که امر معروف و نهی
 منکر بجای آورد اول باید که بدل آزرده شود از آن شخص نامشروع
 میکند پس اگر اثر نکند بزبان او را منع نماید و اگر این سم اثر نکند بدست

اورا بر بخاند چنانکه محتاج ببحر احوال و بکشتن او نشود که اگر محتاج یکی
 از اینها باشد انظر نزد بعضی از علماء آنت که جایز نیست مکر باذن امام
زیرا که فتنه ظاهر میشود و فساد بهم میرسد دیگر آنکه میباید ثابت باشد
بجسب شرع نزد او که آن شخص فعل مکر یا ترک معروف کرده تا او را
در امر و نهی و نماندند آنکه بجز اخبار شخصی یا بکمان خود طین بدو
برد که درین صورت حرام خواهد بود انکار او چنانکه حق تعالی در
مجیدان خبر میدهد یا ایها الذین امنوا اجتنبوا اکثر ان
الظن ان بعض الظن اثم و لا تجتسوا و لا یغیب بعضکم بعضا
ایحیی احدکم ان یا کل لحم اخیه میتا فکر همتوه و اتقوا الله
ان الله توأب رحیم یعنی آنکسانی که ایمان بخدا و رسول او
 اجتناب نمایند و دوردارید خود را از بسیاری کمان بد درستی
 مؤمن بد رستی که بعضی از کمانها کما هست و تجسس و پیروی میکند
 چیزی را که بر شما مخفی باشد و باید که غیبت نکند بعضی از شما بعضی را
 بدی آید دوست میدارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر مؤمن خود را
 در حالتی که مرده باشد تحقیق که کراهت خواهد داشت در خوردن
 آن پس همچنانکه شما بسیار کراهه و متنفرید از خوردن گوشت برادر
 مؤمن که مرده باشد باید که در غیبت و نیز با این طریق اجتناب کنید
 و بر رسیدن از عقوبات تاهی بد رستی که حق سبحانه و تعالی پذیرنده
 تو بر است از کسی که از ظن بد و غیبت مردمان تو بر کند و مهر با نشتی

ک

که با زان استندان و سبب نزول این آیه شریفه گفته اند آن بود که در
 از کبار صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند سلمان فارسی بجهت
 طعمای طبع نما سلمان را بسبب بچوانی که در عبادت الهی کشیده بود
 نشد که طعام بچیت ایشان مهیا سازد گفتند برو و از مطبخ رسول
 خدا صلی الله علیه و آله بجهت ما طعامی بیا و در پس سلمان نزد اسامه
 که سرکار مطبخ آنحضرت صلی الله علیه و آله بود وارد و طعام طلب نمود
 گفت طعام نمانده سلمان بازگشت پس در ابجای دیگر فرستادند
 از اینجا نیز مایوس بر گشت پس بان بعیت سلمان کشود گفتند
 که سلمان قدمی دارد که اگر بچاه شمع میرود آنچه خنک میشود در
 تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته یا بخیل و زبیده پس این
 نازل شد و روز دیگر آن دو کس نزد حضرت رسول صلی الله علیه
 آمدند و چون چشم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله بر ایشان افتاد
 فرمود که چستان سرخی گوشت که در میان دندانهای شما می بینم
 گفتند یا رسول خدا ما گوشت نخورده ایم فرمود که گوشت خوردنی
 نمیکویم بک غرض من گوشت آدمیست چو در روز گوشت سلمان اسلام
 را می خوردید و مرا روزی از آنرا بر لب و دندان شما می بینم
 شد که گناهی بچیت ترو زشت ترا ز غیبت نمیشاید و همچنین تجسس
 و پی رفتن بعیب مؤمنان و اطلاع یافتن بر آن نیز از گناهان
 کبیره است چنانکه از آیه مذکور معلوم شد و آنحضرت رسول خدا

صلى الله عليه وآله مرويت كه فرموده و گذاريد و بپوشيد آنچه در حق
 تعالى پوشيده يعنى افشا مكنيد و ظاهر مسا زيد هرگاه از مؤمنى
 بدى به پيديد تا موجب خجالت و رسوايى و نشود كه حق تعالى بدان
 كار رهنم و نيمخواهد كه بنده او رسوا شود در حضرت كه عبد الله
 گفت من يكشبهى با عمر بن خطاب برد سراي رسيدم انا بخا سر و دي
 مى آمد عمر پرسيد كه اين خانه كه است گفتند خانه اميه بن ربيعه
 پس از بالاي در خانه بر پشت بام برآمديم ديديم كه اميه با برادران خود
 خمر ميخوردند و عمر ايشان را از آن منع كرد و تهديد نمود اميه گفت اي
 عمر اگر چه ما يكفعل نامشروع کرده ايم ليكن تو چنان فعل نامشروع کرده
 اول آنكه بتجسس اقدام نمودي و حال آنكه حق تعالى از آن منع نموده
 كه ولا تجسسوا دويم آنكه از بالاي ديوار خانه داخل شدي و حال
 آنكه حق تعالى فرموده كه ليس ليربان تاوا لسوت من ظهورها
سسم آنكه بدون اذن صاحب خانه او در مدي و حال آنكه حق تعالى
 فرموده ولا تدخلوا بيوتنا غير بيوتكم حتى تستأنسوا چهارم آنكه
 سلام بر ما نكردى و حق تعالى فرموده كه وقسوا على اهلها پس از
 کرده خجل كرديد و بنفایت شرمندگي كشيد پس از آنجا نيز پرون آنكه
 دو بيد چنانكه هيچكس و رانديده تا مدت مديد و هرگاه اميد ز اميديد
 معذرت ميطلبيد از آنچه از و بطور رسيد و مرويت كه از حضرت
 رسول صلى الله عليه وآله پرسيدند كه اي رسول خدا غيبت چيست فرموده

کردن

کردن تو برادر مؤمن را آنچه او از آن کاره باشد پس اگر آن چیز در و با
 بتحقيق كه او را غيبت کرده و اگر در و نباشد پس او را بهتان زده و
 فرمود اجتناب كنيد از اين خبيث كه غيبت بدتر است از زنا بزرگ
 حق تعالى زنا كننده را بعد از تو بر مى امر زد و غيبت كننده را نهي
 امر زد تا وقتي كه مغتاب و را حلال كند و باز آنحضرت صلى الله عليه وآله
 فرموده كه در ميان يكديگر حسد موزيد و دشمنى منماييد و غيبت
 مكنيد تا در مهلكه نيفتيد و معاذ جبل روايت کرده از حضرت رسول
 صلى الله عليه وآله كه چون حافظان اعمال عمل بنده كان را با لا بزند تا
 عمل را بيزند كه او را نورى باشد همانند شعاع آفتاب آن عمل تا باكي
 ياد كند تا برسند باسمان دنيا فرشته كه آنجا موكلت چون از ابر
 پيديد كويد بزويد اين عمل را بر روى صاحبش كه من فرشته غيبت و
 مرا پروردگار من كه هر عملی كه صاحبش غيبت کرده باشد نكندم از
 من در كرده و سليمان بن خالد كويد آمدم بخدمت رسول خدا
 صلى الله عليه وآله و گفتم اي رسول خدا تعليم كن مرا بچيزي كه فايده دهد
 مرا فرمود حقير شما را احسان را اگر چه ريختن آبي باشد از زود خودت
 در طرف تشنه يا ملاقات تو با برادر مؤمن بگشاده زوشب
 آنكه هرگاه پشت بگرداند غيبت مكن و راه او از من و اينست كه
 حضرت رسول صلى الله عليه وآله كه در اتناي خطبه ذكر كرد با كردن
 آن نمود كه در همي كه از ما بمردي رسد بزرگتر است از گناه ستم

زنا و بزرگتر از با هتک عرض مسلمانست یعنی او را غیبت کنند
 و هر از او روایت شده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرمود که مردمان یکروز روزه بدارند و افطار نکنند تا من ایشان را
 رخصت دهم آنروز مردمان روزه داشتند چون شب شد یکدیگر
 می آمدند و رخصت میکردند تا آنکه مردی آمد و گفت من دو روز ^{حرام}
 دارم که روزه داشته اند و شرم دارم که بخدمت رسول خدا
 بیایم رخصت فرمایید که ایشان افطار نمایند حضرت از عرض
 نمود بار دیگر اعاده کرد تا سه مرتبه پس حضرت رسول صلی الله
 فرمود که ایشان روزه نداشته اند و چگونه روزه داشته باشند
 که گوشت مردمان خورده اند برو و با ایشان بگو تا قی کنند پس آنروز
 نزد ایشان رفت و گفت تا ایشان قی کردند دید که خون بسته ^{هان} آزد
 ایشان می افتد پس بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و
 آنچه دیده بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت بحق آن خدای سبحان
 محمد بقبضه قدرت است که اگر آن خون در شکمهای ایشان باقی
 میماند هر آینه آتش دوزخ ایشان را میخورد و حضرت صادق
 صلوات الله علیه فرموده که غیبت حرامست بر هر مسلمان بدستی
 که غیبت میخورد حسنات را همچنانکه میخورد آتش هیزم را و ^{است}
 که حق تعالی وحی کرد بحضرت موسی علی بنیسا و علیه السلام که غیبت کوی
 هرگاه توبه کند آخر انگشتری خواهد بود که به بهشت روند و اگر توبه

نکرده

نکرده اول انگشالیست که بدوزخ در آیند و در تفسیر قول حق تعالی
 و یل لکل همزة کفره گفته اند همزه آنانند که طعن بر مردم
 زده اند و گفته آنها که گوشت برادران مؤمن خورده اند یعنی
 غیبت ایشان کرده اند و بعضی در تفسیر و یل گفته اند که آن چاه ^{است}
 در طبقه هفتم از دوزخ که بر فرموده حق تعالی سنگی در آن انداخته
 بودند و بعد از سیزده هزار سال آن سنگ بنیز آن چاه رسید
 و در آنوقت جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا حاضر بود دید که
 جبرئیل متغیر شد گفت سبب این چه بود جبرئیل گفت آن سنگ ^{الطال}
 بسته آن چاه رسید پس آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت یا جبرئیل آنچه
 جای کیست گفت جای بی نماز است و در خبر است که حضرت عیسی علی
 بنیسا و علیه السلام با اصحاب خود بر اهی میکرد شدند دیدند سنگی
 مرده و متعفن شده در کنار راه افتاده چون از دور گذشتند
 یکی از اصحاب گفت این سنگ چه بوی بدی میکند حضرت عیسی ^{علیه السلام}
 فرمود که چه نیک دنیا فی دارد و این اشارت بمنعی بود که ایشان را ^{نمود}
 و تنبیه فرمود که خلق خدا را غیبت نکنند و در خبر آمده که شخصی
 کرده بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود تا او را چم کردند
 و آنجمنی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله همراه بود دنیا کی از دنیا
 بدگیری گفت که این مرد کشته شد ما ندانم ^{علیه السلام} و آنحضرت صلی الله
 ایخرف داشتند و آمدند تا وقتی که برداری رسیدند که افاده ^{بود}

دبوی بد میداد آنحضرت صلی الله علیه و آله روی مبارک آن کس
 کرد و گفت شما ازین مرد خوردید گفتند ما نخوردیم فرمود
 آنچه در حق برادر خود گفتید بدتر و کینه تو ازین مرد بود و
 ازین حدیث شریف مفهوم میشود که شنونده غیبت گناهش مثل
 گناه غیبت کننده است زیرا که این سخن با یک شخص گفت و دیگری
 و صدیق او غود و خطا با آنحضرت هر دو را شاملت و آنحضرت
 رسول صلی الله علیه و آله مرویست که شنونده غیبت یکی از غیبت
 کند گناه است یعنی بقصد و احتیال بشنود نه بوجه اتفاق یا آنکه
 قدرت داشته باشد که او را از غیبت منع کند و درین صفت
 پس اگر قدرت بر منع او نداشته باشد بدل منکر او شود و اگر توان
 از آن مجلس برخیزد یا قطع سخن نماید یعنی دیگری که هیچ یک ازینها بجا
 نیاید و در شریک خواهد بود در غیبت پس اگر زبان گوید
 باش و بدل خواهان آن باشد تفاتی خواهد بود و گناه باشد که
 شنونده غیبت زیاده کند شوق غیبت کننده را در غیبت
 طریق که هر چه گوید این تعجب گوید و گناه دست بدندان گیرد
 گوید سبحان الله این عجب مردی بوده است تا حال ما او را
 نشناخته بودیم ما او را مرد خوب میدانستیم الحال ظاهر شد
 که مرد خوبی نیست و مانند اینها پس چون غیبت کننده این را
 بشنود زیاده خواهد کرد غیبت را بخلاف آنکه اگر سالت باشد

یا عرف

یا عرف بصیحت آمیزی بگوید مثل آنکه بگوید ما را با او چه کار بدی
 با ضروری ندارد و مانند این محتملست که او ترک غیبت کند و منقول
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که باز دارد کسی از غیبت برادر
 مؤمنی غایبانه واجب کرد در حق تعالی که نگاه دارد عرض او را در
 روز قیامت و پرده ناموس او را زنده و در جای دیگر فرموده بر
 حق تعالی واجبست که او را از آتش دوزخ آزاد گرداند و صدق
 قدس سره روایت کرده که هر کس بشنود غیبت برادر مؤمن را از کسی
 باز دارد او را از آن غیبت باز دارد حق تعالی از هزار نرد دنیا
 و هزار شتر آخرت را و اگر باز ندارد او را و قادر باشد بر آن باز
 کرده بر او گناه چون کسی که هفتاد بار غیبت کرده باشد و هم از
 رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که هر که نزد او خوری مؤمنی
 مذکور شود و او قادر باشد که یاری دهد آن مؤمن را و ندهد
 گرداند حق تعالی او را در روز قیامت علی رؤس الاشهاد
 و بدانکه غیبت منحصر در زبان نیست بلکه هر چه از آن نقصان
 مؤمن مفهوم میشود غیبت و حرمت حتی اشارت بچشم باید
 و همچنین ایما و رموز و غمز و کنایه و تقلید در حرکات و کلمات
 نیز داخل غیبتست و ازین قبیلست راه رفتن بصورت لنگان
 بلکه این بدتر است از غیبت زبان چنانکه منقولست از غایب که گفت
 روزی یکرزنی بخانه ما آمد بغایت کوتاه بالا بود چون خواست که

پشتر اوقات خود را در غیبت برادران دینی صرف نمایند و بد
 کوی ایشانرا نقل مجلس خود میسازند و آنرا از سنیات نمیشمارند
 غافلند از تخریر آن و آنرا بخر وارد شده از عهد و وعید دران
 و حال آنکه دو ملک بر راست و چپ بنده نشسته کولهان و بی
 باشند که بیرون نیفکند از دهان هیچگونه سخن مگر آنکه نزد ایشان
 آماده است که فی الحال بنویسند اگر چه حق تعالی مطلع است بر لختای
 خفیات و مستغنیست از استخفاظ ملکین لیکن درین حکایت
 و زیادتی لطف در بار ایستادن بندگان از منتهیات و غیبت
 نمودن در عبادات و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
 که جای نشستند و دو فوشته بردند نه پای پیشین نشستند و زبان
 تو قلم ایشانست و آب دهان تو مواد ایشان و بجاری ساخته
 تو زبان خود را بر پهلو کرده گفتن و ما لایعنی شنیدن نه از حق تعالی
 شرم داری و نه از ملکین آرزوم و بروایتی آنست که هر شخصی را
 پنج ملک موکلت دو از برای اعمال روز و دو از برای اعمال شب
 و یکی همیشه با اوست چنانکه در هیچ وقت از اوقات از وفات
 نمینماید و اشارت باینست قول حق تعالی لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ
يَدَيْهِ و مِنْ خَلْفِهِ الاية پس مرد عاقل چگونه غافل نشیند و نوزد
 این و آن غیبت کند و سخن چسند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
 علیه فرموده که بلای آدمی از زبان اوست زیرا که زبان دنیا و

پشتر

پهرون رود من اشارت بدست خود کردم که دلالت داشت بر کوتاهی
 بالای و حضرت رسول صلی الله علیه و آله یافت یعنی را مرفوع کرد
 و گفت غیبت کردی و در آن جمله کنایه است اگر کسی گوید من در مجلس
 حکام و اهل ظلم داخل میشوم و با ایشان مصاحبت نمیکم یا گوید
 الحمد لله که قاضی نیستم و مال یتیم نمیخورم یا گوید الحمد لله که من
 ریاست ندارم یا حریص در دنیا نیستم یا گوید خدا نگاه دارد
 ازین فعل و غرضش ازینها آنست که فلانی باین صفات موصوفست
 پس همه در غیبت داخلست و ازین مقوله است آنکه میخواهد که
 شخصی را غیبت کند اول مدح او را میگوید که ولای چه حال دارد
 خوشحال و که همیشه مشغول عبادت الهیت لیکن یکچیز با او هست
 اگر چه ماهربان متلایم و آن حسد است یا بخل یا حرص دنیا و ما
 اینها و این مرد هر چند نفس خود را بیدی یاد کرده اما چون مقصودش
 مذمت غیر است پس غیبت کرده است و در این خواهد کردی
 ازین گناه کبره که از زبان تراست و از خوردن مردار گنده بر
 باشد باید که با مردم اختلاط کم کند و عزت اختیار کند زیرا که
 گناه پشتر از اختلاط مردم بهم میرسد چنانکه ظاهر است از اکثر
 ابناء این زمان خصوصاً جمعی که متصفند بفضل و دانش و عدل و صلاح
 و محافظت دارند بر ادای واجبات و اجتناب بنیمائند از اکثر
 محرمات مانند زنا و شرب خمر و غیر آن از قبایح و با وجود این

آخرت در زبان مرد است هرگز نگاه نداشته آنرا از بد گوئی و سخن چینی این
 موجب نافرمانی حق تعالی است و با عیاشی از خلقت پس آفت دنیا و آخرت
 و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده خوشحال کسی
 مشغول گرداند عیبا و او را از عیبهای مردمان یعنی عیب برداشتن
 بعیب دیگران نبردازد و خورد را مستحق عقوبت نسازد و یقین
 داند که جدا خواهد شد از مال و منال خود و نگاه دارد در زبان
 در از برادر همه حال که زبان مردم و زبان اوست و بهم از حضرت
 صلوات الله علیه منقولست که فرموده اگر توانی کرد که از خاندان پرور
 زوی بیرون مروی با مردم اختلاط کنی و اگر توانی کرد و بیرون
 روی بر تو باد که خورد را از چند چیز نگاه داری اول آنکه غیبت مردم
 نکنی دوم آنکه دروغ نگوئی سیوم آنکه حسد نبری چهارم آنکه خود را
 با شمی نچم آنکه ساوسی و ساختگی نکنی ششم آنکه در امر دین خود
 و مسأله نمایی و روایت شده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 که آنحضرت فرموده که ده کس از امت دعوی ایمان میکنند و حال
 اول کسی که نماز را ترک کند دوم کسی که زکوة مال و زکوة فطره
 سیم کسی که با خورد و چهارم کسی که زنا کند پنجم کسی که خمر شامد ششم
 کسی که بنگ خورد هفتم کسی که سخن چینی کند و در میان مردم فتنه
 هفتم کسی که غیبت برادر مؤمن کند هشتم کسی که همسایه خود را با زاری
 دهم کسی که یاری دهد ظالمی را در ظلمش و با آنکه علمای ما صلوات

علم

علیهم چند موضع را استنشاد کرده اند و آنرا از غیبت شمرده اند و
 ده موضعت اول کسی که ظاهر الفسق باشد مثل آنکه علانیته تشریح
 خرم کند یا رشوه گیرد یا قمار باز د و مانند اینها پس اگر بگوید که این
 عمل میکند غیبت نخواهد بود و مویب است آنچه از حضرت رسول
 الله علیه و آله روایتست که فرموده أذکروا الفناجر بما فیہ کی
یحذرہ الناس یعنی یاد کنید فاسق را بان فسق که کرده است
 تا حذر کنند مردمان از او و در هر گاه شخصی بتو مشورت نماید که
 با کسی شریک شود در معامله یا با او بسپرد و دریا قرضی با او دهد یا
 از او بگیرد و مانند اینها تو احوال او را کلامی بداشته باشی پس اگر تو
 بیان واقع را از احوال او دران امری که بتو مشورت نموده بگوئی
 تا او در مهلکه نیفتد غیبت او نخواهد بود و نه آنکه اگر او از تو بچرف
 پرسد تو سرانبان خبثت را بگفتایی و او را رسوا کنی سیم هر گاه
 شخصی نزد حاکم شرع کوای داده باشد با امری و حاکم شرع عدالت
 از تو پرسد پس اگر آنچه بر تو ظاهر باشد از احوال او نزد حاکم شرع
 بگوئی غیبت او نکرده چهارم اگر شخصی کوای دست در حق کسی
 که او را بداید مثل اینکه بگوید او سرفلان را شکست یا او را قذف کرد
 و مانند اینها غیبت او نخواهد بود پنجم شکایت مظلوم با آنچه ظالم
 در حق او کرده ششم نام بردن شخصی بیعی که بان مشهور باشد
 مثل آنکه بگوید فلان اعور یا اعرج و مانند آن بشرط آنکه قصد او

ندمت نباشد و الاغیبت خواهد بود هفتم گفتن که فلان درین علم
یا درین صنعت بهتر از فلان است هشتم اگر کسی در مسئله با درگاه
غلطی کرده باشد پس اگر کسی غلط او را اظهار کند تا دیگران غلط
غیبت از کرده خواهد بود و هفتم مجتهدین امامیه را جایز است که
بجمت ترجیح اخبار تشیع کنند بعضی او را نیز بشرط آنکه قصد ایشان
عداوت نباشد دهم مذمت اهل خلاف حق نمودن مطلقاً و
ولعن ایشان کردن جایز است بلکه واجب غیبت نیست و لهذا
حق تعالی این نبی را مخصوص مؤمنان گردانیده که فرموده وَلَا
يَعْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا یعنی باید که غیبت نکنند بعضی مؤمنان بعضی
دیگر از مؤمنان را پس از جای مفهوم میشود که اگر مؤمن غیبت کند کسی را
که بدین دنیا باشد گناه نخواهد بود و بدانکه شناختن بعضی از
و تمیز نمودن آن از بعضی دیگر خالی از اشکالی نیست گاه باشد که در
واقع غیبت کند مؤمنی و آنرا تاویل نماید بان مواضعی که مستثنی
پس عاقل نتواند باید که زبان خود را محافظت نماید و فوسب
شیطان لعین را بخورد و بتاویلات او راضی نشود چو در حدیث
که از هزار کسی از آدمیان نهصد و نود و نکر نصیب شیطانند و در
ضلالت تابع ویند و در حدیث دیگر است که هزار کسی را از میان
یکی از برای خداست و باقی دیگر اهل دوزخند و در کتب معتبره
ندگوار است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شیطان را

بزی

پری دید عصای دردست گفت تو کیستی گفت من شیطانم گفت بچکار
آمده گفت حق تعالی مرا فرستاده که هر چه از من پرسیدی ترا برستی
جواب بگویم آنحضرت صلی الله علیه و آله پرسید که بکود و ستان تو
کدام جماعتند گفت ده طایفه اند اول پادشاهان ظالم دویم
توانگران متکبر سیوم متجاوزان فاجر که در خرید و فروخت دروغ
گویند چهارم شاربان خمر پنجم غیبت کنندگان ششم متکبران
و خوردنمایان هفتم خوردنکان مال یتیم هشتم خوردنکان ربوا
نهم مانعان زکوة دهم کسانی که امل و آرزوی ایشان بسیار است
و عملشان اندک اینها اصحاب و برادران منند پس آنحضرت صلی
الله علیه و آله فرمود که دشمنان تو چند کنند گفت پانزده کس اول
تو سبی و من ترا از جمیع خلیای دشمن تر میدارم دوم پادشاه عالم
سیم تو انکر مواضع چهارم تا جرح صادق پنجم عالم باخضوع و خضوع
یعنی متکبر نباشد ششم مؤمن ناخج یعنی خیر خواه مؤمنان هفتم
مؤمن رحیم دل هفتم تائبی که بر تو بر خود ثابت باشد و نمازها
را بوقت ادا کند نهم پرهیز کننده از حرام و از سخنان پهلویده
دهم مؤمنی که همیشه با وضو باشد یازدهم مؤمنی که صد و سیصد
دهد دوازدهم مؤمنی که خوش خلق باشد سیزدهم مؤمنی که مردمان
از او منتفع شوند چهاردهم قرآن خوان که بر تلاوت قرآن مداومت
داشته باشد پانزدهم مؤمنی که مردمان در خواب باشند و او مشغول

نماز و عبادت حق تعالی باشد و بدانکه شیطان چون سجده بآدم
 علیه السلام نکرد و مستحق عذاب ابد گردید اکنون می بسیار میاید
 در اغوی آدمی بوسوسه نفس تا آنکه آدمی را بخیالات فاسد
 اندازد شاید باین وسوسه او مرتکب معصیت شود و مستحق عذاب
 گردد لیکن وسوسه موجب ارتکاب معصیت اینکس نباشد تا او باین
 مستحق ملامت گردد بلکه مستحق ملامت نفس دمیست نه شیطان
 چنانکه مفسرین در تفسیر آیه و قال لشیطان ما فی فی تا آخر ذکر کرده
 که در وقت قیامت بعد از حساب خلائق چون حکم الهی صادر شود که اهل
 بهشت را بهشت در آورند و اهل دوزخ را بدوزخ اندازند دوزخ
 زبان ملامت بر شیطان بگشاید و گویند ای شیطان ما بشو می و
 تو مستحق این آتش شدیم پس شیطان بر منبری از آتش براید و گویند
 ملامت کنندگان من بدستی که حق تعالی وعده داد شما را در کتاب
 خود وعده راست و درست که خشر و نشر و حساب تو را عقاب
 و بهشت و دوزخ خواهد بود با وجود اینها در کتاب خود فرموده که
 شیطان دشمن ظاهر شماست و بوسوسه او فریفته شوید تا بدوزخ
 نروید و من وعده دادم شما را بدوزخ و نبود مرا بشما تسلطی چنانکه
 جبر کند شما را بمعصیت و جبری نبود مرا بر صحت قول خود مگر آنکه
 بخواندم شما را بوسوسه و فریب آدمی جبری و شما فی الحال اجابت
 من کردید و بوقت کار خود تا مل نمودید پس ملامت کنید مرا

بجز

بجز و وسوسه که کرده شما را که باین سبب من مستحق ملامت شما
 نیستم زیرا که دشمن شما بودم و این ظواهر است که دشمن آنچه بدست
 در حق دشمن خود میکند پس ملامت کنید نفسهای خود را که مرا
 فرما ن بروید و قول حق تعالی را که گفته بود شیطان دشمن شماست
 نشنیدید **شمار** کینه از نفس تو می آید و شیطان بد نام جز تو بر نفس
 بد اندیش تو شیطانی نیست نیک و بد هر چه کنی بهر نوعی سازند
 جز تو برخان بد و نیک تو همانی نیست و اشاعره که افعال بندگان
 را با اختیار ایشان میدانند و همه را نسبت بحق تعالی میدهند گفته
 اند که حق تعالی مرید کفر است از کافر خواهد بود **صیقلیت** از سستی
 و بنده را در ان اختیار نیست و استدلال نموده اند بر تعالی
 خود بقصه شیطان بد و وجه اول آنکه شیطان کفراً غوثی پیی ای
 پروردگار عالمی گمراه کردی نسبت داد شیطان اغوار با حق تعالی
 و حال آنکه حق تعالی نکار او نکرد و در او نرمود و این صریحیت **بنا**
 اغوی شیطان فعل حق تعالی است و چه دویم آنکه حق تعالی شیطان را
 مهلت داد در کراهی خلق با آنکه میدانست که قصد شیطان از مهلت
 خواستن کراهی آدم و ذریت او بود که اگر او را مهلت نمیداد **ظلمتی**
 از دور در راحت بودند و معصیت از ایشان صادر نمیشد و معتز از
 وجه اول ایشان در جواب گفته اند اول آنکه مراد با غوثی نه کفر است
 از راه حق تعالی بکفر مراد تو میدیت از رحمت و زیرا که تو میدی **از رحمت**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِسْمِ اللَّهِ
 در خبر است که چون حق تعالی خواست که آسمان و زمین را بیاورد و اول
 جوهر سبزی آفرید برابر هفت آسمان و هفت زمین و بعد از آن نظر
 هیبت در و نکریست آنچه را بی لرزان شد و کفی بخاری از موج او
 بدید آمد هفت طبقه آسمان با آن بخاریا فرید و هفت طبقه زمین
 از کف آن خلق نمود در آنجا آمده که سبزی هر طبقه از طبقات آسمان
 و زمین مقدار با نصد ساله راحت و بعد از آفریدن آسمان و زمین
 حاملین عرش را بیا فرید و طبقات آسمان را برد و نشان ایشان نهاد و فرشته
 دیگر بیا فرید و بد و امر کرد که دستها بکسرت در مشرق تا مغرب زمین
 را برداشت اما قدش بر جای قرار نمیکرفت کای را آفرید که او را
 هزار شاخ و چهل هزار دست و چهل هزار پای بود و آن فرشته پای سیان
 آن کاو نهاد و قرار گرفت شاخهای آن کاو از جانب زمین تا زیر
 عرش بر آمد و دهن آن کاو در دریاست هر روز یکبار نفس میکشد و
 زیادتی و کمی دریا از آنست و چون باقی کاو قرار نمیکرفت سنگی آفرید
 را بر هفت زمین و آنرا افراد کاه کاو گردانید و بعد از آن ماهی
 خلق کرد و آنرا مقرر سنک گردانید و آن ماهی را بر بالای آسمان
 و آبر بر بالای هوا بقدرت او سبحانه بعد از آن زمین مانند
 کشتی بر سر آب حرکت میکرد کوهها را بیا فرید و آنرا منج زمین سا
 قرار گرفت جلت عظمته و تبارک الله احسن الخالقین
 نقل من تفسیر بلا فتح الله رحمة الله

Handwritten text in an oval stamp, possibly a library or archival mark. The text is partially legible and includes the characters "YVAI" and "19".

ظ